متن کامل کنفرانس های

نام های تاریخی و جغرافیای قدیمی سرزمین های ما

پروفیسور دکتور لعل زاد

لندن - 2012



نام های تاریخی و جغرافیای قدیمی

سرزمین های ما در منابع پیش از اسلام



پروفیسوردکتورلعل زاد

لندن – فبروری 2012

عناوین

* مفاهیم واصطلاحات
* موضوع پژوهش (اهداف اصلی)
* پیشگفتار
  * هندو- اروپائی ها
  * هندو- ایرانی ها
  * کهن ترین متن های هندو- ایرانی
* شیوهٔ پژوهش (بررسی منابع)
  1. **ریگویدا:** حدود 3.5 هزارساله
  2. **اویستا:** حدود 3 هزارساله
  3. **کتیبه ها (هخامنشی، پارتی، کوشانی، ساسانی):** 2.5 - 1.5 هزارساله
  4. **منابع یونانی (هردوت، سترابو، پتولیمی):** 2.5 - 2 هزارساله
  5. **شهرستانهای ایرانشهر:** حدود 1.5 هزارساله
* نتیجه گیری

منابع عمده

1. محمد رضا جلال نایینی. **گزیده سرودهای ریگویدا**. تهران. 1385
2. جلیل دوستخواه. **اوستا: کهن ترین سرودهای ایرانیان** (2 جلد). چاپ دوازدهم. تهران. 1387
3. پی یرلوکوک. **کتیبه های هخامنشی**. ترجمه نازیلا خلخالی. چاپ دوم. تهران. 1386
4. داریوش اکبرزاده و محمود طاووسی. **کتیبه های فارسی میانه** (پهلوی ساسانی). تهران. 1384
5. داریوش اکبرزاده. **کتیبه های پهلوی اشکانی** (پارتی). تهران. 1382.
6. پرویز ناتل خانلری. **تاریخ زبان فارسی** (3 جلد). چاپ هفتم. تهران. 1382
7. همایون صنعتی زاده. **جغرافیای سترابو**. تهران. 1382
8. هادی هدایتی. **تاریخ هرودوت** (6 جلد). چاپ دوم. تهران. 1383
9. جان کورتیس. **ایران به روایت موزهٔ بریتانیا**. ترجمهٔ آذر بصیر. چاپ دوم. تهران. 1385
10. امیلی و... **ایران و ماوراالنهردرنوشته های چینی ومغولی...** ترجمهٔ رجب زاده. تهران. 1381
11. بارتولد. **جغرافیه تاریخی ایران**. ترجمه حمزه سردادور(طالب زاده). تهران. 1308
12. هاشم رضی. **دانشنامه ایران باستان** (5 جلد). تهران. 1381
13. فوگیلسنگ. **تاریخ قدیم اقوام و سرزمینهای افغانستان امروزی**. ترجمهٔ سبزواری. 2011
14. یوزف مارکوارت. **ایرانشهر درجغرافیای بطلیموس**. ترجمه مریم میراحمدی. تهران. 1383
15. الین هنتزینگر. **ایرانیان در کتاب مقدس**. نیوجرسی. 2004
16. سایت آریابوم. **شهرستانهای ایرانشهر**: www.aariaboom.com
17. **جغرافیه پتولیمی** (به انگلیسی). نیوپارک. 1991
18. ریچارد اُوّری. **تاریخ مکمل جهان** (به انگلیسی). چاپ ششم. لندن. 2004
19. هرتفورد. **اویستا** (به انگلیسی). 1864 و سایت اویستا: www.avesta.org

مفاهیم و اصطلاحات



* **افغان:** افغان یا پشتون نام یکی از چهارقوم بزرگ افغانستان (ازبک، هزاره، تاجیک و افغان) است.

* **افغانی:** فعلا واحد پول افغانستان و قبلا به زبان "پشتو"، زبان "افغانی" میگفتند.

* **افغانستانی:** شهروندان افغانستان یا کسانیکه **سند تابعیت** افغانستان را داشته باشند.

* **افغانستان کنونی:** جغرافیای آن عمدتا در زمان امیرعبدالرحمن (1880-1901م) شکل گرفته واستقلال آن در زمان امیرامان الله (1919-1929م) حاصل شده است.

* **افغانستان تاریخی:** نام یکی از ولایات آل کرت هرات که مرکز آن مستُنگ (در جنوب کویته فعلی) بوده (مطابق تاریخنامه هرات)؛ جدا از کابل، غزنین، کندهار و سیستان؛ یعنی اطراف **کوههای سلیمان** درپاکستان امروزی.

* **ایران کنونی:** جغرافیای سیاسی کشورایران امروزی که ازسال 1935م باینسو در سطح جهان بنام "ایران" شناخته میشود.

* **ایران تاریخی:** اکثرا بمفهوم یک **حوزۀ مشترک زبانی - فرهنگی** شامل سرزمین های از رود سند تا فرات و از بحرهند تا کوههای قفقاز و جهیل ارال بوده است.

* **فلات ایران:** به سرزمینهای مرتفع در بین رودهای سند و فرات، بحیرهٔ کسپین و زمین های هموارآسیای میانه؛ یا سرزمین های متشکل ازسلسله کوههای هندوکش، کپه داغ، البرز، زاگروس و سلیمان اطلاق میشود.



* **قوم (تبار):** افرادی که دارای **مشترکات زبانی - فرهنگی** میباشند.

* **نژاد:** نشاندهندهٔ **ویژگیهای ظاهری - فزیکی** افراد یعنی رنگ (جلد، چشم و موی) و ساختمان چهرهٔ آنهاست (دراینصورت فکرنمیشود بیش از 5 نژاد بشری موجود باشد: **سیاه**، **سپید**، **زرد**، **سرخ** و **مخلوطِ** از اینها).

* **تاریخ دیروز:** تاریخ **حاکمیت خانواده ها** یا **اقوامی** است که قلمرو یا ساحهٔ نفوذ آنها را پذیرش جزیه، سکه و خطبه تشکیل داده، **مرزهای معین و ثابتی نداشته** و عمدتا به نام **خانوادگی، قومی** یا **محلی** ایشان شناخته میشوند (مانند هخشامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، کوشانیان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، تیموریان و...).

* **تاریخ امروز:** تاریخ **ایجاد کشورها** با **نام مشخص** و **جغرافیای سیاسی** یا **مرزهای نسبتا معین و ثابت** است (مانند افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان، ایران و...).

* **تاریخ مشترک**: نباید تاریخ **دیروز** را با تاریخ **امروز** اشتباه کرد**!** زیرا قلمروی دیروزی هریک ازاین **خانواده** ها تاریخ مشترک دهها **کشوری** است که امروز در قلمروی آنها بوجود آمده است (شاید پاره های دیگری هم بوجود آید یا روزی این پاره ها یکجا شوند).

موضوع پژوهش

(اهداف اصلی)



میخواهیم نشان دهیم که:

* پیوند های زبانی و آثار باستانی نشاندهندهٔ ارتباطات قبلی اقوام مختلفی اند که روزی یکجا بوده ولی در اثر مهاجرتها و سایرعوامل از هم جدا شده، زبان و فرهنگ آنها تغییر نموده است.

* مردمانی که دراوایل هزارهٔ دوم الی اوایل هزارهٔ اول ق م از مناطق آسیای میانه وارد فلات ایران و شمال هند شدند، در ریگویدا بنام "اریا"، در اویستا بنام"اییَریا" و درکتیبه ها بنام"اریبا" نامیده شده اند.

* واژه های اریا، اییریا و اریبا درانگلیسی "آرین" ترجمه شده اند، اما نازیها آنرا با طرح "نژاد آرین"، به مفکورهٔ نژاد پرستی تبدیل میکنند. واژهٔ آرین در فارسی "آریائی" ترجمه شده و درتطابق با نظریات نازیها در آنزمان وارد تاریخ و ادبیات افغانستان کنونی میشود.

* واژه های اریا (هندی)، اییّریا (افغانستان کنونی)، اریبا (ایران کنونی) و حتی آریانا (یونانی) بیشتر مفهوم زبانی- تباری دارند: یعنی اقوامی که تقریبا بیک زبان صحبت میکردند (با لهجه های متفاوت).

* محل زندگی اریاها در هند "اریا ورته" و نخستین سرزمین مردمان اویستائی بنام "اییّریانا ویجه" خوانده شده که هر دو بمعنی سرزمین آریائیها است. واژه های "آریانا"ی یونانیان و "ایران" نیاکان خودمان از همین واژه ها مشتق شده اند.

* واژهٔ "ایران" بار اول در کتیبه های اردشیراول، موسس سلسلهٔ ساسانی (نیمهٔ اول سدهٔ سوم) و واژهٔ "خراسان" در کتاب شهرستانهای ایرانشهر در زمان قباد اول (اواخر سدهٔ پنجم) دیده میشود.

پیشگفتار

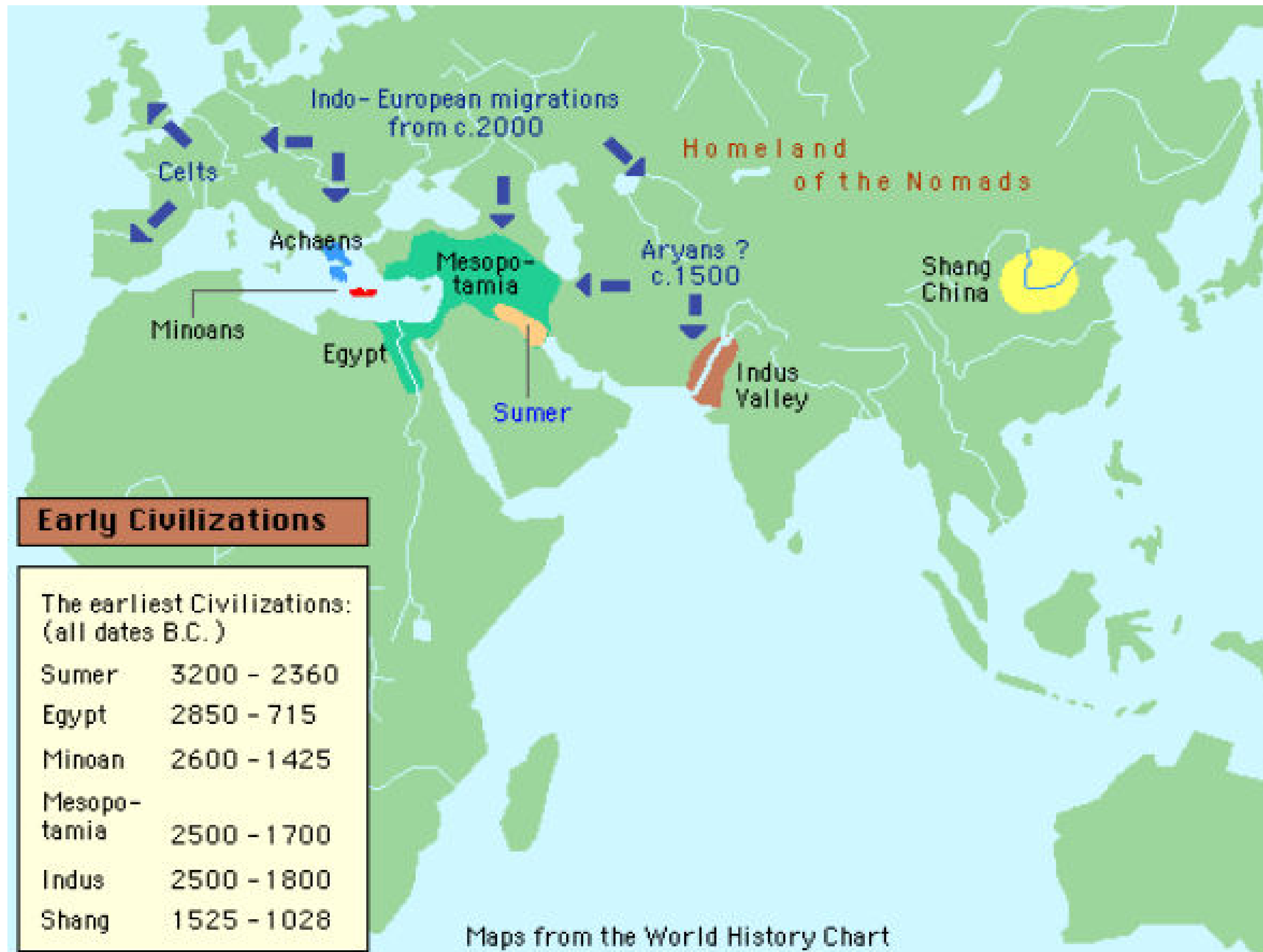
* انسان امروزی محصول پروسهٔ طولانی تکامل، مهاجرت و سازگاری با شرایط اقلیمی بوده است. بعبارهٔ دیگر انسانها منشای واحد داشته و گسترش آنها در نتیجهٔ مهاجرتها (به علل مختلف) بوده است.

* حدود 10 هزارسال قبل یا پایان آخرین عصریخ، دنیای مسکون فعلی شکل گرفته و حدود 6 هزار سال قبل، اولین نشانه های تمدن های اولیه در کنار رود های دجله و فرات، نیل و اندوس، ینسی و اکسوس بوجود آمده است.

* گذار بشریت (گروههای معین انسانها در ساحات معین) از مرحلهٔ **بربریت** به مرحلهٔ **بشر متمدن** شامل سه دورهٔ فوق العاده مهم بوده است:

* گذار از زندگی کوچیگری به زندگی مسکونی،
* گذار از شکار و ماهیگری به زراعت،
* گذار از زندگی روستائی به زندگی شهری (ایجاد شهرهای اولیه).

* اولین شهرها دربین النهرین حدود 3.5 هزارسال ق م، مصرحدود 3 هزارسال ق م، وادی اندوس حدود 2.5 هزارسال ق م و چین حدود 2 هزارسال ق م بوجود آمده و انکشاف آن با آغازنوشتن(تاریخ) وایجاد خط (بشکل تصویری و میخی)همراه بوده است.



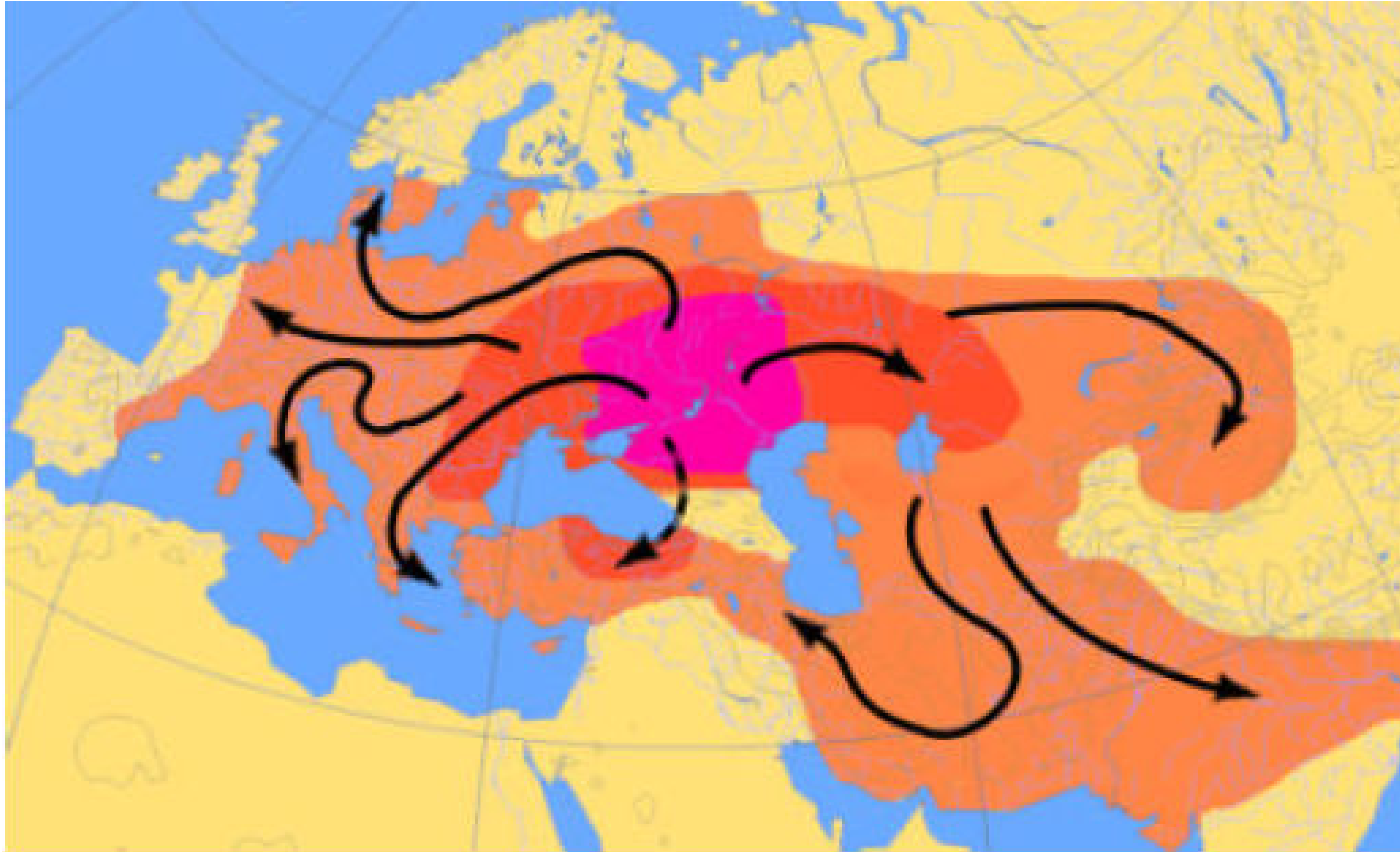
مراکز تمدن های اولیه

هندو - اروپائی ها

* زمانیکه پای یکتعداد دانشمندان اروپائی به هند باز میشود، با آشنائی به زبان سانسکریت متوجه میشوند که مشابهت های زیادی میان زبان **سانسکریت** و زبان های **یونانی** و **لاتینی** (انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالوی، اسپانوی، روسی، سویدی، نروژی، هلندی، لتونی، لیتوانی و...) وجود دارد. این موضوع باعث ایجاد نظریهٔ پیوند زبانها میشود (این زبانها باید اصل واحدی داشته باشند).

* **پیوند های زبانی** و **آثارباستانی** (بقایای ساختمانها، گورستانها، ظروف، وسایل و بخصوص تکنولوژی اسپ و ارابه) سبب میشود که **نظریه مهاجرت** یکتعداد اقوام از نواحی میان دریاچه های ارال و سیاه (در اثرحوادث طبیعی، انشعاب تدریجی کشاورزان از مالداران، رشد جمعیت، پیشرفتهای زراعتی و تکنولوژیکی و...) در حدود 2 هزارسال ق م بوجود آید.

* دانشمندان همین **اقوامی** را که دربین سالهای 5 تا 2 هزار ق م در منطقهٔ میان جنوب روسیه، شرق رود خانهٔ دنیپر، شمال قفقاز و غرب کوههای اورال زندگی میکردند و **زبانی** را که با آن صحبت مینمودند، بنام **"هندو- اروپائی"** مینامند.

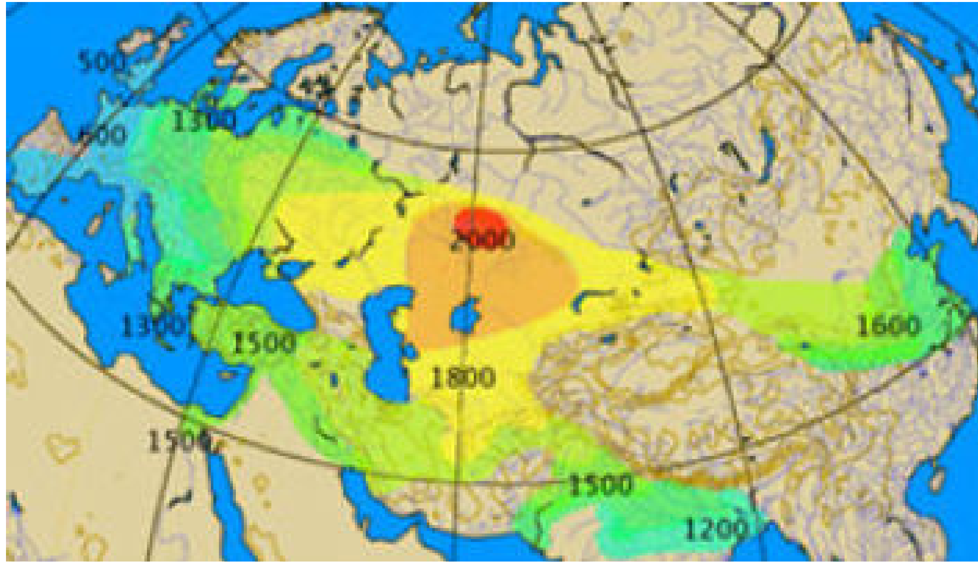


شیمای مهاجرت هندو- اروپائیها از4000 تا 1000 ق م

(ساحهٔ بنفش استقرار آنها را تا 4000 ق م، سرخ تا 2500 ق م و نارنجی تا 1000 ق م نشان میدهد)



الف



ب

الف: مجسمهٔ طلائی ارابه و اسپ از گنجینهٔ "اکسوس" درموزیم بریتانیا،

ب: نقشهٔ تاریخ تخمینی توسعهٔ ارابه ها بین سال های 2000 - 500 ق م:

سرخ - قدیم ترین ساحهٔ شناخته شدهٔ ارابه ها،

نارنجی - ساحهٔ فرهنگ اندرونو، توسعهٔ سریع تکنولوژی،

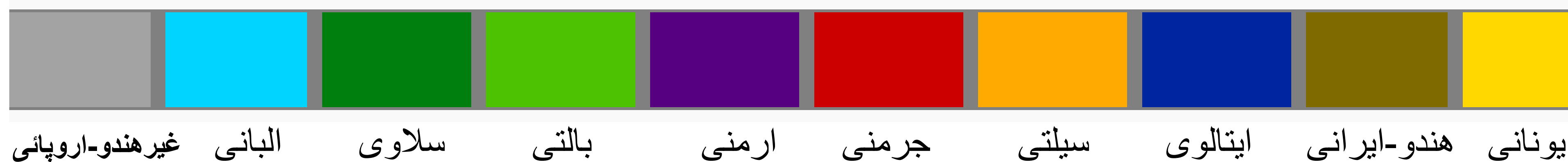
زرد - ساحهٔ صحرا های بزرگ ودشتهای آسیای میانه؛ نمونه های اول ارابه ها دراناتولیه یافت میشود،

سبز روشن - اوایل دوران توسعه در ماورای صحرا ها،

سبز/سبزآبی - دورهٔ بین النهرین، معرفی به چین و احتمالا پنجاب و گنگ (ریگویدی) و اروپای شرقی و شمالی،

آبی - عصرآهن، توسعهٔ ارابه به اروپای غربی با مهاجرت سیلتها.

توزیع تخمینی زبانهای هندو- اروپائی در زمان حاضر(در آسیا و اروپا)



هندو - ایرانی ها



* اقوامی را که طی این مهاجرتها بسوی فلات ایران و هند روی آوردند بنام هندو- ایرانی یا آرین (آریائی) نامیده اند.
دستهٔ ازاین اقوام درفلات ایران اقامت گزیده و گروهی به شمال هند هجوم میبرند.

این اقوام پس از استقرار و تشکیل سازمانهای سیاسی و مذهبی زمان خود، اساس دو تمدن و فرهنگ مجزا از هم، ولی خویشاوند را در هند (ویدا) و افغانستان کنونی (اویستا) بنیاد مینهند.

* این مهاجرت یا هجوم هندو- ایرانیها اولین مهاجرت مستند و بزرگ از آسیای میانه به فلات ایران و ماورای آن بوده و در سده های بعدی توسط سکائیان، هون ها، ترک ها، مغول ها و ازبیک ها ادامه مییابد.

* اصطلاح "**هندو- ایرانی**" دربرگیرنده دو شاخهٔ فرعی"**هندی**" (یا هندو-آریائی) و "**ایرانی**" است که شامل زبانهای **هندیان** (هندی، بنگالی و نیپالی) و **ایرانیان** (فارسی، کردی، پشتو، بلوچی وغیره) میباشد.

* مهاجرت شاخۀ **هندی** (1700 - 1300 ق م) در اثر حوادث و علل مختلفی به ساحات مسکونی شمالغرب و بعدا شمال هند باساس شواهد زبانی، مراسم مذهب ویدی، تنظیم اجتماعی و تکنولوژی ارابه دریافت شده است. از توزیع این زبانها میتوان نتیجه گرفت که این شاخه قبل از شاخۀ ایرانی آمده است.

* مهاجرت شاخۀ **ایرانی** به فلات ایران باید حد اقل دراواخرهزارۀ دوم آغاز شده باشد، چون منابع آشوریان از اواخر سدۀ نهم ق م به سرزمین های مادها و پارسوا (میدها و پرشیای باستانی) اشاره میکند. فرگرد اول وبخصوص فرگرد دوم وندیداد تائید کنندۀ مهاجرت بسوی جنوب است.

* زبان های **"هندو- ایرانی"** یکی ازشاخه های مهم زبان هندو- اروپائی حامل فرهنگ اندرونو و شامل صحراهای اروپا- آسیا میباشد که هم مرز دریای اورال درغرب، تیانشان در شرق و ماورالنهر و هندوکش در جنوب است.

* این زبان شاید با خط میخی در حوالی 2000 ق م بوجود آمده و منشای فرهنگ های ویدی و اویستائی (کهن ترین آثار سانسکریت ویدی و گاتای اویستا) باشد که بسیار مشابه اند. گسترش این فرهنگ با معرفی اسپ و ارابه همراه بوده است.



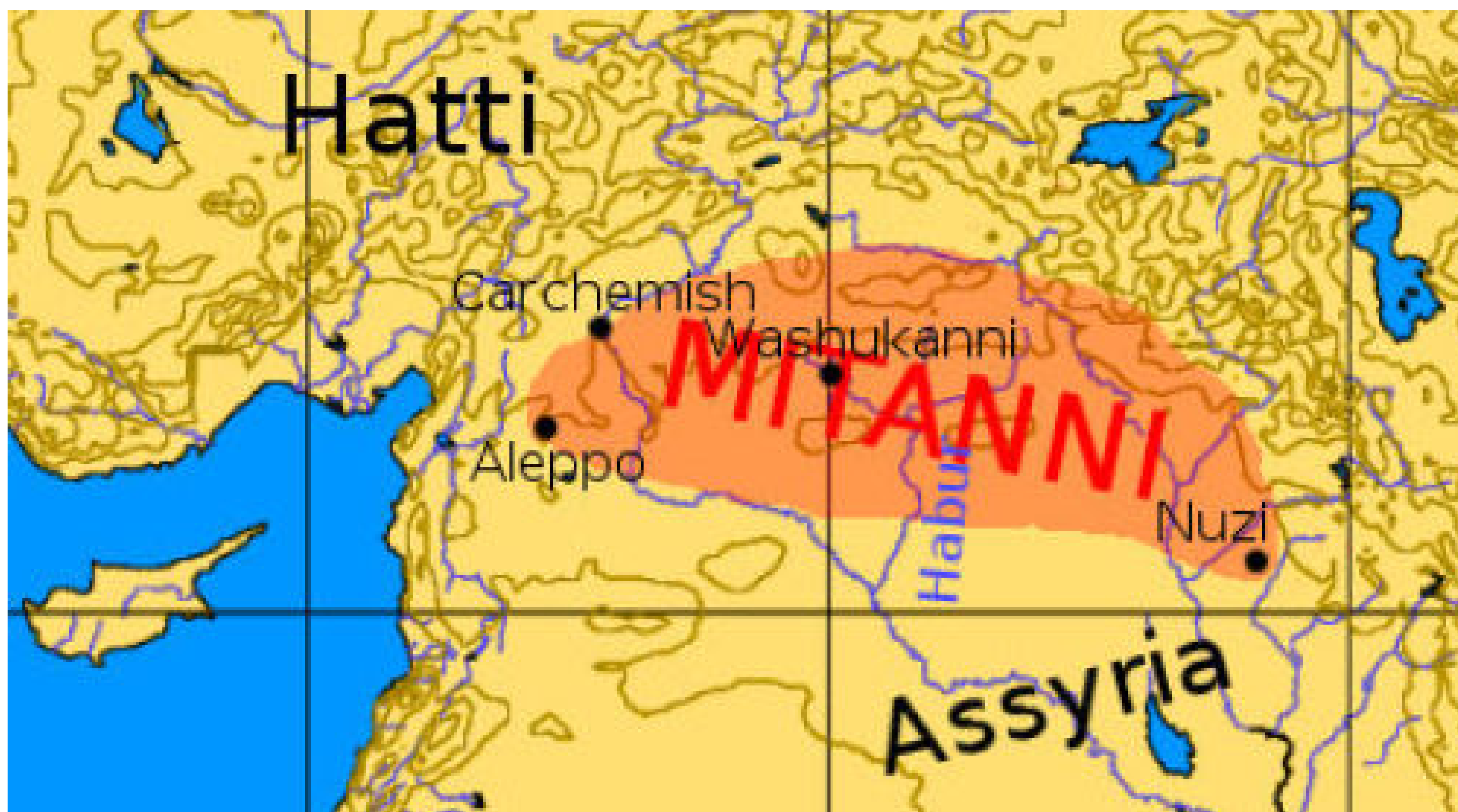
فرهنگ های باستانشناسی مربوط به مهاجرت هندو- ایرانیها
فرهنگ های جنوب هندوکش نامزد هجوم شاخهٔ هندی و شمال هندوکش غالبا با
مهاجرت شاخهٔ ایرانی ارتباط دارد.

کهن ترین منابع نوشتاری هندو - ایرانی:

1. متن های میتانی (حوالی 1400 ق م)

* کهن ترین سند نوشتاری در بارهٔ زبان هندو- آریائی در شمال سوریه مربوط به عهد نامهٔ بین شاه "هیتی" و شاه "میتانی" میباشد. میتانیها درحوالی نیمهٔ هزارهٔ دوم ق م تشکیل دهندهٔ یک قلمروی وسیع و دارای تماسهای نزدیک با هیتی های فلات اناتولی و مصریها در وادی نیل بودند.

* آنها در **پرورش اسپ** و **تولید ارابه** معروف بوده؛ اصطلاحات اسپ سواری در یک رهنمای تربیهٔ اسپ، تالیف "کیکولی میتانیان" دربرگیرندهٔ واژه های هندو- ایرانی و بخصوص هندو- آریائی است. ارابه های که حالا در موزیم های مصر در قاهره وجود دارند، شاید ازمیتانیها مشتق شده باشند.



سلطنت میتانی درسالهای 1500 - 1300 ق م

* نام های خدایان میتانی در یک متن هیتی از 1380 ق م نشان دهندهٔ رابطه با معبودان هندو- ایرانی و بخصوص خدایان هندو- آریائی است. این خدایان شامل می ایت را (میترا)، آرونا (ورونا)، اندارا (اندرا) و نسااتیا (نساتیاس) میباشند.

* وجود چنین متونی در حوالی 1400 ق م، فرضیهٔ سرزمین اصلی اقوام آریائی درمنطقهٔ شمال دریاچه اورال و دریای سیاه را تقویه نموده و نظریه کوچ آنها از شرق به غرب را زیر سوال میبرد.

* اگرآنها را نتوانیم هندو-آریائی بنامیم، کمترین چیزیکه درمورد آنها میتوان گفت اینستکه هوریتها/میتانیها در تماس (مستقیم یا غیرمستقیم) با گروه های هندو- آریائی بوده و آنها دربین اشیای دیگربا **تولید ارابه ها**، **تکتیکهای وسایل جنگی ارابوی، اسپ پروری و نامهای بعضی خدایان آشنا** شده اند.

2. ویداها (حوالی 1500 ق م)

* ویداها در یک شکل سانسکریت قدیمی (در چهاربخش ریگویدا، یاجورویدا، ساما ویدا و اتارویدا) تصنیف شده و کهن ترین بخش آن یعنی ریگویدا (مربوط به نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم ق م) یکی از **قدیم ترین اثر اقوام هندو- اروپایی** است. ساحهٔ جغرافیائی آن محدود به شمالغرب نیم قارهٔ هند و تخمینا معادل شمال پاکستان امروزی است.

* این فرهنگ با زبان و مراسم جدید و استعمال اسپ و ارابه های دوچرخه پدیدار میشود که بنام "تهاجم آریائی ها" از شمالغرب وادی اندوس همراه است. این ادعا توسط ریگویدا تقویه میشود که آریائی ها را بحیث اشغال گران شهرهای مردمان بومی با جلد سیاه ارایه میکند.

* صرفنظر از منشای ایشان، سانسکریت که از زبان هندو- آریائی انکشاف میکند درشمال هند توسعه می یابد.

3. اویستا (حوالی 1000 ق م)

* اویستا مجموعهٔ متنهای عتیق و بسیار بزرگی که در زمان هخامنشیان روی 12 هزار پوست گاو نوشته شده و توسط اسکندر سوزانیده میشود.

* یکقسمت آن در زمان اشکانیان- ساسانیان جمع آوری گردیده، با خط جدید میخی "دین دبیری" نوشته شده (شامل 21 نسک یا نسخه)، کتاب مقدس زرتشتیان، دین رسمی ساسانیان و **قدیم ترین اثر جغرافیائی جهان** میباشد.

* پس از استیلای اعراب قسمتهای مهمی ازآن نابود شده و آنچه امروز در دست داریم قسمت کوچکی از آن است.

* دانشوران و اویستا شناسان بر اساس جامعه شناسی و زبان شناسی باین نتیجه رسیده اند که زمان زندگی زرتشت میان 1500 تا 800 ق م بوده و بیشتر حدود 1000 ق م را یاد آوری میکنند که تا اندازهٔ با دوران کوچ آریائیان از سرزمین های آسیای میانه به فلات ایران نیز همزمان است.

* اکثریت زبانشناسان معتقد اند، مشابهت بین زبان گاتا (کهن ترین بخش اویستا) و ریگویدا (کهن ترین بخش ویدا)، زمان زندگی زرتشت یا حداقل گاتا را نزدیک به زمان معمولی ریگویدا (1500 - 1200 ق م) یعنی سالهای 1100 ق م و قبلتر ممکن میسازد.

* مراسم مذهبی ترسیم شده در ریگویدا و اویستا دربرگیرندهٔ معبود مشترک میترا و مشروب مذهبی ("سوما"ی ریگویدا و "هوما"ی اویستا) میباشد. بآنهم "دیوه" خدای هندو- آریائی همریشه "دایوه"، اهریمن ایرانیان است. بعین ترتیب، "اسورا" نام گروه مشخص خدایان (اهریمن) هندو- آریائی نیز هم جنس "اهورا" یا خدای ایرانیان است که بعقیدهٔ مولفان سده های 19 و 20، تجلی خصومت مذهبی هندو- آریائیها و ایرانیها است.

* اختلاف بین دو قوم آریائی هند و ایرانی در زمان نزدیک به زرتشت یا عصراو در حدود هزارهٔ اول ق.م شکل گرفته و در این دوره است که سکنهٔ ایران اهورا- پرست و غالب سکنهٔ هند دیوا- پرست میشوند.

4. کتیبه های هخامنشی (حوالی 500 ق م)

* کتیبه های هخامنشی یا زبان سنگ نبشته های شاهان هخامنشی که با خط میخی نوشته شده و از سده های 6 تا 4 ق م باقی مانده، بنام **پارسی باستان** نامیده شده، پس از زبان اویستائی (افغانستان کنونی)، دومین زبان ایرانی کهن میباشد.

* پارسی باستان با زبان اوستائی بستگی نزدیک داشته و میتوان گفت که این دو زبان در حکم دو گویش از یک زبان اند (هرگاه دو شخص بهنگام گفتگو با یکدیگر به مترجم محتاج نشوند، میتوان گفت که آنها همزبان اند).

* **پارسی میانه** دوران زبان های ایرانی از آغاز پادشاهی اشکانیان تا ظهور اسلام را در بر میگیرد، اما بعضی از زبانهای این دوران تا قرن سوم هجری نیز رواج داشته است.

* **پارسی معاصر** یا پارسی دری به زبانها و گویشهای اطلاق میشود که از آغاز دورهٔ اسلامی تا کنون رواج دارد.

شیوهٔ پژوهش

(بررسی منابع)



منشای واژۀ آریائی

* اقوام هندو- اروپائی خود را در ریگویدای هند بنام **"اریا"**، در اویستای افغانستان کنونی بنام **"اییَریا"** و درکتیبه های هخامنشی ایران کنونی بنام **"ارییا"** نامیده اند. هر سه واژۀ اریا، اییَریا و ارییا به یک مفهوم پنداشته شده و در منابع اروپائی **"آرین"** ترجمه شده اند.

* در سدۀ هجده، با دریافت قدیم ترین زبانهای هندو- اروپائی، پذیرفته میشود که واژۀ آرین نه تنها برای مردمان هندو- ایرانی بلکه به گویندگان هندو- اروپائی آن (البانیها، ارمنیها، یونانیها، لاتینها، جرمنها و...) هم اطلاق گردد. لذا تمام گروههای تباری هندو- اروپائیان و اولادۀ ایشان نیز بنام **"آرین"** نامیده شده و کاربرد این واژه در اواخر سدۀ 19 و اوایل سدۀ 20 در اروپا بسیارعام میشود.

* اما نازیها با اختراع **"نژاد آرین"** بحیث یک **"نژاد برتر"**، آنرا بیک مفکورۀ نژاد پرستی تبدیل میکنند. تعویض نام پارس به "ایران" در 1935 و اختراع "آریانا" برای افغانستان در 1942، بازتاب های پیروی از این مفکورۀ نژاد پرستی هتلر توسط حاکمان "پارس" و "افغان" است.

* واژهٔ "**آریائی**" و "**آریانا**" در گنجینهٔ بزرگ ادبیات فارسی وجود نداشته، درسال 1942 با نشر رسالهٔ "آریانا" توسط کهزاد بخاطر همنژاد نشان دادن "پشتونها = افغانها" با "نازیها" وارد مطبوعات افغانستان کنونی میشود (زیرا پشتون ها نژاد خود را "بنی اسرائیلی" میگویند).

* کاربُرد اصطلاح "نژاد آرین" پس از شکست نازی ها در اروپا تا اندازهٔ زیادی منسوخ گردیده و از نگاه سیاسی نادرست پنداشته میشود (اما هنوزهم کسانی هستند که پیرو این نظریهٔ نژادی میباشند).

* اما اگر درک نژاد پرستانهٔ آریائی توسط نازی ها و پیروان آنها را کنار بگذاریم و "**آریائی**" را ترجمهٔ واژهٔ آرین (بدون بار نژادی آن) و معادل واژه های اریا، اییَریا و ارییا بپذیریم، درمنابع زیرخواهیم دید که مفهوم وسیع تباری، زبانی و حتی اخلاقی (شریف و نجیب) دارد:

1. ریگویدا (حوالی 1500 ق م)

* واژهٔ اریا 36 بار در ریگویدا آمده، درسایرمذاهب هند تکرار شده، نشاندهندهٔ یک زبان قدیمی و یک گروه تباری بوده، در حماسه های اولیهٔ هندیان مفهوم اخلاقی نیز داشته که مردم را بر حسب رفتار **نیک** و **زشت** شان بنام های **"اریا"** و **"غیر اریا"** نامیده و با گذشت زمان بمفهوم شریف و نجیب بکار برده میشود.
لذا واژهٔ اریا در ریگویدا مفهوم تباری - زبانی - اخلاقی دارد:

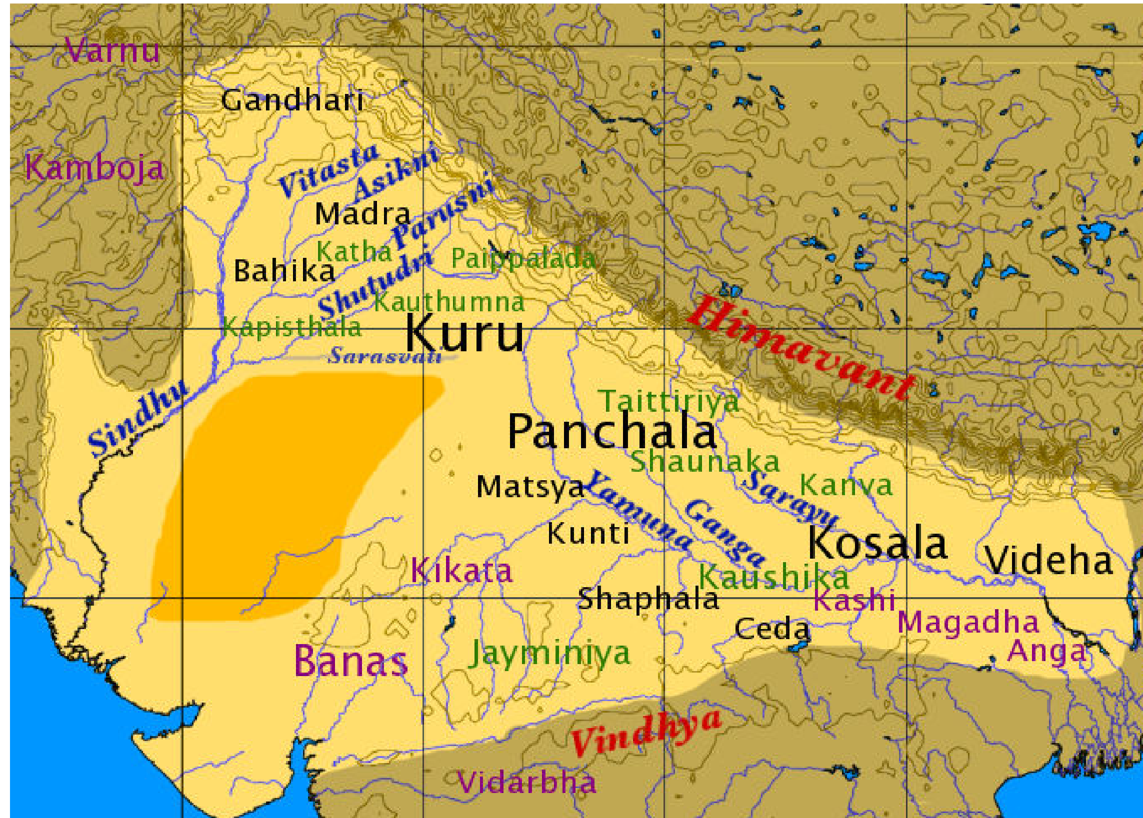
ص 195: من زمین را به "آریه" بخشیدم، و باران را به مردی که برای من نذر میآورد...

ص 248: آن مردانی را که تحت حمایت تو بر رقیبان خود پیشی گرفته اند، همان گونه که "آریا"ها بر "داسیو"ها غلبه کردند، احترام نماییم...

ص 517: داسه و آریا را تشخیص داده بر همه ناظر کرده میروم. من بر عاقلان (با لطف مینگرم، و شیرهٔ سومای پرستنده ساده دل را مینوشم. اندرا بر همه سرور است.

ص 535: حتی آن فرد آسمانی که برای همراهی آمد، ویشنو به اندرا خدایی به خدایی تر که سازندهٔ صاحب تخت در سه جهان مردم آرین را کمک میکند...

* در ریگویدا از سرزمین های آبائی اریا ها چیزی گفته نشده، ولی در جائیکه فرهنگ آنها بنیاد گردیده (مناطق شمال و مرکزهند)، بنام **آریاورته** (سرزمین آریائیها) خوانده میشود.



ساحهٔ تخمینی تمدن ویدی و آریاورته

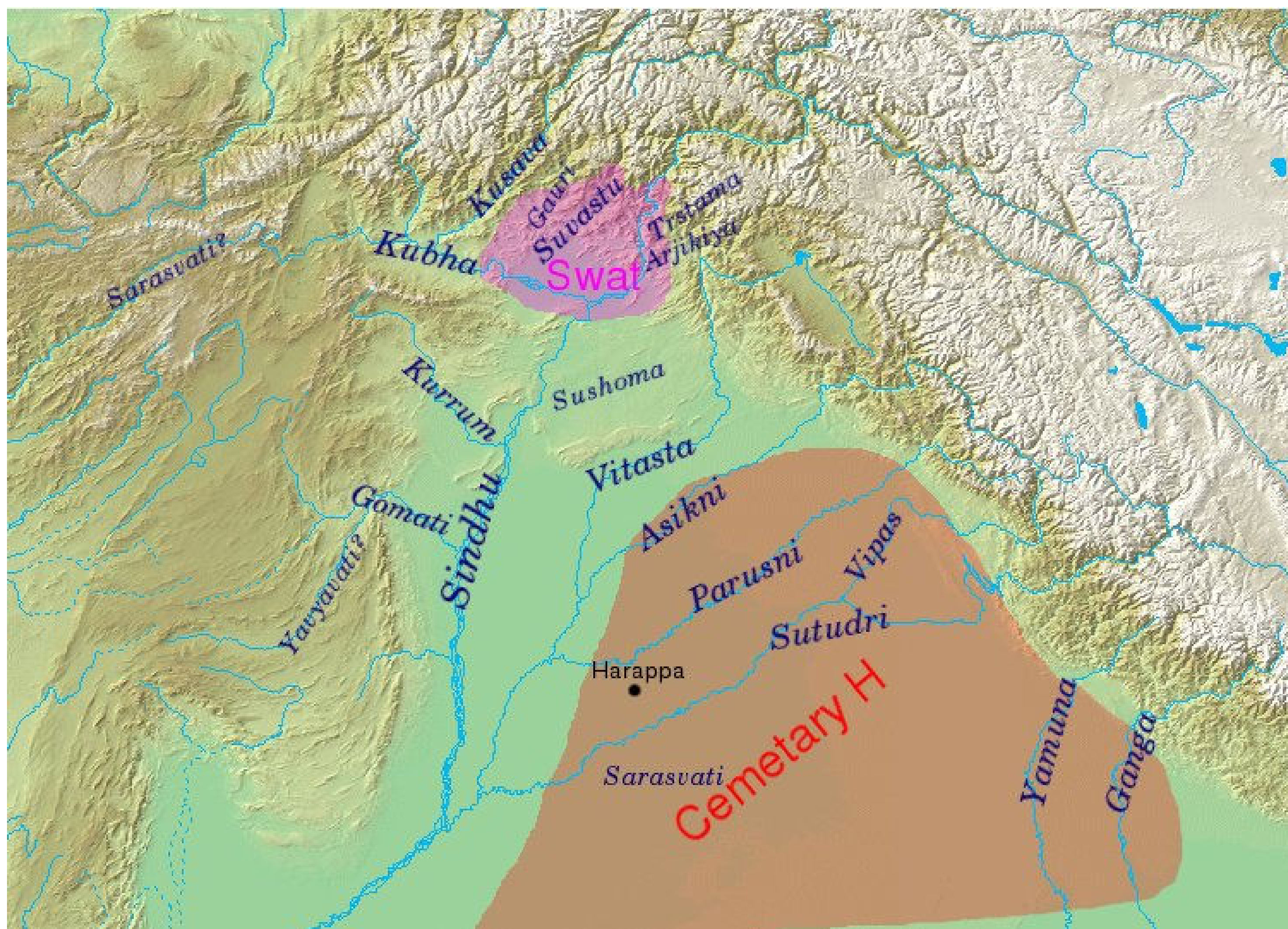
(نام کهن هند شمالی و مرکزی یا مرکز فرهنگ هندو- آریائیها)

* جغرافیۀ ریگویدا عمدتا دراطراف هفت دریا (ازشرق افغانستان کنونی تا جلگۀ گنگا) متمرکزاست. یکتعداد نامها را میتوان از نام جاها و رودهای موجود در مرزهای افغانستان کنونی و پاکستان تشخیص داد:

* گوماتی (گومل)، کوبها (کابل)، سواستو (سوات) و سندهو (اندوس)،

* گندهاری که میتواند گندهارا (نواحی پشاور و کابل) باشد.

* آریاها اشارۀ به سرزمین اجدادی خویش نکرده اند، اما متن ها بطور واضح نشان میدهند که آنها مردمان نسبتا تازه وارد به نیم قاره اند. زیرا آنها در بارۀ جنگ های ظاهرا با مردم بومی و ارابه های خویش صحبت میکنند که نقش مهمی در مراسم مذهبی آنها داشته اند (ص 573 - 577، 580 - 583 و...).



جغرافیه ریگویدا با نام دریاها وفرهنگهای سوات وگورستان ایچ (تمدن اندوس)

2. اویستا (حوالی 1000 ق م)

در اویستا واژهٔ "**آریائی**" (بارتباط تبار، مردم و سرزمین) حدود 50 بار و نخستین سرزمین آنها بنام "**اییَریانه ویجه**" حدود 13 بار (توران حدود 20 بار و غیرآرین 3 بار) ذکر شده و بعدا از آفرینش 15 سرزمین (و یکتعداد دیگر) خبر داده میشود:

1. **اییَریانه ویجه** درکنار رود دایتیا با ده ماه زمستان و دو ماه تابستان (؟)
2. **سُغدا** (سغد)
3. **مورو** نیرومند و پاک (مارگیانا، مرو)
4. **بخدی** زیبا با درفش برافراشته (بکتریا، بلخ)
5. **نیسایا** در بین مورو و بخدی (فاریاب، میمنه)
6. **هریوا** غنی از آب (اریبا، هرات)
7. **وایکیرتا** مسکن سایه های بد (گندهارا، وادی کابل- پشاور)
8. **یوروا** با چراگاههای سرشار(غزنی؟)
9. **خنینتا** مسکن ویهرکانا (هیرکانیه یا گورگان؟، نواحی نزدیک اراکوزیا مانند پاریکاناس، باریکانا؟)

10. **هراکسویتی** زیبا (اراکوزیا، ارغنداب)
11. **هیتومانت** درخشان و روشن (درنگیانا، هیرمند)
12. **راغا** که متشکل از سه نژاد (قبیله) است (راغ در بدخشان یا ری تهران؟)
13. **کخرا** قوی و پاک (بین غزنی و کابل، لوگر؟)
14. **وَرینا** چهار گوشه زاد گاه ترایتاونو(فریدون) کشندۀ اژی دهاک (بونیر؟)
15. **هپتا هندو** (پنجاب)
16. سرزمین **سرچشمۀ رود "رنگا"** با مردمان بدون روسا (؟)

ص 301: او را بستود آفریدگار – اهورامزدا – در **اییَریانه ویجه** در کرانۀ (رود) "دایتیا"ی نیک با هوم آمیخته به شیر... با زبانِ خرد و "منتره" با اندیشه و گفتار و کردار (نیک)...

ص 356: نخستین ایزد آسمانی قبل از دمیدن خورشید جاودانه... برفراز **کوه حرا** می برآید و از قلۀ زیبای آن برسرزمین آریائی ها مینگرد... جائیکه کوههای بلند با مراتع سرسبز و سیراب...، جائیکه جهیل های عمیق آب شور وجود دارد؛ جائیکه **رودهای خروشان** و **پهناور بسوی ایشکاتا و پوروتا**، **مرو** و **هرات**، **سغد** و **خوارزم** می شتابد.

ص 426: فَرَوَشی های اَشَوَن مردان (و زنان) سرزمینهای آریائی را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان (و زنان) سرزمینهای **تورانی** را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان (و زنان) سرزمینهای **سایریمی** را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان (و زنان) سرزمینهای **ساینی** را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان (و زنان) سرزمینهای **داهی** را می ستایم.

ص 497: (فَری) که از آنِ کسی است که خاستگاه شهریاری وی، جای فرو ریختن **رود "هیرمند" به دریاچهٔ "کیانسیه" است**؛ آنجا که کوه "اوشیدم" سر بر کشیده است و از کوههای گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

+ + +

* جلیل دوستخواه در ترجمهٔ اویستا از انگلیسی به فارسی، متن آنرا به 6 دفتر (گاهان، یسنا، یشتها، ویسپرد، خرده اویستا و وندیداد) تقسیم نموده، درحالیکه متن انگلیسی آن شامل 4 بخش یسنا (دربرگیرندهٔ گاتا)، خرده اویستا (دربرگیرندهٔ یشت ها)، ویسپرد و وندیداد میباشد.

* دراین ترجمه، اییَریانه ویجه را "ایرانویج"؛ کوه حرا را "کوه البرز"؛ آرین را "ایرانی" و غیرآرین را "انیران" ترجمه نموده است (آرین را آریائی درنظرگرفتم).

* فرگرد اول وندیداد شامل نام 16 سرزمین (معلوم و نامعلومی) است که توسط خدای عمدهٔ زرتشت، اهورا مزدا آفریده شده است. دراین لیست اشارهٔ به مادها و پارسها نشده و این بدین معنی است که این لیست در دورهٔ قبل از ظهور مادها (حدود 650 ق م) تصنیف شده است.

* با درنظرداشت نامهای 16 سرزمین داده شده در **وندیداد** و سایر نامهای تاریخی (هوشنگ پیشدادی، جمشید خوب رمه، طهمورث زیناوند، اژی دَهاک سه پوزه، فریدون پسرآتبین، گرشاسب، افراسیاب تورانی، کاووس، کیخسرو، کیقباد، گشتاسب، جاماسپ و...) و جغرافیائی (هفت کشور، جریان رودهای خروشان به سوی ایشکاتا، پوروتا، مرو، هرات، سغد و خوارزم) که عمدتا در **یشت** آمده، باین نتیجه گیری میرسیم (فوگیلسنگ):

جغرافیائی اویستا (16 سرزمین) **قلمروی است که سلسله کوه هندوکش در مرکز آن قراردارد؛ سرحد غربی آنرا نواحی مارگیانا، آرییا و درنگیانا؛ و سرحد شرقی آنرا مرز های مناطق هندو- ایرانیان مانند گندهارا، بونیر و سرزمین های "هفت دریا" تشکیل میدهد؛ مرز شمالی آنرا سغدیانه** (و احتمالا خوارزرم)**؛ و مرز جنوبی آنرا سیستان و بلوچستان میسازد.**



جغرافیای اویستا – دایرهٔ تخمینی (خط سرخ) دربرگیرندهٔ 16 سرزمین اویستا به دور کوههای هندوکش (فوگیلسنگ). نظرات دیگری نیز وجود دارد که یکتعداد این سرزمینها در قسمتهای شمالی و شمالغربی ایران کنونی موقعیت دارد.

www.heritageinstitute.com/zoroastrianism/aryans/airyanavaeja.htm

3. کتیبه ها

1 - کتیبه های هخامنشیان (559 – 331 ق م)

* این کتیبه ها بصورت عام به سه الفبای متفاوت و سه زبان عمدتا فارسی باستان، عیلامی، بابلی و ندرتا آرامی در کنارهم قرار دارند.

* اقوامی که خود را در ریگویدا بنام "اریا" و در اوستا بنام "اییَریا" خوانده اند در کتیبه های هخامنشیان بنام "اریبا" نامیده شده اند:

* در کتیبه **نقش رستم** (به مفهوم **تباری**): من داریوش هستم، شاه بزرگ... آریائی، از تبار آریائی.

* درکتیبه **بیستون** (به مفهوم **زبانی**): این همان متنی است که من به آریائی برگرداندم؛ و روی لوح و روی چرم نیز برگردان شده بود...



کعبۀ زرتشت درمقابل نقش رستم (تبار)

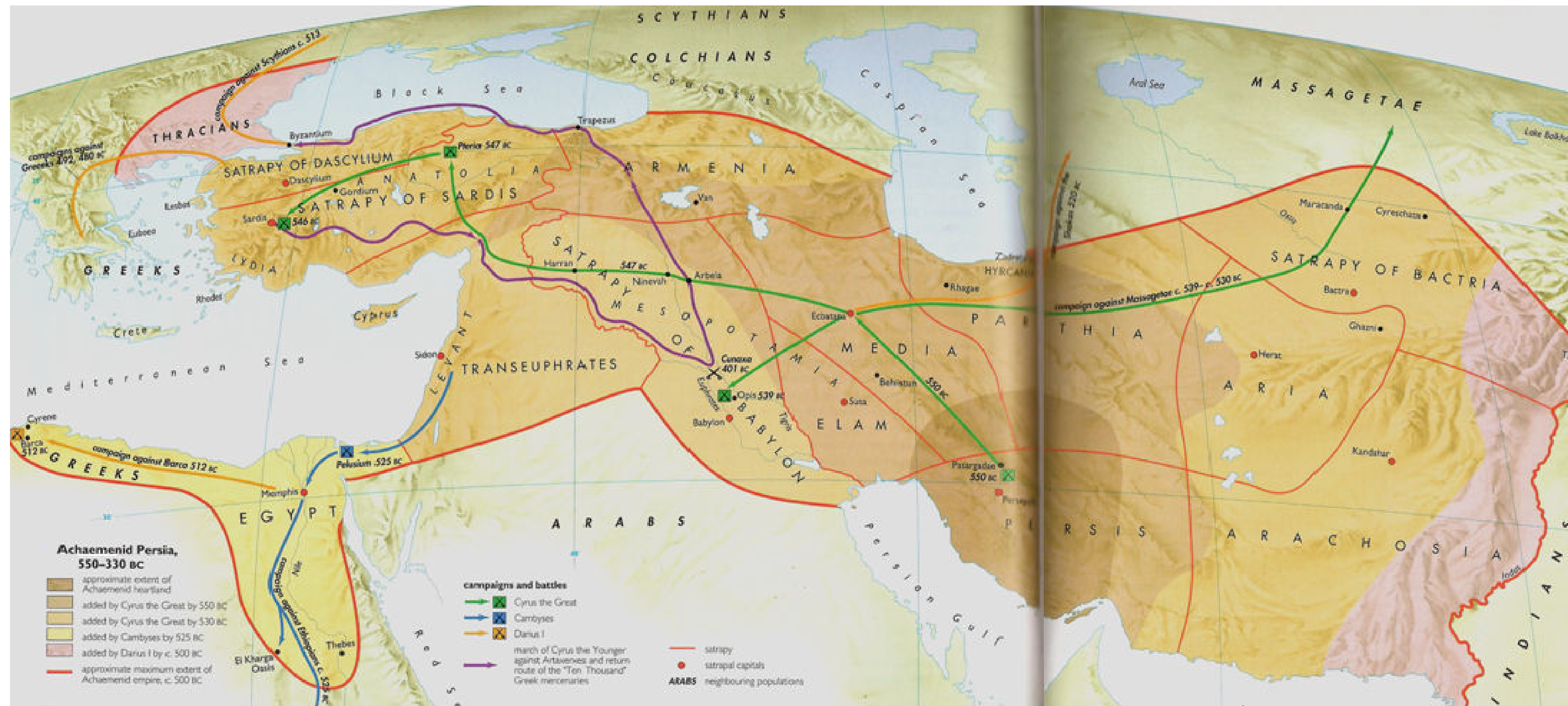


بیستون (زبان)

* **کتیبه های شوش** – من داریوش هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان... پسر ویشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پسرپارسی، آریائی، از تبار آریائی...

* **کتیبه های تخت جمشید** – من خشیارشاه هستم... پسر داریوش شاه، هخامنشی، پارسی، پسرپارسی، آریائی، از تبار آریائی...

* **کتیبۀ همدان** – این شهریاری است که من دارم، از سکاها که آنسوی سغدیانه هستند تا حبشه، از هند تا لیدیا.



قلمروی هخامنشیان از 550 الی 330 ق م

لیست اقوام متذکره درکتیبه های هخامنشیان(داریوش وخشیارشاه)

ردیف	نقش رستم (داریوش)	تخت جمشید (داریوش)	بیستون (داریوش)	تخت جمشید (خشیارشاه)
1	{پارس}	{پارس}	پارس	{پارس}
2	ماد	عیلامی	عیلام	ماد
3	عیلامی	ماد	سرزمین ماد	عیلامی
4	پارت	بابلی	بابل	ارخوزی
5	اریانی(هروی)	عرب	اشور	ارمنی
6	باختری(بلخی)	آشور	عربستان	درنگی
7	سغدیانه	مصریان	مصر	پارت
8	خوارزمی	ارمنی	سرزمین کناردریا	هروی
9	درنگی(زرنگی)	کاپادوکی	لیدیه	باختری
10	ارخوزی(رخجی)	لیدی	یونان	سغدی
11	ستگیدی	یونانیان خشکی	اورارتو(ارمینه)	خوارزمی
12	گنداره	یونانیان بحری	کاپادوکیه	بابلی
13	هندی	مردمان آنسوی دریا	پارت	آشوری
14	سکائیان امیرگی	اسگرتی	درنگی	ستگیدی
15	سکائیان تیگرخوده	پارت	هرات	لیدی
16	بابلی	درنگی	خوارزم	مصری
17	آشور	هروی	باختری(بلخ)	یونانیان خشکی
18	عرب	باختری	سغد	یونانیان آنسوی دریا
19	مصری	سغدی	گنداره	مکیان
20	ارمنی	خوارزمی	کیمر(سکائیان)	عرب
21	کاپادوکیائی	ستگیدی	ستگدیه	گنداره
22	لیدیائی	ارخوزی	ارخوزیا	هند
23	یونان	هندی	قادیه (مکه)	کاپادوکیائی
24	سکائیان ماورای بحر	گنداره		دهه
25	تراکیا(اسکودرا)	سکائیان		سکائیان(امیرگیائیان)
26	یونانیان(آسپیدوفور)	مکه ها		تراکیان(تیگرخوده)
27	لیبیائیها			تراکیان
28	اتیوپیائی(حبشیان)			اکوفکیان
29	مکه ها			لیبیائیها
30	کاریها			کاریها
31				حبشیان

2. کتیبه های پارتیان یا اشکانیان (247 ق م – 224 م)

* ازاین دوره تا کنون صرف یکتعداد نبشته های به خط و زبان آنها بر روی سفالینه ها، سنگها (شاهان ساسانی)، چرم ها و سکه ها به دست آمده است...

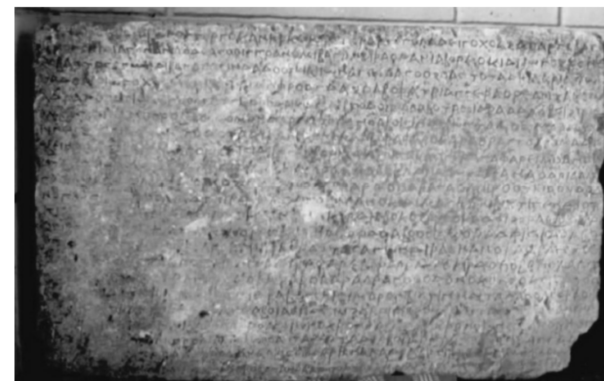


3. کتیبه های کوشانیان (1 - 300 م)

* در **کتیبه رباطک** (حوالی 127 م) که به زبان بلخی و خط یونانی در نزدیکی سرخ کوتل بغلان کشف شده، حاوی 23 سطربوده، از کنیشکا، امپراطورکوشانی و زبان های آیونی (یونانی) و آریائی نام میبرد:



...منجی بزرگ، کنیشکای کوشانی،... فرمانروای مطلق،... کسیکه سال نخست را گشود... فرمانی به یونانی صادر کرد، سپس آنرا به آریائی ترجمه کرد...



http://www.sid.ir/fa/VEWSSID/J_pdf/38813880101.pdf

4 - کتیبه های ساسانیان (224 – 652 م)

* سنگنوشته های ساسانی (از اردشیر تا یزدگرد سوم) اکثرا بسه زبان (پارسیک، پهلوانیک و یونانی) است:

* **کتیبهٔ اردشیر بابکان در نقش رستم**: این پیکر خدایگان مزدا پرست اردشیر، شاهنشاه ایران...

* **کتیبهٔ شاپوراول در نقش رجب**: این پیکر خدایگان مزداپرست، شاپور، شاهنشاه ایران و انیران... اردشیر شاهنشاه ایران...

* سنگنوشتهٔ از **شاپور اول در کعبهٔ زردشت** شامل فهرست استانهای شاهنشاهی: در مغرب، ارمنستان و گرجستان و سراسر درهٔ رود کرتا معبر الانان و دریال در قفقاز را شامل بوده و در مشرق و شمالشرقی به رود سند میرسیده و بلوچستان و کابل و قسمت اعظم کشور پیشین کوشان تا شهر پیشاور را فرا میگرفته و در شمالشرقی تا مرز کاش - یعنی کاشغر جدید - میرسیده است.

بصورت عام:

* درکتیبه اردشیر بابکان درنقش رستم: شاهان شاه **ایران**

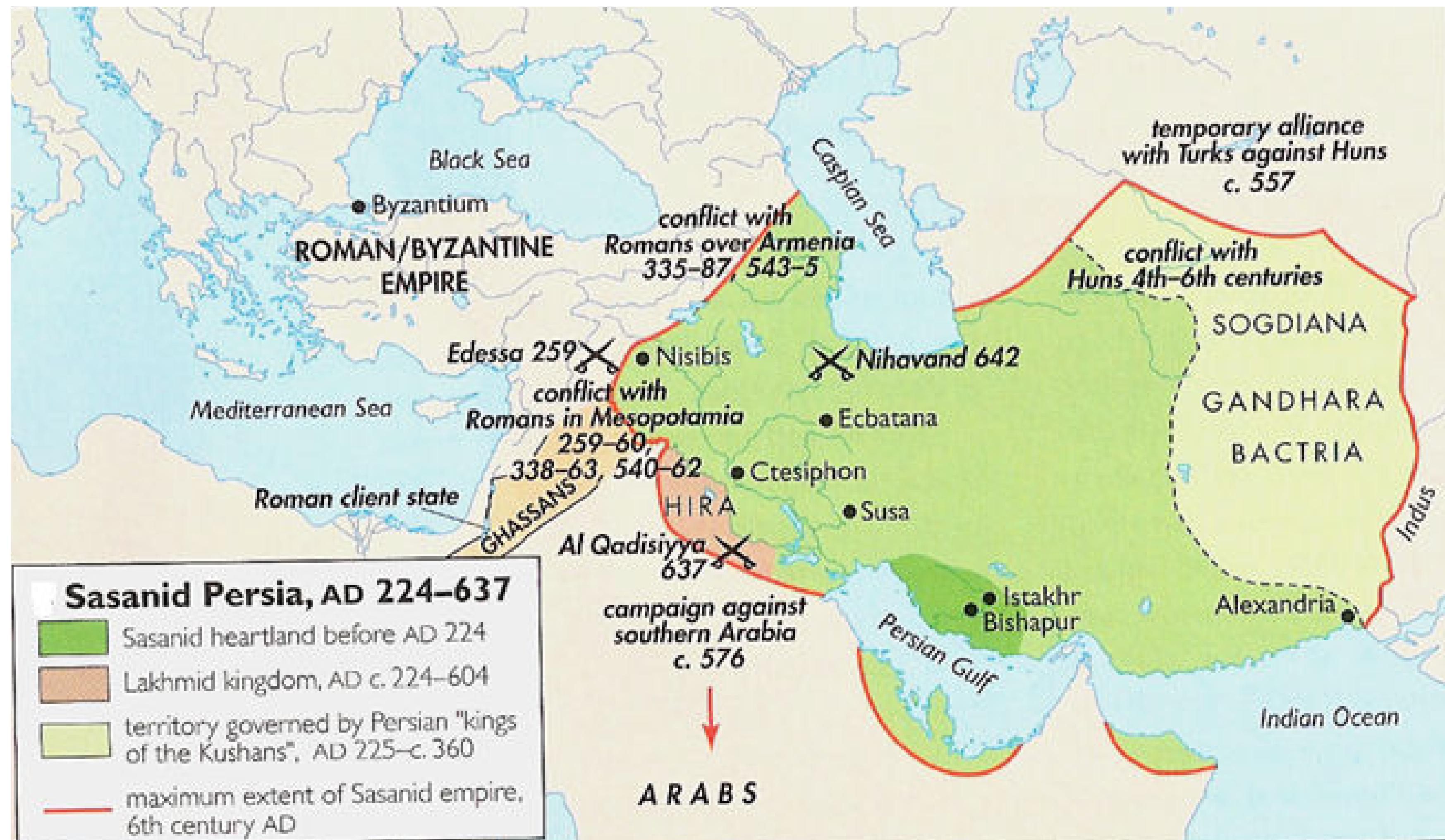
* درکتیبه شاپوراول درنقش رجب، حاجی آباد، بیشاپور و نقش رستم: شاه **ایران و انیران**

* درکتیبه هرمزد در نقش رستم: شاه **ایران و انیران**

* درکتیبه نرسه در زیر نقش برجستهٔ بهرام اول در بیشاپور و در کتیبه شاپور دوم در تاق بستان: شاه **ایران و انیران**

* درکتیبه شاپور سکانشاه: شاهان شاه **ایران و انیران**

* درکتیبه شاپورسوم در تاق بستان: شاهان شاه **ایران و انیران**



قلمروی ساسانیان از 224 الی 637 م

4. منابع یونانی

1. تاریخ هرودوتس (484 – 425 ق م)

* هرودوت میگوید که ماد ها را سابق براین آریائی مینامیدند. شاه ماد در سال 610 ق م دولت آشور را منقرض ساخته، نخستین دولت آریائی را در هگمتانه (همدان فعلی) تشکیل میکند.

* هرودوت میگوید که داریوش 20 حاکم نشین در پارس برقرار کرد که پارسها آنرا ساتراپ نشین مینامند.

* هرودوت درهر ساتراپ تعدادی از اقوام نزدیک، و گاهی بسیار دور و ناهمگون را گروه بندی میکند. در هر ساتراپی یک قوم جایگاه حکمفرما را دارد، چون یک شهر اصلی مقرشان است:

ساتراپی 1. **یونها**، مگنتهای آسیا، ایولیها، کاریها، لیکیها، میلیها، پامفیلیها.
ساتراپی 2. **میسیها**، لیدیها، لاسونیها، قبالیها، هیتیها.
ساتراپی 3. **فریجیان**، تراکیائیهای آسیا، پافلاگونیها، ماریاندینها، سریانیها.
ساتراپی 4. **کیلیکیها**.
ساتراپی 5. **فنیقیان**، سریانیهای فلسطینی، قبرس.
ساتراپی 6. **مصر**، لیبیائیها.
ساتراپی 7. **ستگیدیان**، گنداره ایها، دادیس ها، آپاریتها.
ساتراپی 8. **شوش**{عیلامیان}، کیسیها.
ساتراپی 9. **بابلی**، آشور، آشوریان.
ساتراپی 10. **مادها**، پاریکانها، اورتوکوریبانتها.
ساتراپی 11. **کاسپیها**، پوزها، پانیماها، داریتها.
ساتراپی 12. **باختریان**، تا ایگلها.
ساتراپی 13. **پاکتیها**، ارمنیان.
ساتراپی 14. **سگرتیها**، سرنگیها، تمنیها، اوتیها، میسیها، جزایردریای اریتره.
ساتراپی 15. **سکائیان**، کاسپیها.
ساتراپی 16. **پارتها**، خوارزمیها، سغدیان، هراتیها.
ساتراپی 17. **پاریکانیها**، حبشیان آسیا.
ساتراپی 18. **ماتینها**، ساسپیریها، الارودیها.
ساتراپی 19. **موسخیها**، تیبارنیها، ماکرونها، موسینکها، مارها.
ساتراپی 20. **هندیان**.

امپراطوری هخامنشی نشاندهندهٔ 20 ساتراپ (ایالت) متذکره توسط هرودوت

در مورد این تقسیمات سوالات جدی وجود دارد:

* طورمثال او سرزمین **پاکتیها** را با ارمنستان در ساتراپ 13 قرار داده و آنها را قوم حکمفرما در آنجا می گوید، اما بعدا محل آنرا یکجا با شهر کاسپاتیروس ذکر میکند که باید در جوار رود سند و نزدیک ساتراپ 7 بوده و آنها را هندیانی میداند که طرز زندگی شان با باختریان شباهت دارد؛

* مشکل دیگر عدم ذکر نام یکتعداد اقوام مهم (مانند اراخوزیها، مکیها) که در فهرست هخامنشیان آمده، اما در لیست هیرودوتس نیست؛ یا نام بعضی اقوامی که در لیست هرودوتس آمده (مانند پکتیها)، اما در فهرست هخامنشیان نیست؛

* از طرف دیگر این تقسیمات با هیچیک از اسناد و مدارک مهمی مانند کتیبه های بیستون، تخت جمشید و نقش رستم موافقت ندارد؛

بآنهم ذکر نام این اقوام جهت مقایسه با لیست هخامنشیان و سایر منابع یونانی ضروری و دلچسب است.

2. جغرافیای سترابو(63 ق م – 24 م)

* جغرافیای آریانا فقط توسط **سترابو** (و از قول ایراتوس تینز) تشریح شده و **پلینی** هم فقط نام آریانا را بدون محدودۀ آن ذکر کرده است. آنچه دانشمندان اروپائی در قرن 19 درمورد آریانا نوشته اند، توضیحات سترابو است. به استثنای بیلیو که از قول پتولیمی و تقسیم آریانا به هفت ولایت سخن گفته و واقعیت ندارد.

* سترابو از قول ایراتوستینز(194 ق م) چنین میگوید: آریانا درمشرق محدود است به رود سند. درجنوب به دریای بزرگ. درشمال با کوهستان پاروپامیزادی(هندوکش) و دنباله های آن تا حوالی دروازه های دریای کاسپین. نواحی غربی آن مطابق است با همان مرزهای که پارتیا را از ماد جدا میسازد و کرمانیا را از پارس و پریتیکانیها (اصفهان)... مولفینی هستند که...اسم آریانا را بر بخشی از پارس و ماد و همچنین قسمتهای از باکتریا و سغدیانا درشمال اطلاق مینمایند. زیرا مردم این نواحی با زبان واحد، که لهجه های آن تفاوتهای اندکی با یکدیگردارند، سخن میگوید.

* واژهٔ آریائی در **جغرافیای سترابو** بترتیب زیر بازتاب یافته است:

ص 31: چون از دریای هیرکانیه عازم شرق شویم در دست راست رشته کوههای است که تا دریای هند ادامه دارد... در بخش نخستین شمالی این کوهها پیش از همه گلیها و کادوسیها و امردیها زندگی میکنند و همانگونه که گفتیم پارهٔ از مردم هیرکانیه و بعد از آن قبیله پارت ها و مارگیانی ها و آریائیها... فاصله از دریای هیرکانیه تا سرزمین آریائیها تقریبا 6 هزار استادیا است. آنگاه نوبت به باکتریانا و سغدیانا و سرانجام بیابان گردهای سکائی میرسد. مقدونیه ای ها تمام کوههای را که تا کشور آریائیها گسترش دارد، قفقاز نامیدند. اما مردم بومی دورترین این کوهها را در شمال با نامهای جداگانه پاراپامیسوس و امودا و امائوس میشناسند...

ص 32: در میان دائی ها اپارنه ای و هیرکانیه و پارتیا تا سرزمین دوردست آریائیها بیابان بزرگ بی آب و علفی است که آریها با راه پیمائی طولانی پیمودند و هیرکانیه و نسا و دشت های پارتیا را تصرف کردند. این قبیله ها راضی شدند که باج بپردازند و با پرداخت باج موافقت شد که در وقت های معین آریائیها به سرزمین آنان سرازیر شوند و غارت کنند و آنچه را غارت میکنند با خود برند.

ص 35: آرخوتی و ماساژتی در کنار باکتریانها در جهت مغرب و طول رود اوکسوس زندگی میکنند و سکاها و سغدیانها با تمام سرزمین خود در برابر هند واقع اند. اما باکتریانها در فاصله ای اندک. زیرا میگوید بخش عمده آنان در طول پاروپامیسوس قرار دارند و رود یاکساتس سکاها را از سغدیانی و رود اکسوس سغدیانی را از باکتریان جدا میسازد. تپیری در میان هیرکانیان و **آریائیها** زندگی میکنند.

ص 39: خلاصه آنکه اپولودروس میگوید **باکتریانا مایه افتخار تمام آریانا است**... در روزگارهای نخستین سغدیانها و باکتریانها از نظر رسوم و عادات تفاوت چندانی با بیابانگردها نداشتند هرچند که باکتریانها اندکی متمدن تر بودند... آنچه باکتریانها میکنند به رسم سکاها بیشتر شباهت دارد...



محدودهٔ تخمینی آریانای بزرگ (آبی) و کوچک (سرخ) توسط سترابو

3. جغرافیای پتولیمی یا بطلیموس(90 – 168 م)

* جغرافیای پتولیمی شامل 8 کتاب و 29 نقشهٔ قدیمی در مورد اروپا، افریقا و آسیا است.

* درجغرافیای پتولیمی واژهٔ آریانا وجود ندارد، اما یکتعداد مورخین خارجی (مانند بیلیو) و داخلی (مانند کهزاد، جاوید و...) در بارهٔ هفت ایالت آریانا (مارگیانا، باکتریانا، آریا، پاروپامیزوس، درنگیانا، اراخوزیا و گیدروزیا) از قول پتولیمی سخن گفته اند که بی بنیاد و فاقد اعتبار است.

5. شهرستانهای ایرانشهر(حوالی 500 م)

یکی ازمنابع مهم جغرافیای عصرساسانی به زبان پهلوی بوده، ایران را درچهار جهت (شرق، غرب، شمال و جنوب) تقسیم کرده وهرناحیه را "کوست" نامیده است:

* **کوست خوربران**: ناحیۀ غرب شامل 9 استان (تیسفون، نصبین، اورها، بابل، حیره، همدان، ماد و ناحیه نهاوند، موصل، شام، یمن، افریقا و...)،

* **کوست نیمروج (نیمروز)**: ناحیۀ جنوب شامل 19 استان (کابل، رخود، بست، فره، زابلستان، زرنگ، کرمان، استخر، بیشابور، هرمزد، شوش و شوشتر، جندیشاپور، هماوران و...)،

* **کوست خراسان**: ناحیۀ شرق شامل 26 استان (سمرقند، سغد، بلخ، خوارزم، مرورود، مرو، هرات، پوشنگ، توس، نیشاپور، قاین، گرگان، قومس و...)،

* **کوست کپکوه(آذربایجان)**: ناحیۀ شمال وکوه قفقازشامل 13استان (گنزک، اَمُل و...).



قلمروی ایرانشهر و شهرستانهای آن

www.humanities.uci.edu/sasanika/pdf/Shahrestan.pdf

نتیجه گیری



1. آریائی

* **شواهد زبانی، مراسم مذهبی - فرهنگی** و **آثار باستانی** (ارابه ها، ساختمان ها، گورستان ها، ظروف و وسایل باقیمانده) نشان دهندۀ پیوند قبلی و مهاجرت اقوامی بنام "آریائی" به فلات ایران و هند شمالی ازمناطق آسیای میانه است (مگراینکه کشفیات آینده، خلاف آنرا ثابت سازد).

* معاهدۀ میان شاه هیتی و میتانی (اواسط هزارۀ دوم ق م) حاوی نام خدایان آریائی است. رسالۀ اسپ شناسی بزبان هیتی نیز شامل اصطلاحات فنی و اعداد آریائی است. این موضوع یکی ازعلایم مهاجرت آریائیها از ماورای قفقاز است.

* واژۀ "آریائی" درهیچیک ازمنابع قدیمی وجود ندارد. این واژه درسال 1942 م با نشر مقالۀ آریانا (توسط کهزاد) و ترجمۀ واژۀ "آرین" با روحیۀ برتری خواهی و همنژاد نشان دادن "پشتون ها" و"نازی ها" وارد تاریخ و ادبیات افغانستان کنونی میشود. چون پشتونها تا این زمان خود را "بنی اسرائیلی" میدانستند.

* اگر"**آریائی**" را ترجمهٔ واژهٔ آرین (بدون بار نژادی آن) و **معادل** واژه های اریا، ایِیَریا و اریِیا (متذکره در ریگویدای هند، اویستای افغانستان کنونی و کتیبه های ایران کنونی) بپذیریم، اقوام هندو-اروپائی که به فلات ایران وشمال هند آمدند، خود را "آریائی" گفته اند که مفهوم زبانی - تباری - اخلاقی داشته است. به اینترتیب واژه آریائی هیچگونه بارنژادی (برتری خواهی) نداشته، شامل **اقوامی دارای مشترکات زبانی-فرهنگی** بوده، فرهنگ ساز و تمدن آفرین بوده اند:

* واژهٔ اریا 36 مرتبه در ریگویدا (اواسط هزارهٔ دوم ق م) آمده و آریا ورته (سرزمین آریائیها) مرکز فرهنگ آنها بوده که نام قدیمی شمال و مرکز هند است.

* واژهٔ ایِیَریا حدود 50 بار در اویستا (اوایل هزارهٔ اول ق م) ذکر شده، نخستین سرزمین خویش را ایِیریانه ویجه (سرزمین آریائیها) نامیده که حدود 13 بار تکرار شده (یک منطقهٔ کوهستانی و دارای اقلیم شدید 10 ماه زمستان و 2 ماه تابستان). بعدا از آفرینش 15 سرزمین دیگر(از سغد درشمال تا پنجاب درجنوب) سخن گفته میشود که احتمالا بآنجاها مهاجرت نموده و مستقر شده باشند.

* شاهان هخامنشی درکتیبه های خویش، خود را آریائی و از تبار آریائی گفته اند. دراین کتیبه ها آریائی بمفهوم زبان نیز بکاربرده شده است.

* کتیبهٔ رباطک هم واژهٔ آریاو= آریائی را بمفهوم زبانی بکار برده است.

* هرودوتس ماد ها را آریائی و بنیانگذار نخستین دولت آریائی خوانده است.

* سترابو نیز از اقوام آریائی، همزبان بودن آنها و سرزمین آنها سخن میراند.

2. پارس (پرشیا)

* طوریکه شاهان ماد را بنام تبار یا محل شان میشناسیم، شاهان هخامنشی نیز در کتیبه های خود بنام تبار و محل شان (آریائی، پارسی، شاه در پارس و شاه شاهان مردمان دیگر) خوانده شده اند. شاهان ساسانی خود را شهنشاه ایران و انیران گفته اند، اما هرسه امپراطوری هخامنشیان (550 - 330 ق م)، پارتیان (247 ق م - 224 م) و ساسانیان (224 - 637 م) که حدود 1100 سال بر قلمروی بزرگی از آسیای میانه تا هند و از غرب چین تا شمال افریقا و یونان حکومت کردند، در **منابع خارجی** بنام "امپراطوریهای پارس" نامیده شده اند (صرفنظرازاینکه "پارس" نام ایالت کوچکی ازاین امپراطوریهای بزرگ در جنوب آن بوده است).

* در کتاب مقدس نیزکوروش، کمبوجیه یا اخشورش، بردیا یا ارتحشستا، داریوش، خشایارشاه یا اخشورش و اردشیر یا ارتحشستا پادشاه فارس خوانده شده است. در تورات آمده است: کوروش پادشاه فارس، یهودی ها را از اسارت بابل نجات داده و بآنان کمک کرد تا معبد ویران شدۀ یوروشلیم را دوباره اعمار کنند.

3. آریانا

* جغرافیای اریانا بحیث یک **منطقه** یا سرزمین، فقط توسط سترابو (24 م) از قول اراتوستینز (194 ق م) گزارش شده است. مطابق او دو آریانا وجود دارد: **آریانای کوچک** - ساحهٔ بین رود سند، هندوکش و کرمان؛ و **آریانای بزرگ** - ساحهٔ از رود سند تا بحرهند و پارس و ماد و سغد.

* به اینترتیب آریانای کوچک دربرگیرندهٔ نیمهٔ کشورهای امروزی پاکستان، افغانستان و ایران است. اما جغرافیای **آریانای بزرگ** که عمدتا شامل بخش های از کشورهای کنونی **قرغزستان، تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، پاکستان، افغانستان و ایران** میشود (نه کشورخاصی).

* آریانا نشان دهندهٔ اقوام همزبان (با لهجه های متفاوت) نیز بوده است...

4. ایران

* واژه "ایران" باراول در کتیبه ها و سکه های ارد شیراول موسس سلالۀ ساسانیان (**اوایل سدۀ سوم**) بکار رفته که شامل قلمروی معادل فلات ایران است.

* اما شاپور اول (پسر اردشیراول) و شاهان بعدی ساسانی خود را شاه ایران و انیران خوانده اند.

* واژۀ "ایرانشهر" نیزبه قلمروی شاپوراول اطلاق شده که دربرگیرندۀ قلمروی ایران و انیران است. وسعت ایرانشهردر سدۀ پنجم و ششم نیز این موضوع را تائید میکند.

+ + +

لذا واژۀ ایران باید تغیر شکل بعدی یا اشتقاقی از همین واژه های اریا، اییریا، اریبا، اییریانا و اریانا باشد.

5. خراسان

* واژهٔ "خراسان" بار اول در **اواخر سدهٔ پنجم** (حوالی 500) میلادی بحیث بزرگ ترین **حوزه** (کوست) به مناطق شمالشرق قلمروی "ایرانشهر" ساسانیان (**سمرقند، سغد، خوارزم، بلخ، مرو، هرات، توس، نیشاپور، گرگان و...**) و "نیمروز" به مناطق جنوب شرقی آن (کابل، بست، فراه، زابلستان، زرنگ، کرمان و...) در اثرمشهور "شهرستانهای ایرانشهر" اطلاق شده است.

* همچنان گفته میشود که **شاهان یفتلی** (420 - 567 م) نیز در همین سده، خود را "خراسان خوتای" خوانده اند و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده اند.



من هم ایران را دوست دارم. اما ایران من فراخ تر از "ایران کنونی" شما است. تاریخ ایران من در شهنامه فردوسی، رودکی سمرقندی، نظامی گنجوی، مولانای رومی (بلخی)، حافظ شیرازی، ناصرخسروبلخی، سنائی غزنوی، بیدل دهلوی، اقبال لاهوری و... و جغرافیهٔ ایران من درحوزهٔ فرهنگی زبان پارسی قرار دارد که گسترهٔ آن (روزی) از استانبول تا کلکته بوده است:

پارسی

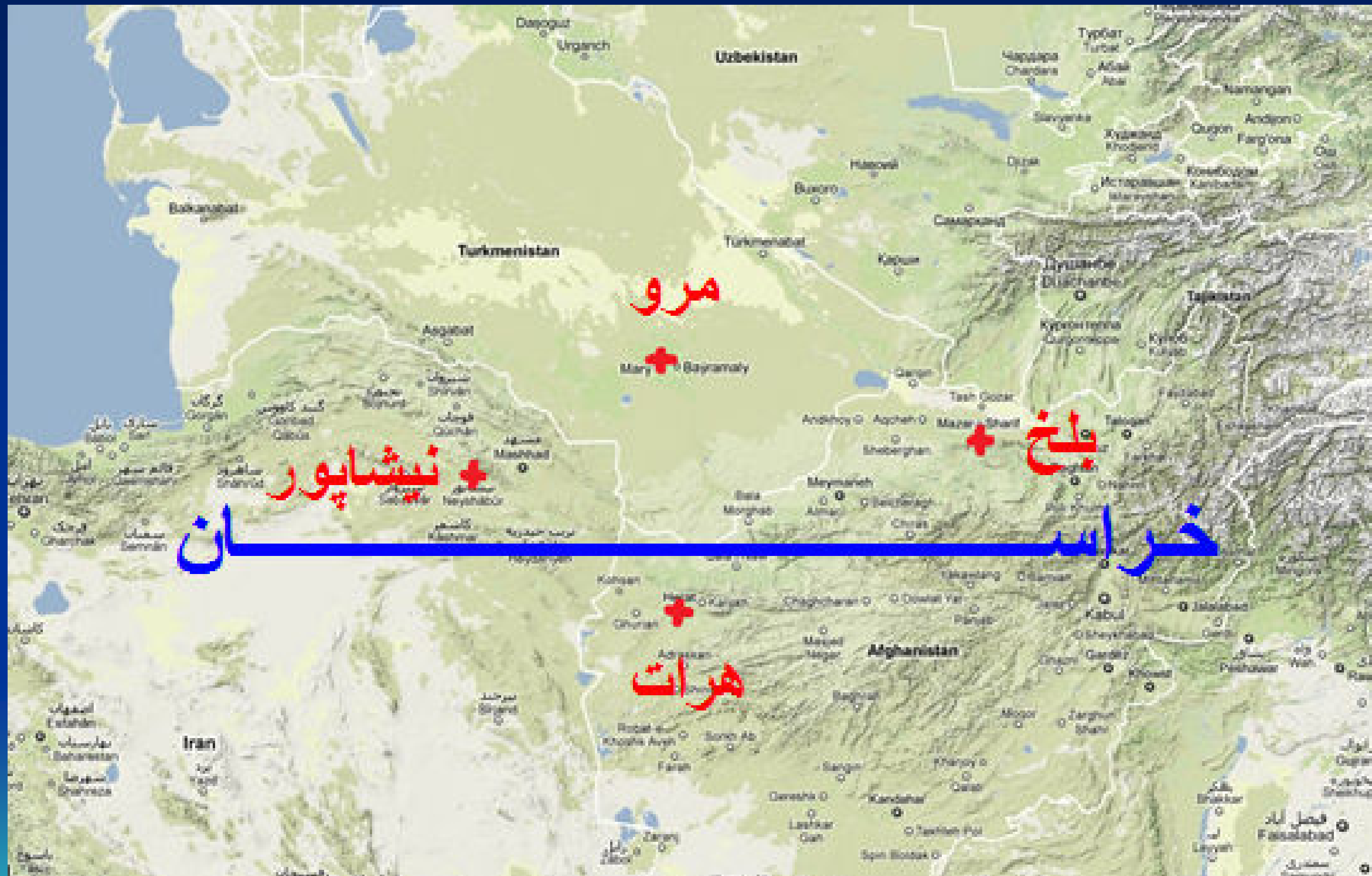
گل نیست، ماه نیست، دل ماست پارسی — غوغای کوه، ترنم دریاست پارسی
از آفتاب، معجزه بر دوش می کشد — رو برمراد و روی به فرداست پارسی
از شام تا به کاشغر، از سند تا خجند — آئینه دار عالم بالاست پارسی
تاریخ را، وثیقه ای سبز شکوه را — خون من و کلام مطلاست پارسی
روح بزرگ و طبل خراسانیان پاک — چتر شرف، چراغ مسیحاست پارسی
تصویر را، مغازله را و ترانه را — جغرافیایی معنوی ماست پارسی
سرسخت درحماسه وهمواردرسرود — پیدا بود ازاینکه، چه زیباست پارسی
بانگ سپیده، عرصه ای بیدارباش مرد — پیغمبرهنر، سخنِ راست پارسی
دنیا بگو مباش، بزرگی بگو برو — ما را فضیلتی است که ما راست پارسی

قهارعاصی

ســـــبز و شــــــاداب باشـــــید!

نام های تاریخی و جغرافیای قدیمی

سرزمین های ما در منابع پس از اسلام



پروفیسوردکتورلعل زاد

لندن – اپریل 2012

عناوین

* مفاهیم واصطلاحات

* کرونولوژی منابع (عربی، پارسی و انگیسی)

* موضوع پژوهش (اهداف اصلی)

* پیشگفتار(نتیجه گیری منابع پیش از اسلام)

* شیوهٔ پژوهش (بررسی منابع)

1. **منابع عربی:** 12 اثر (با پیشینهٔ حدود 1200 سال)
2. **منابع پارسی:** 43 اثر (با پیشینهٔ حدود 1050سال)
3. **منابع انگلیسی:** 10 اثر (با پیشینهٔ حدود 200 سال)
4. **نقشه های قدیمی:** 8 نقشه (با پیشینهٔ حدود 500 سال)

* نتیجه گیری

* منابع

کرونولوژی منابع

(عربی، پارسی، انگلیسی)



منابع عربی: 207 - 375 ق (822 - 985 م)

1. مغازی واقدی یا تاریخ جنگهای پیامبراعظم (ص): 207 ق (822 م)
2. سیرت (ابن هشام) رسول الله (ص): 213 ق (828 م)
3. مسالک و ممالک ابن خرداد: 231-272 ق (845-885 م)
4. فتوح البلدان بلاذری: 255-279 ق (868-892 م)
5. تاریخ یعقوبی: 259-284 ق (872-897 م)
6. البلدان یعقوبی (کهنترین متن جغرافیای عربی): 278 ق (891 م)
7. البلدان ابن فقیه: 290 ق (902 م)
8. تاریخ طبری: 302 ق (914 م)
9. مروج الذهب مسعودی: 336 ق (947 م)
10. التنبیه مسعودی: 345 ق (956 م)
11. صورت الارض ابن حوقل: 367 ق (977 م)
12. احسن التقاسیم مقدسی: 375 ق (985 م)

منابع پارسی: 346 - 1281 ق (957 - 1864 م)

1. دیباچهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری: 346 ق (957 م)
2. تاریخ بلعمی (ترجمهٔ تاریخ طبری 302 ق): 352 ق (963 م)
3. ترجمهٔ تفسیرطبری (طبری 302 ق): 352 ق (963 م)
4. حدود العالم (کهنترین متن جغرافیای پارسی): 372 ق (982 م)
5. شهنامهٔ فردوسی: 400 ق (1009م)
6. التفهیم بیرونی: 420 ق (1029م)
7. زین الاخبار گردیزی: 444 ق (1052م)
8. تاریخ سیستان: 444-775 ق (1052-1373م)
9. تاریخ بیهقی: 470 ق (1077 م)
10. مسالک و ممالک (اصطخری 340 ق): سده 5/6 ق (سدهٔ 12م)
11. فارسنامهٔ ابن بلخی: 510 ق (1116م)
12. مجمل التواریخ: 520 ق (1126م)
13. تاریخ بخارا (نرشخی 332 ق): 522-574 ق (1128-1178م)

14. تاریخ هرات فامی: 546 ق (1151م)
15. ترجمهٔ تاریخ یمینی (427 ق): 603 ق (1206م)
16. فتحنامهٔ سند (عربی 215-255 ق): 613 ق (1216م)
17. طبقات ناصری: 658 ق (1260م)
18. جهانگشای جوینی: 658 ق (1260م)
19. فضایل بلخ (عربی 610 ق): 676 ق (1277م)
20. جامع التواریخ همدانی: 718 ق (1318م)
21. تاریخنامهٔ هرات سیفی هروی: 721 ق (1321م)
22. نزهت القلوب قزوینی: 740 ق (1339م)
23. تاریخ فیروزشاهی: 801 ق (1398م)
24. زبدت التواریخ حافظ ابرو: 830 ق (1427م)
25. جغرافیای حافظ ابرو: 833 ق (1429م)
26. تاریخ مبارکشاهی: 838 ق (1434م)
27. مطلع سعدین: 875 ق (1470م)
28. روضات الجنات: 899 ق (1494م)

29. روضت الصفا: 903 ق (1497م)
30. حبيب السير: 930 ق (1524م)
31. بابرنامه: 937 ق (1530م)
32. تذكرۀ همايون و اكبر: 999 ق (1591م)
33. تاريخ سند: 1009 ق (1600م)
34. تاريخ فرشته: 1018 ق (1609م)
35. برهان قاطع: 1062 ق (1651م)
36. خلد برين: 1087 ق (1676م)
37. تذكرۀ مقيم خانى: 1116 ق (1704م)
38. جهانگشاى نادرى: 1171 ق (1758م)
39. تاريخ احمد شاهى: 1187 ق (1773م)
40. بستان السياحه شيروانى: 1247 ق (1831م)
41. تاريخ احمد: 1266 ق (1850م)
42. ظفرنامۀ خسروى: 1279 ق (1862م)
43. تاريخ سلطانى: 1281 ق (1864م)

منابع انگلیسی: 1230 - 1323 ق (1815 - 1905 م)

1. گزارش سلطنت کابل الفنستون: 1230 ق (1815م)
2. آریانای ویلسن: 1257 ق (1841م)
3. سفرنامۀ کابل برنس: 1258 ق (1842م)
4. فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها: 1270 ق (1854م)
5. تاریخ عمومی پرشیا کلیمینتس: 1291 ق (1874م)
6. حیات افغانی (فارسی 1282 ق): 1291 ق (1874م)
7. یادداشتهای راورتی: 1293 ق (1876م)
8. تاریخ ایران (پرشیا 1245 ق): 1293 ق (1876م)
9. تبارشناسی افغانستان بیلیو: 1308 ق (1891م)
10. سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج: 1323 ق (1905م)

مفاهیم و اصطلاحات



* **افغان:** افغان یا پشتون نام یکی از چهارقوم بزرگ افغانستان (ازبک، هزاره، تاجیک و افغان) است.

* **افغانی:** فعلا واحد پول افغانستان و قبلا به زبان "پشتو"، زبان "افغانی" میگفتند.

* **افغانستانی:** شهروندان افغانستان یا کسانیکه **سند تابعیت** افغانستان را داشته باشند.

* **افغانستان کنونی:** جغرافیای آن عمدتا در زمان امیرعبدالرحمن (1880-1901م) شکل گرفته واستقلال آن در زمان امیرامان الله (1919-1929م) حاصل شده است.

* **افغانستان تاریخی:** نام یکی از ولایات آل کرت هرات که مرکز آن مستُنگ (در جنوب کویته فعلی) بوده (مطابق تاریخنامه هرات)؛ جدا از کابل، غزنین، کندهار و سیستان؛ یعنی اطراف **کوههای سلیمان** درپاکستان امروزی.

* **ایران کنونی:** جغرافیای سیاسی کشورایران امروزی که ازسال 1935م باینسو در سطح جهان بنام "ایران" شناخته میشود.

* **ایران تاریخی:** اکثرا بمفهوم یک **حوزهٔ مشترک زبانی - فرهنگی** شامل سرزمین های از رود سند تا فرات و از بحرهند تا کوههای ققفاز و جهیل ارال بوده است.

* **فلات ایران:** به سرزمینهای مرتفع در بین رودهای سند و فرات، بحیرهٔ کسپین و زمین های هموارآسیای میانه؛ یا سرزمین های متشکل ازسلسله کوههای هندوکش، کپه داغ، البرز، زاگروس و سلیمان اطلاق میشود.



* **قوم (تبار):** افرادی که دارای **مشترکات زبانی - فرهنگی** میباشند.

* **نژاد:** نشاندهندهٔ **ویژگیهای ظاهری - فزیکی** افراد یعنی رنگ (جلد، چشم و موی) و ساختمان چهرهٔ آنهاست (دراینصورت فکرنمیشود بیش از 5 نژاد بشری موجود باشد: **سیاه**، **سپید**، **زرد**، **سرخ** و **مخلوطِ** از اینها).

* **تاریخ دیروز:** تاریخ **حاکمیت خانواده ها** یا **اقوامی** است که قلمرو یا ساحهٔ نفوذ آنها را پذیرش جزیه، سکه و خطبه تشکیل داده، **مرزهای معین و ثابتی نداشته** و عمدتا به نام **خانوادگی، قومی** یا **محلی** ایشان شناخته میشوند (مانند هخشامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، کوشانیان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، تیموریان و...).

* **تاریخ امروز:** تاریخ **ایجاد کشورها** با **نام مشخص** و **جغرافیای سیاسی** یا **مرزهای نسبتا معین و ثابت** است (مانند افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان، ایران و...).

* **تاریخ مشترک**: نباید تاریخ **دیروز** را با تاریخ **امروز** اشتباه کرد**!** زیرا قلمروی دیروزی هریک ازاین **خانواده** ها تاریخ مشترک دهها **کشوری** است که امروز در قلمروی آنها بوجود آمده است (شاید پاره های دیگری هم بوجود آید یا روزی این پاره ها یکجا شوند).

موضوع پژوهش

(اهداف اصلی)



میخواهیم نشان دهیم که:

سیر تحول نام های تاریخی و جغرافیای سرزمین های نیاکان ما (آریائی ها، پارس، آریانا، ایران، خراسان و...) در منابع پس از اسلام چگونه بوده است.

+ + +

پیشگفتار

(نتیجه گیری منابع پیش از اسلام)

با بررسی منابع پیش از اسلام به این نتیجه گیریها رسیدیم:

1. آریائی

* **شواهد زبانی، مراسم مذهبی - فرهنگی** و **آثار باستانی** (ارابه ها، ساختمان ها، گورستان ها، ظروف و وسایل باقیمانده) نشان دهندهٔ پیوند قبلی و مهاجرت اقوامی بنام "آریائی" به فلات ایران و هند شمالی ازمناطق آسیای میانه است (مگراینکه کشفیات آینده، خلاف آنرا ثابت سازد).

* معاهدهٔ میان شاه هیتی و میتانی (اواسط هزارهٔ دوم ق م) حاوی نام خدایان آریائی است. رسالهٔ اسپ شناسی بزبان هیتی نیز شامل اصطلاحات فنی و اعداد آریائی است. این موضوع یکی ازعلایم مهاجرت آریائیها از ماورای قفقاز است.

* واژهٔ "آریائی" در سال 1942 م با نشرمقالهٔ آریانا (توسط کهزاد) و ترجمهٔ واژهٔ "آرین" (با بار نژادی - سیاسی) وارد تاریخ و ادبیات افغانستان کنونی میشود.

* اگر"آریائی" را ترجمهٔ واژهٔ آرین (بدون بار نژادی - سیاسی) و **معادل** واژه های اریا، اییَریا و اریپا (متذکره در ریگویدای هند، اویستای بلخیان و کتیبه های هخامنشیان) بپذیریم، اقوام هندو-اروپائی که به فلات ایران وشمال هند آمدند، خود را "آریائی" گفته اند که مفهوم زبانی - تباری - اخلاقی داشته است. به اینترتیب واژه آریائی هیچگونه بار نژادی - سیاسی (برتریخواهی) نداشته، شامل **اقوامی دارای مشترکات زبانی- فرهنگی** بوده، فرهنگ ساز و تمدن آفرین بوده اند:

* واژهٔ اریا 36 مرتبه در ریگویدا (اواسط هزارهٔ دوم ق م) آمده و آریا ورته (سرزمین آریائیها) مرکز فرهنگ آنها بوده که نام قدیمی شمال و مرکز هند است.

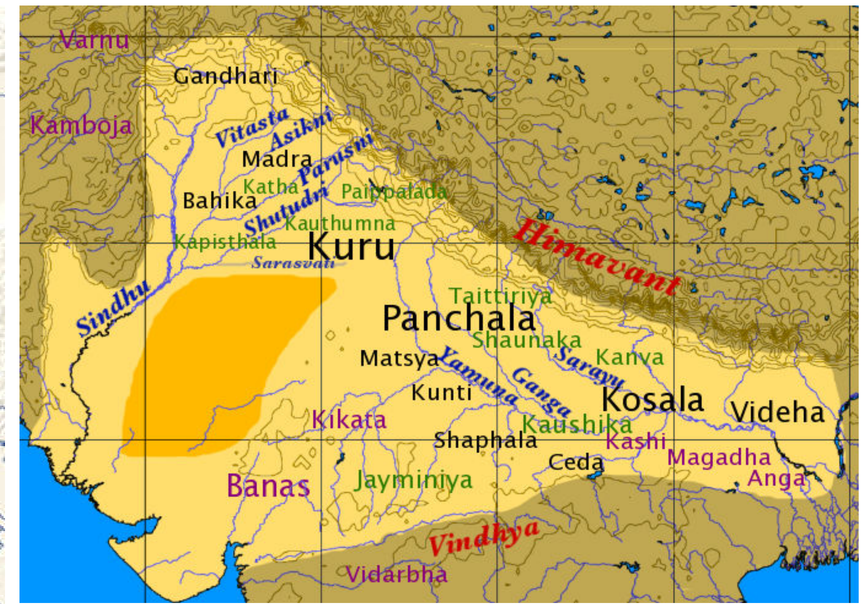
* واژهٔ اییَریا حدود 50 بار در اویستا (اوایل هزارهٔ اول ق م) ذکر شده، نخستین سرزمین خویش را اییریانه ویجه (سرزمین آریائیها) نامیده که حدود 13 بار تکرار شده (یک منطقهٔ کوهستانی و دارای اقلیم شدید 10 ماه زمستان و 2 ماه تابستان). بعدا از آفرینش 15 سرزمین دیگر(از سغد درشمال تا پنجاب درجنوب) سخن گفته میشود که احتمالا بآنجاها مهاجرت نموده و مستقر شده باشند.

* شاهان هخامنشی درکتیبه های خویش، خود را آریائی و از تبار آریائی گفته اند.
دراین کتیبه ها آریائی بمفهوم زبان نیز بکاربرده شده است.

* کتیبۀ رباطک کنیشکا هم واژۀ آریاو= آریائی را بمفهوم زبانی بکار برده است.

* هرودوتس ماد ها را آریائی و بنیانگذار نخستین دولت آریائی خوانده است.

* سترابو نیز از اقوام آریائی، همزبان بودن آنها و سرزمین آنها سخن میراند.



جغرافیای ریگویدا (آریاورته)

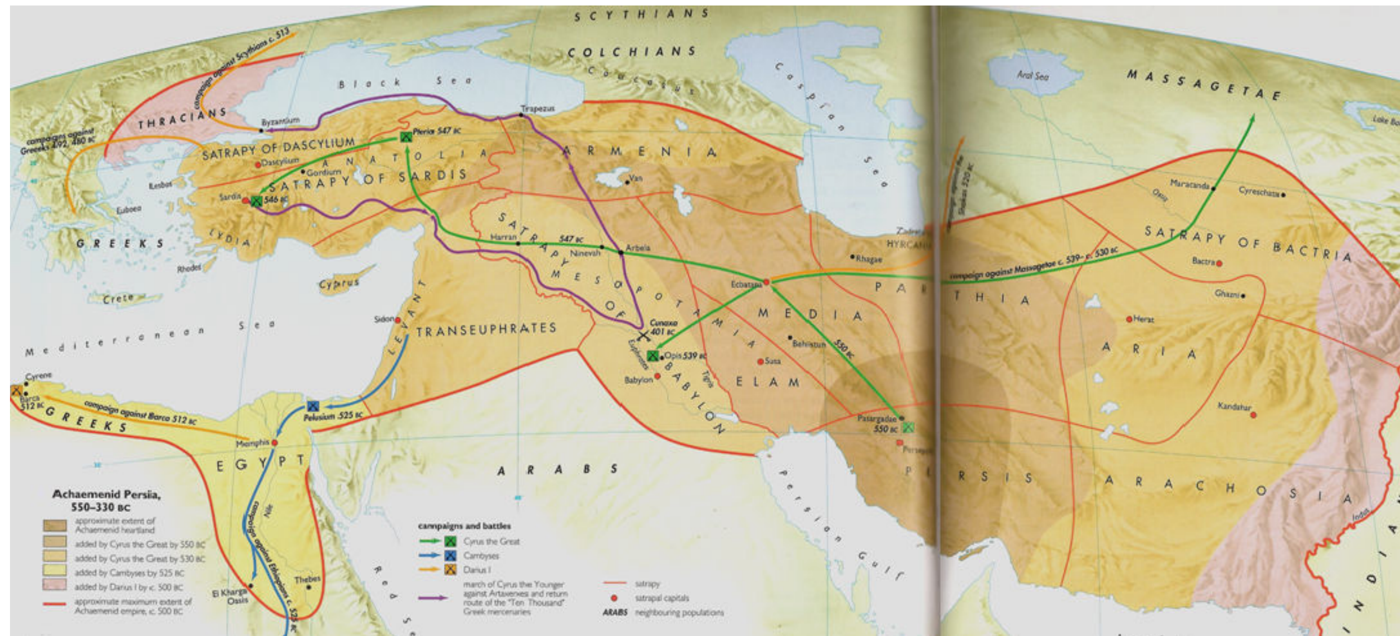


جغرافیای اویستا (شانزده سرزمین)

2. پارس (پرشیا)

* طوریکه شاهان ماد را بنام تبار یا محل شان میشناسیم، شاهان هخامنشی نیز در کتیبه های خود بنام تبار و محل شان (آریائی، پارسی، شاه در پارس و شاه شاهان مردمان دیگر) خوانده شده اند. شاهان ساسانی خود را شهنشاه ایران و انیران گفته اند، اما هرسه امپراطوری **هخامنشیان** (550 - 330 ق م)، **پارتیان** (247 ق م - 224 م) و **ساسانیان** (224 - 637 م) که حدود 1100 سال بر قلمروی بزرگی ازآسیای میانه تا هند و از غرب چین تا شمال افریقا و یونان حکومت کردند، در **منابع خارجی** بنام **"امپراطوریهای پارس"** نامیده شده اند (صرفنظرازاینکه "پارس" نام ایالت کوچکی ازاین امپراطوریهای بزرگ در جنوب آن بوده است).

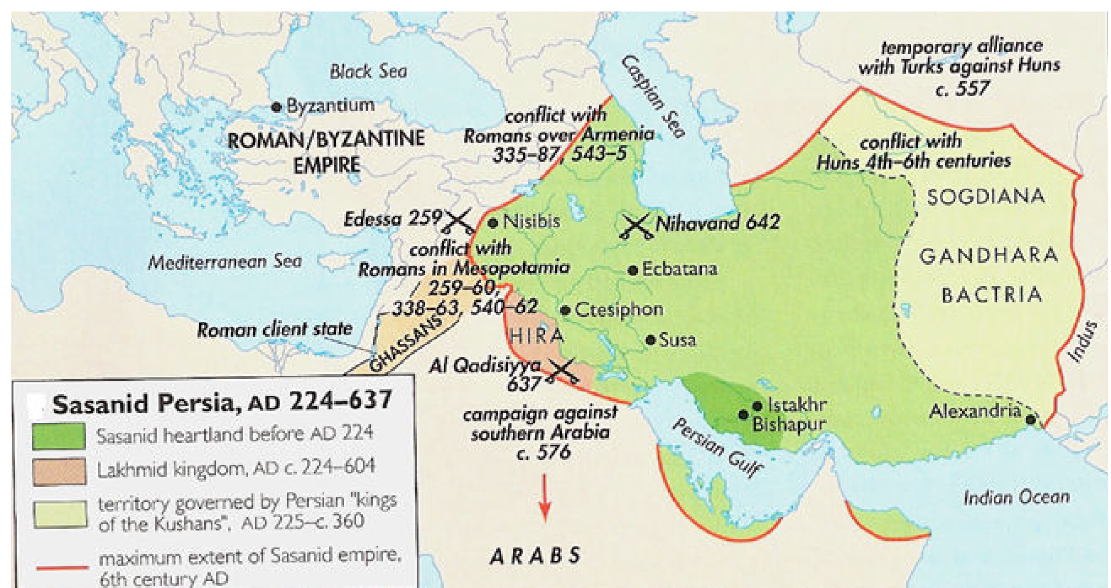
* در کتاب مقدس نیزکوروش، کمبوجیه یا اخشورش، بردیا یا ارتحشستا، داریوش، خشایارشاه یا اخشورش و اردشیر یا ارتحشستا **پادشاه فارس** خوانده شده است. در تورات آمده است: کوروش پادشاه فارس، یهودی ها را از اسارت بابل نجات داده و به آنان کمک کرد تا معبد ویران شدۀ یوروشلیم را دوباره اعمار کنند.



جغرافیای امپراطوریهای پارس (در منابع خارجی):

هخامنشیان: 550 - 330 ق م، پارتیان: 247 ق م - 224 م، ساسانیان: 224 - 652 م





3. آریانا

* جغرافیای اریانا بحیث یک **منطقه** یا سرزمین، فقط توسط سترابو (24 م) از قول اراتوستینز (194 ق م) گزارش شده است. مطابق او دو آریانا وجود دارد: ساحهٔ بین رود سند، هندوکش و کرمان یا **آریانای کوچک**؛ و ساحهٔ از رود سند تا بحرهند و پارس و ماد و سغد یا **آریانای بزرگ**.

* به اینترتیب آریانای کوچک دربرگیرندهٔ نیمهٔ کشورهای امروزی پاکستان، افغانستان و ایران؛ و **آریانای بزرگ** شامل بخش های از کشورهای کنونی **قرغزستان، تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، پاکستان، افغانستان و ایران** میشود (نه کشورخاصی).



* آریانا نشان دهندهٔ اقوام همزبان (با لهجه های متفاوت) نیز بوده است...

4. ایران

* واژه "ایران" باراول در کتیبه ها و سکه های ارد شیراول موسس سلالۀ ساسانیان (**اوایل سدۀ سوم**) بکار رفته که شامل قلمروی "ایران تاریخی" است.

* اما شاپور اول (پسرارد شیراول) و شاهان بعدی ساسانی خود را شاه ایران و انیران (غیرایرانیان) خوانده اند.

* واژۀ "ایرانشهر" نیزبه قلمروی شاپوراول اطلاق شده که دربرگیرندۀ قلمروی ایران و انیران است. وسعت ایرانشهر در سدۀ پنجم و ششم نیز این موضوع را تائید میکند.



+ + +

لذا واژۀ ایران باید تغیر شکل بعدی یا اشتقاقی از همین واژه های اریا، اییریا، اریبا، اییریانا و اریانا باشد.

5. خراسان

* واژهٔ "خراسان" بار اول در **اواخر سدهٔ پنجم** (حوالی 500) میلادی بحیث بزرگ ترین **حوزه** (کوست) به مناطق شمالشرق قلمروی "ایرانشهر" ساسانیان (**سمرقند، سغد، خوارزم، بلخ، مرو، هرات، توس، نیشاپور، گرگان و...**) و "نیمروز" به مناطق جنوب شرقی آن (کابل، بست، فراه، زابلستان، زرنگ، کرمان و...) در اثرمشهور "شهرستانهای ایرانشهر" اطلاق شده است.

* همچنان گفته میشود که **شاهان یفتلی** (420 - 567 م) نیز در همین سده، خود را "خراسان خوتای" خوانده اند و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده اند.





شیوهٔ پژوهش

(بررسی منابع)



دراین پژوهش یکتعداد منابعی مورد بررسی قرارگرفته که بطورمستقیم یا غیرمستقیم نشان دهندۀ نام و موقعیت جغرافیائی سرزمینهای نیاکان ماست.

1. منابع عربی



مغازی یا تاریخ جنگهای پیامبراعظم (ص): 207 ق/ 822 م

ص 333: سلمان گفت: ای رسول خدا، روزگاری که در زمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم بر گرد خود خندق می کندیم؛ آیا صلاح میدانید که اکنون هم خندق درست کنیم؟ این پیشنهاد و رای سلمان مسلمانان را خوش آمد...

ص 706: گویند، رسول خدا با یاران خود مشورت کرد و سلمان فارسی گفت:
عقیده ام این است که منجنیق نصب کنید. ما در سرزمین فارس بر حصارها منجنیق می گذاشتیم و دشمن هم علیه ما همان کار را میکرد... و اگر منجنیق نباشد مدت محاصره طولانی خواهد شد. پیامبر به او دستورداد و او به دست خود منجنیقی ساخت و نصب کرد.

ص 770: سپس به بلال فرمود: آیا مژده یی به شما بدهم؟ گفتند، آری ای رسول خدا... فرمود: خداوند متعال دو گنج به من عنایت فرموده است: گنج فارس و گنج روم...

سیرت رسول الله (ص): 213 ق / 828 م

ص 48: پس چون خبر کسرا به باذان {امیرپارسی یمن} رسید که وی را به قتل آوردند، هم درآن روز که سید {پیامبر} خبرداده بود، باذان مسلمان شد و ایمان آورد به پیغامبر ما. و چون ایمان آورد، لشکر پارس که باوی بودند، همه ایمان آوردند... و چون نوشته وی {باذان} به سید رسید، سید خرم شد و سخت شاد شد و رسولان وی را تیمارداشت فرمود و خاص این تشریفات ایشان را فرمود و گفت "شما که اهل پارسید از ما اید و حرمت شما پیش من همچون حرمت اهل بیت است".

ص 100: محمد ابن اسحاق... از لفظ سلمان فارسی حکایت کرد... و گفت من مردی فارسی بودم از اهل اصفاهان... و پدرم ده قان آن دیه بود...

مسالک و ممالک ابن خرداد: 231-272 ق/ 845-885 م

ص 21: فریدون زمین را میان سه فرزندش تقسیم کرد، لذا سلم را که همان شرم است بر مغرب حاکم گردانید، پادشاهان روم و سغد از فرزندان اویند؛ و طوش را که همان طوج است برمشرق حاکم گردانید، پادشاهان ترکستان و چین از فرزندان اویند؛ و ایران را که همان ایرج است بر ایرانشهر که عراق باشد حکومت داد، کسریها و پادشاهان عراق از فرزندان اویند.

ص 23: پس ازمشرق آغازکنیم که ربع مملکت است و ازخراسان که تحت حاکمیت اسپهبذ باذوسبان و چهار مرزبان قراردارد که هر مرزبان در ربع خراسان مستقر است؛ یک ربع خراسان ازآن مرزبان مروشاهجان و اعمال آن و یک ربع از آن مرزبان بلخ و طخارستان و ربع دیگر ازآن مرزبان هرات و بوشنج و بادغیس و سجستان میباشد؛ ... و دیگر ربع از آن مرزبان ماورالنهر است.

البلدان بلاذری: 255-279 ق / 868-892 م

ص 63: چون شهر فتح گردید، یزد گرد پسر شهریار، شاهنشاه پارس آهنگ گریز کرد. پی {بر تختی} زنبیل وار برنشست و از کاخ سپید مدائن برون شد. از این روی نبطیان وی را "برزبیلا" خواندند ... درآن سال که شاه ایران {پارس؟} می گریخت، گرسنگی شدت یافته بود و بیماری طاعون به جان همه پارسیان افتاده بود – آنگاه مسلمانان از گداری {در دجله} گذشتند و جانب شرقی مدائن را نیز فتح کردند.

تاریخ یعقوبی: 284-259 ق / 897-872 م

ص 218: مرکز پادشاهان فارس درآغاز سلطنت اردشیر بابکان، اصطخر از استان فارس بود. سپس پادشاهان پیوسته جابجا میشدند تا انوشیروان پسر قباد پادشاهی یافت و در مدائن عراق فرود آمد و آنجا پایتخت گردید.

شهرهای که دولت ایران {پارس؟} آنها را مالک بود وبرآنها پادشاهی داشت:
استان خراسان: نیشاپور، هرات، مرو، مرورود، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، باورد (ابیورد)، گرجستان، طوس، سرخس و گرگان. و این استان را سپهبدی بود که او را **سپهبد خراسان** میگفتند
استان قهستان: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصبهان، همدان، نهاوند... و آذربایجان. و این استان را سپهبدی بودی بنام **سپهبد آذربایجان**
کرمان و فارس که شهرهای آن استخراست و شیراز و ... اهواز که شهرهای آن جندی شاپور است و... اینها را سپهبدی بودی بنام **سپهبد فارس**.
استان عراق که چهل و هشت ناحیه در امتداد فرات و دجله داشت: ... سپهبد چهارمی نیز بنام **سپهبد مغرب** داشتتند...

البلدان یعقوبی (کهن ترین متن جغرافیایی عربی): 278 ق / 891 م

ص 51: بلخ شهربزرگترخراسان است و پادشاه خراسان شاه طرخان، در آنجا منزل داشت ... شهربلخ وسط خراسان است، چنانکه از آنجا تا فرغانه سی منزل بطرف مشرق است و ازآنجا تا ری سی منزل بطرف مغرب. ازآنجا تا سیستان سی منزل بطرف قبله و ازآنجا تا کابل و قندهار سی منزل، و ازآنجا تا کرمان سی منزل و از آنجا تا کشمیرسی منزل، و از آنجا تا خوارزم سی منزل و از آنجا تا ملتان سی منزل.

ص 69: خاندان طاهر، والیان خراسان پنجاه و پنج سال برسر کاربودند. و پنج نفر از اینان، برخراسان حکومت کردند.

ص 83: مدائن، پایتخت پادشاهان پارس است. و نخستین کس، که درآن منزل گزید، انوشیروان بود و آن چندین شهراست در دو طرف دجله... ایوان عظیم کسری که پارسیان مانند آنرا ندارند و 80 ذراع ارتفاع دارد، دراین شهرواقع است...

البلدان ابن فقیه: 290 ق / 902 م

ص 171: بلاذری گوید: خراسان چهار جز است. جز نخستین ایرانشهر است، و آن **نیشاپور**است و قهستان و طبسین و هرات و بوشنج و بادغیس و طوس - که نام آن طابران است. جز دوم، **مروشاهجان** است و سرخس و نسا و باورد و مرورود و طالقان و خوارزم و زم و آمل – واین دو برساحل نهر بلخ اند – و بخارا.

جز سوم، که در طرف باختری نهر... فاریاب است و جوزجان و طخارستان علیا – و آن تالقان است – و ختل – و آن وخش است – و قوادیان، و خست و اندرابه، و بامیان، و بغلان، و والج – و این شهر مزاحم بن بسطام است – و روستای بنک، و بدخشان – و این ورودگاه مردم است به تبت – و اندرابه، راه ورود مردمان است به کابل – و ترمذ – وآن در خاور **بلخ** است – و چغانیان و زم و طخارستان سفلی و خلم و سمنجان.

جز چهارم **ماورالنهر** است و چاچ، و طراربند، و سغد – و آن کس (کش) است - و نسف (نخشب) و روبستان، و اسروشنه، و سنام – دهکده مقنع – و فرغانه، و شم، و سمرقند، و ابارکت و بناکت و ترک.

تاریخ طبری: 302 ق / 914 م

ص 646 ج 2: پیش از پادشاهی کسری {انوشیروان پسر قباد} اسپهبدی مملکت که سالاری سپاه بود ازآن یکی بود و کسری کار این منصب را میان چهار اسپهبد پراگنده کرد که یکی اسپهبد مشرق بود که **خراسان** و توابع بود و اسپهبد **مغرب** و اسپهبد **نیمروز** که ولایت یمن بود و اسپهبد **آذربایجان** و توابع که ولایت خور بود که این را مایه نظم ملک دانست و سپاهیان را سلاح و مرکوب داد و آن ولایت ها که از قلمرو پارسیان بوده بود و از تصرف قبادشاه به سبب های گوناگون بچنگ شاهان دیگر افتاده بود چون سند و بست و رخج و زابلستان و طخارستان و دهستان و کابلستان پس گرفت...

ص 1996 ج 4: وقتی مردم جلولا شکست خوردند یزدگرد پسرشهریار پسر خسرو که درآنوقت پادشاه پارسیان بود به آهنگ ری حرکت کرد ... پس از آن آهنگ خراسان کرد و به مرو رسید ...

مروج الذهب مسعودی: 336 ق / 947 م

ص 75: هندوستان از ناحیهٔ کوهستان به سرزمین خراسان پیوسته است...

ص 154: دیار هند از حدود منصوره و مولتان به خراسان و سند پیوسته است و کاروانها از سند به خراسان و هم به هند پیوسته رود و این دیار را به زابلستان پیوندد.

ص 156: دیار تبت از یکطرف مجاور سرزمین چین است و هم مجاور خراسان و صحراهای ترک است...

ص 240: اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد... و چهار سپهبدی نهاد یکی به **خراسان**، دوم به **مغرب**، سوم به ولایت **جنوب** و چهارم به ولایت **شمال** و این چهار اسپهبد مدیران امور ملک بودند که هرکدام تدبیر یک قسمت مملکت را بعهده داشتند و فرمانروای یک چهارم آن بودند و هریک از اینان مرزبانی داشت که جانشین اسپهبد بود...

التنبیه مسعودی: 345 ق / 956 م

ص 30: و ما عقاید ایرانیان {پارسیان؟} و نبطیان را درباره تقسیم معموره زمین ... آورده ایم و گفته ایم که آنها نقاط شرقی مملکت خود و مناطق مجاور آنرا خراسان نامیده اند که خُر همان خورشید است و این نواحی را بطلوع خورشید منسوب داشته اند و جهت دیگر را که **مغرب** است خربران نامیده اند که بمعنی غروب خورشید است و جهت سوم را که **شمال** است باخترا و جهت چهارم را **جنوب** است نیمروز نامیده اند و این کلماتیست که ایرانیان و سریانیان که نبطیانند به آن اتفاق دارند.

ص 38-39: ایرانیان این ناحیه را بانتساب ایرج پسر فریدون ایرانشهر مینامیدند که وقتی فریدون زمین را میان سه پسر خود تقسیم کرد روم و اقوام مجاور آن را بسلم داد و ترک و اقوام مجاور آنرا به طوج داد و عراق و اقوام مجاور آنرا بایرج داد و این ناحیه بنام وی منسوب شد... بعضی از ایرانیان براین رفته اند که معنی ایرانشهر شهر نیکان است که ایر بفارسی قدیم نام خیر و برتری است و از همین رو رئیس آتشکده را ایربد گفتند یعنی سر نیکان و برتران و این کلمه را معرب کرده هیربد گفته اند.

ص 73: پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات ... و آذربایجان تا مجاور ارمینیه و اران و بیلقان تا دربند... و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و... نیشاپور و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر باین ولایت پیوسته است، همه این ولایت ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می نویسند یکی باشد و ترکیب کلمات یکی باشد زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبانهای پارسی.

ص 99: ایرانیان گویند که این ملوک بابلی نواب ملوک قدیم ایران برعراق و ولایت های مغرب بوده اند زیرا پایتخت ملوک ایران بلخ بود، سپس ازآنجا انتقال یافتند و در مداین عراق مقیم شدند و نخستین کسی که آنجا مقیم شد خمانی دختر بهمن پسر اسفندیار بود.

صورت الارض ابن حوقل: 367 ق / 977 م

ص 162: خراسان شامل ولایات بزرگ و اعمال پهناوراست... حدود آن از مشرق نواحی سیستان و سرزمین هند... و از مغرب بیابان غز و نواحی گرگان، و از شمال سرزمین ماوراالنهر و اندکی از سرزمین ترک...، و ازجنوب بیابان فارس و کومش و تا نواحی جبال دیلم با گرگان و طبرستان و ری و منضمات آن است... ختل را به ماوراالنهر پیوسته ام... خوارزم را نیز جزو ماوراالنهر نهاده ام ...

ص 166: شهرهای نیشابور و مرو و بلخ و هرات بزرگترین نواحی خراسان هستند.

ص 169: دارالامارۀ خراسان در روزگار گذشته تا زمان طاهریان در مرو و بلخ بود، ولی طاهریان آنرا به نیشاپور منتقل کردند.

احسن التقاسیم مقدسی: 375 ق / 985 م

ص 457: بلاذری گوید: خراسان چهار بخش، نخست نیشاپور و قهستان و هرات و طوس. بخش دوم دو مرو، سرخس، نسا، ابیورد، طالقان و خوارزم. بخش سوم جوزجانان، بلخ، صغانیان. بخش چهارم ماوراالنهر. ولی این مخالف روش من است

ص 492: خطبه آدینه دراین سرزمین ها همگی بنام سامانیان است و همه خراج گذار ایشانند. مگر فرمانروای سگستان و خوارزم و غرج شار و جوزجان و بست و غزنین و ختل که تنها هدیه می فرستند، این امیران خراج را خود مصرف می کنند. جایگاه فرمانده لشکردرنیشابوراست. سگستان در دست خاندان عمرولیث، غرج بدست شار، جوزجان بدست خاندان فریغون، غزنین و بست در دست ترکها است... نخستین سامانی که این سرزمین را بتصرف گرفت اسماعیل بن احمد بسال 287 بود، پس به بخارا رفت و معتضد کرمان، جرجان را بدانها افزود...

2. منابع پارسی



دیباچه شاهنامۀ ابومنصوری: 346 ق / 957 م

بند 46 - 68: پس امیرابومنصورعبدالرزاق مردی بوذ با فر و خویشکام... و اندیشه ی بلند داشت و نژاذ بزرگ داشت به گوهر و از تخم اسپهبذان ایران بوذ و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنیذ، خوش آمذش... پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرموذ تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزانگان و جهاندیذگان، از شهرها بیاورد. و چاکر او... نامه کرد و کس فرستاذ به شهرهای خراسان، و هشیاران ازآنجا بیاورد، چون ماخ پیر خراسانی از **هری**، و یزدانداذ پسر شاپور از **سیستان**، و چون شاهوی خورشیذ پسر بهرام از **نشابور**، و چون شاذان پسر برزین از **طوس**، و هرچهارشان گرد کرد و بنشاند به فراز آوردن این نامه های شاهان و کارنامه هاشان و زندگانی هر یکی، ... از کِی نخستین... تا یزدگرد شهریار کی آخر ملوک عجم بوذ... و این نامه را نام شاهنامه نهاذند...

بند 123- 126: و آفتاب برآمدن را باختر خواندند و فروشدن را خاورخواندند و شام و یمن را مازندران خواندند و عراق و کوهستان را سورستان خواندند. و ایرانشهر از روذ آموی است تا روذ مصر.

تاریخ بلعمی (ترجمهٔ تاریخ طبری: 302ق/914م): 352 ق/ 963 م

ص 101: و نخستین کسی که برپیل نشست اوبود ازملکان، و پیل را حرب فرمود، و او را سه پسر بود مهمترین را طوج و میانگین را سلم و کهترین را ایرچ، و آفریدون بزندگانی خویش جهان را میان فرزندان قسمت کرد {و} بسه بهر کرد ناحیت ترک و خزران، و چینستان و زمین مشرق طوج را داد، و او را فغفور نام کرد، و زمین عراقین: جملهٔ بصره و بغداد و واسط و پارس و {ناحیتش و آن کجا میان جهان بود و آبادان تر بود و زمین} {سند و هندو} و حجاز و یمن همه ایرج را داد، و آفریدون از همه فرزندان او را دوستر داشتی، و لایت او را بدو باز خواندی ایران شهر، و زمین مغرب و روم {روس و سقلاب و آذربایگان و اران و کرج} تمامیت مر سلم را داد {و او را قیصرنام کرد}.

ص 365: و افراسیاب ترک آگاه شد که کار ایران چون ضعیف شدست، بیامد و ملک بگرفت ... پس از آن زو بن طهماسب بیرون آمد سپاه برو بیعت کردند و با افراسیاب حرب کردند یکبار و دوبار و سه بار تا او را از زمین ایران بیرون کردند، و باز ترکستان بردند.

ص 423: رستم ازآنجا {یمن} باز گشت و به ایران آمد و کیکاوس را بر تخت بنشاند. کیکاوس رستم را آزاد نامه بنوشت و پادشاهی زابلستان و سیستان بدو داد.

ص 467: گشتاسب او را گرامی کرد، و لشکر برگرفت و از حصار بیرون آمد و بشهر بلخ بسر مملکت خویش باز گشت. و اسفندیار را سپاه داد بسیار، و خزینه. و او را ایدون گفت کای پسر از پس خرزاسب همی رو و کار او را خوار مدار، تا او را نگیری و نکشی، که باید کین پدر من لهراسب ازو بخواهی و زمین ترکستان ویران کنی چنانکه او زمین ایران ویران کرد، و بکوش درفش کاویان بازستانی.

ص 505: بدان و آگاه باش که از پس ذوالقرنین لشکر او هرچه یونانیان بودند باز یونان شدند، و جهان بدو نیم شد... اما ملک عجم از آب دجله بود زمین عراق و بابل و اصفهان و کوهستان و ری و جبال و طبرستان و گرگان و خراسان تا لب جیحون. و ازان سوی حد ترک بود ... و از لب دجله ازان سوی زمین عراق که موصل بود و جزیره و کوفه و بادیه و زمین شام و حجاز و یمن و مصر و یونان تا حد مغرب این همه بدست ملکان یونان اندر بود...

ترجمه تفسیر طبری (عربی: 302ق/914م): 352 ق / 963 م

ص 229: پس، اندر آن دو سه روز، نامه ای آمد از جانب پارس که "اندر آتشکده ی بزرگ، آتش پاک بمرد". و مدت هزارسال بود تا آن آتش نمرده بود.

ص 303: پس سلمان پارسی گفت که "یا رسول الله، ما را به پارس، هرگاه که کاری صعب پیش آمدی، گرداگرد شهر، کنده کردیمی". پیغامبر گفت که "کنده چه باشد"؟ سلمان گفت که گرداگرد شهر، خندقی بباید کندن، دور- همچون چاهی. (و به آن ناحیت، هیچ کس آن قاعده ندیده بود و نمی دانستند، مگر سلمان پارسی). پیغامبر را آن تدبیر خوش آمد و بفرمود تا گرد بر گرد شهر، نشان بکردند: بیست گز پهنای آن بکردند و بیست گز به قعر فرو بردند.

حدود العالم (کهن ترین متن جغرافیایی پارسی): 372 ق / 982 م

ص 189: سخن اندر ناحیت هندوستان و شهرهای وی: قندهار، گردیز، سول، نینهار، لمغان، قشمیر و...

ص 291: سخن اندر ناحیت خراسان وشهرهای وی: ناحیت مشرق وی هند است. و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است، و بعضی بیابان کرکس کوه. و مغرب وی نواحی گرگان است، و حدود غور. و شمال وی رود جیحون است و ... دَرِ ترکستان است ... و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاه ماورالنهر جدا، و اکنون هر دو یکی است. و میر خراسان به بخارا نشیند، وز آل سامان است، و از فرزندان بهرام چوبین اند. و ایشان را ملک مشرق خوانند.

ص 317: سخن اند ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی: ناحیتی است که مشرق وی هندوستان است. وجنوب وی بیابان سند است وبیابان کرمان. و مغرب وی حدود هری است. و شمال وی حدود غرچستان و گوزگانان و تخارستان.

+ + +

نوت: عدم ذکر واژهٔ "ایران" در این اثر گرانبها سوال برانگیز است!

شهنامه فردوسی: 400 ق / 1009 م

ص 20: (تقسیم **جهان** به سه بخش توسط فریدون)

نهفته چو بیرون کشید از نهان　　به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم وخاوردگر ترک و چین　　سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید　　همه روم و خاور مراو را سزید
دگرتور را داد توران زمین　　ورا کرد سالار ترکان و چین
ازایشان چو نوبت به ایرج رسید　　مراو را پدر شاه ایران گزید

ص 282: (شهرهای عمدهٔ ایران در نامه پیران به گودرزکشواد)

از ایران به کوه اندر آید نخست — در **غرچگان** از بر بوم **بُست**
دگر **طالقان** شهر تا **فاریاب** — همیدون در **بلخ** تا **اندراب**
دگر **پنجهیر** و در **بامیان** — سر مرز ایران و جای **کیان**
دگر **گوزگانان** فرخنده جای — نهادست نامش جهان کدخدای
دگر **مولیان** تا در **بدخشان** — همینست ازین پادشاهی نشان
فروتر دگر **دشت آموی** و **زم** — که با شهر **ختلان** برآید به رم
چه **شگنان** وز **ترمذ** ویسه گرد — **بخارا** و شهری که هستش بگرد
همیدون برو تا در **سغد** نیز — نجوید کس آن پادشاهی به نیز
وزان سو که شد رستم گرد سوز — سپارم بدو کشور **نیمروز**
ز کوه و ز هامون بخوانم سپاه — سوی باختر برگشاییم راه
بپردازم این تا در هندوان — نداریم تاریک ازین پس روان
ز **کشمیر** وز **کابل** و **قندهار** — شما را بود آن همه زین شمار
وزان سو که لهراسب شد جنگجوی — الانان و غر در سپارم بدوی
ازین مرز پیوسته تا کوه قاف — به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف

ص 568: (تقسیم **ایران** به چهار بهر یا استان)

چو نوشین روان این سخن برگرفت جهانی ازو مانده اندر شگفت
شهنشاه دانندگان را بخواند سخنهای گیتی سراسر براند
جهان را ببخشید بر چار بهر وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازو یاد کرد دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زان بد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره بود آذربادگان که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل بپیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرز خزر ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم چنین پادشاهی و آباد بوم

* (فردوسی کابل را مرز شرقی ایران میخواند)

زکابل به ایران ز ایران به تور ز بهر تو پیمود این راه دور

* (فردوس نخستین بار نام ایران را در ستایش محمود غزنوی بکارمیبرد)

به ایران و توران ورا بنده اند به رای و به فرمان او زنده اند
به ایران همه خوبی ازداد اوست کجا هست مردم همه یاد اوست

* (فردوسی محمود را شهنشاه ایران و زابلستان میخواند)

شهنشاه ایران و زابلستان زقنوج تا مرز کابلستان

* (فردوسی محمود غزنوی را محمود زابلی نیز میگوید)

خجسته درگه محمود زابلی دریاست چگونه دریا کان را کناره پیدا نیست

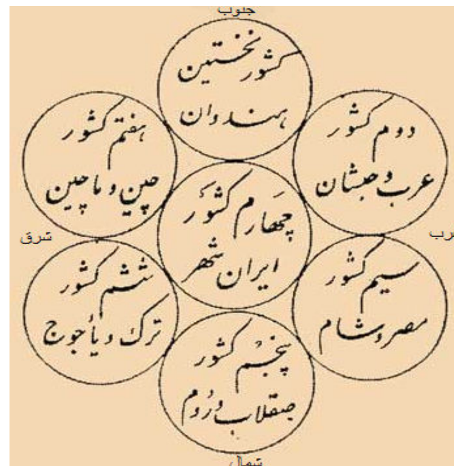
* (فردوسی مازندران، کرمان، زابل و اهواز را شامل ایران نمیداند)

بگویش که آمد به مازندران به غارت ز ایران سپاه گران
چودارا از ایران به کرمان رسید دوبهرازبزرگان لشکرندید
چو ازشهرزابل به ایران شوی به نزدیک شاه دلیران شوی
چو صد مرد بگزید اندر میان از ایران و اهواز و از رومیان

التفهیم بیرونی: 420 ق / 1029 م

ص 194: از افریدون که از جباران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را بخشش بسه قسم کرده است بمیان سه فرزند. پارهٔ مشرقی را که اندر او ترک و چین است پسرش را داد تور. و پارهٔ مغربی که اندر او روم است پسرش را داد آنکه سلم نام بود. و پارهٔ میانگین که ایرانشهر است، ایرج را داد و این قسمت بدرازا است.

ص 196: و پارسیان بحسب مملکت ها بهفت کشور قسمت کردند: کشورنخستین هندوان، دوم کشور عرب و شام، سیم کشور مصر و شام، چهارم کشورایرانشهر، پنجم کشورصقلاب و روم، ششم کشور ترک و یاجوج و هفتم کشور چین و ماچین



زین الاخبار گردیزی: 444 ق / 1052 م

ص 5: چنین گویذ فرازآرندهٔ این کتاب زین الاخبار کی دانایان، جهان را به اقلیمها قسمت کرده اند کی مکه و مدینه و حجاز و یمن از اقلیم سِیُم و نیمروز و خراسان و جبال و فارس و عراق از اقلیم چهارم بشمُرند و این اقلیم چهارم را کی به میان جهان است به زبان فارسی ایرانشهر خوانند.

ملوک بزرگ به ایرانشهر جای داشتند و چون به میان جهان بوذند بر همگان تسلط یافتند و آنچ از دیگر امتها میخواستند، آسانتر به دست میآوردند و از آغاز تا بذین غایت، ملوک بزرگ به ایرانشهر بوذه اند.

ص 71: و جهان را بر پسران بخش کرد. ایرج را سرزمین فارس و عراق و عرب بداذ و این ولایت را ایرانشهر نام کرد، یعنی شهر ایرج و روم و مصر و مغرب مر سلم را بداذ و چین و ترک و تبت مر تور را بداذ و بذین سبب آن را توران گویند. پس تور و سلم را از ایرج حسد آمذ، کی ایران به ایرج بداذ و ...

ص 73: چون کیقباذ به پاذشاهی بنشست، آب جویها بخش کرد و بناها افگند و عمارت کردن فرموذ و ده یک از غله بستذ و به **بلخ** نشستگاه ساخت و با افراسیاب حرب کرد و او را از ایران بتاخت.

چون کیکاوس به پاذشاهی بنشست **هفت کشور** بگرفت. همهٔ پاذشاهان روی زمین، زیر فرمان او بوذند و ... کیکاوس ولایت سیستان و نیمروز و کابل و زابلستان و رخود مر رستم را بداذ و هرچ از هندوستان بگیرذ او را باشذ و بر این جمله او را منشور بداذ و عهد کرد.

ص 76: و رستم بن دستان پیش کیخسرو بایستاذ و از ایران سپاه کشیذ و به ترکستان رفت و کین پدر خویش از افراسیاب خواست و از همه ترکان بیاهخت و کرسیوز را بکشت و افراسیاب را بکشت و افراسیاب را به آذربایجان اندر یافت و بکشت و همه کارزارها رستم کرد و کیخسرو مر رستم را بذان خدمت کی کرده بوذ، از خدمت معاف کرد و سیستان و کابل و هند و سند و زابلستان بذو بداذ.

ص 85: و پیش از وی {اردشیر} اصبهبذ جهان یکی بوذی، او چهار اصبهبذ کرد: نخستین خراسان اصبهبذ. دُ دیگر خُربران اصبهبذ و سوی مغرب او را بداذ و سدیگر نیمروزان اصبهبذ و ناحیت جنوب او را بداذ. چهارم آذربایجان اصبهبذ و ناحیت شمال او را بداذ و شهرها بنا افگند ... و خراسان را چهار بخش کرد، و هریکی را مرزبانی گماشت: یکی **شاهجان** و دیگر **بلخ و تُخارستان** و سِیُم **هرات و پوشنگ و باذغیس** و چهارم **ماورالنهر**.

ص 156: اندر قدیم رسم دگرگون بوذ. از روزگار افریذون تا گاهِ اردشیر بابکان، مر همهٔ جهان را یکی سپاهسالار بوذی و چون اردشیر بیامذ جهان را چهار سپاهسالار کرد: یکی خراسان، دُ دیگر **مغرب**، سدیگر **نیمروز**، چهارم **آذربایجان** و مر خراسان را چهار مرزبان کرد: یکی مرزبان مروشایگان و دوم مرزبان بلخ و تُخارستان و سِیُم مرزبان ماورالنهر و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و باذغیس و چون مسلمانان پاذشاهی عجم بگرفتند و خراسان مسلمانان را بگشت، آن همه رسمهای مغان برانداخته شذ.

تاریخ سیستان: 444 - 775 ق / 1052 - 1373 م

ص 66: اما حکمای عالم جهان را بخشش کردند بر برآمدن و فرو شدن خرشید به نیمروز ... و این جمله را به چهار قسمت کرده اند خراسان و ایران (خاوران) و نیمروز و باختر؛ هرچه حد شمال است باختر گویند و هرچه حد جنوب است نیمروز گویند، و میانه اندر به دو قسمت شود هرچه حد مشرق است خراسان گویند و هرچه مغرب است ایرانشهر.

کورتهای خراسان: طبسین، قهستان، هرات، طالقان، گوزکانان، خفشان، بادغیس، بوشنج، طخارستان، فارياب، بلخ، خلم، مروالرود، چغانیان، آشجر، ختلان، بدخشان، طالقان، ابرشهر، بخارا، سمرقند، شاش، فرغانه، سروشنه، سغد، آمویه، خوارزم، کش، اسبیجاب، فارياب، ترمذ، نسا، ابیورد، سرخس، مروشاهجهان، طوس، برسحان، بلسم، احرون، نسف.

ص 233: یعقوب لیث 17 سال و 9 ماه امیری کرد، خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند...

تاریخ بیهقی: 470 ق / 1077 م

ص 4: وچون در ازل رفته بود که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود...

ص 17: تا کار ملک را نظام داده آید که نه خرد ولایتی است خراسان و هندوستان و سند و نیمروز و خوارزم و بهیچ حال آنرا مهمل فرو نتوان گذاشت که اصل است ... اصل غزنین است و آنگاه خراسان، و دیگر همه فرع است...

مسالک وممالک اصطخری(عربی: 340 ق/951 م): قرن 6/5 ق

ص 5: هیچ ملکی آبادان تر و تمامتر و خوشتر از ممالک ایرانشهر نیست و ... حد این مملکت در روزگار پارسیان معلوم بود. چون مسلمانی آشکار شد مسلمانان از هر مملکتی نصیبی بگرفتند، برین جمله که یاد کرده آید: ازمملکت روم شام و مصر و اندلس و مغرب، از ملکت هندوستان آنچه بزمین منصوره پیوندد و مولتان تا کابلستان و حدود تخارستان، و ازملکت چین ماورالنهر و هرچه با آن رود.

ص 202: خراسان مشتمل است بر کوره، و این نام اقلیم است و آنچه محیط است به خراسان. و شرق خراسان نواحی سیستان و دیارهندوستان باشد، بحکم آنکه ما غور و دیار خلج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم. و غرب خراسان بیابان غزنی و نواحی گرگان نهاده ایم. وشمال خراسان ماورالنهر و بهری از بلاد ترکستان و ختل. و جنوب خراسان بیابان پارس و قومس. و پیش از این گفته آمدست کی قومس را با دیلمان اضافت کردیم. و هم چنین گرگان و طبرستان و ری و آنچه بدان پیوسته است... و بلاد ختل را با ماورالنهر نهاده ایم و خوارزم را هم از ماورالنهر یاد کردیم، جهت آنکه شهر خوارزم برآن جانب جیحون نهاده است و سوی بخارا نزدیک ترست ازان کی سوی شهرهای خراسان. و خراسان را جانبی هست میان بیابان پارس و میان هراه و و غور و غزنین، و جانبی دیگر در حد غربی از حد قومس تا نواحی فراوه. این هردو جانب را از خراسان جدا کردند تا تربیع خراسان درست آید.

ص 203: و شهرهای خراسان که براعمال {ناحیه ها} جمع کنند و آنرا نام برند و باز گویند چهار شهراست: نیشابور و مرو و هراه و بلخ...

فارسنامه ابن بلخی: 510 ق / 1116 م

ص 8: فرس جمع فارس و معنی فرس پارسایانست و بتازی چنین نویسند و پارسی را فارسی نویسند...

ص 12: همه پادشاهان ایران و توران از نسل منوچهر بودند

ص 37: و او را سه پسر آمدند یکی سلم و دوم تور و سوم ایرج، روم و مغرب بسلم داد و ترکستان و صین بتور داد و میانه جهان یعنی عراق و خراسان با هندوستان بایرج داد و از هرسه پسر ایرج را دوست تر داشتی، پس تور و سلم بهم متفق شدند و ایرج را بکشتند. ... بعد از مدتی دراز منوچهر از نژاد ایرج پدید آمد و کینهٔ جد بخواست از سلم و تور و ملک بر وی قرار گرفت.

ص 119: در روزگار ملوک فرس پارس دارالملک و اصل ممالک ایشان بود و از حد جیحون تا آب فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای پارسیان و از همه جهان خراج و حمل آنجا بردندی اما چون اسلام ظاهر گشت و پارس گرفتند آنرا از مضافات عراق گردانیدند...

مجمل التواریخ: 520 ق / 1126 م

ص 416: تا روزگار افریدون زمین ایران را هنیره خواندندی، و هوشنگ و طهمورث و جمشید ورا پیشدادیان و پادشاهان هنیره گفتندی، چون افریدون اقلیم رابع را به ایرج داد زمین ایران نام نهادند {به} اضافت نام او {و} تا به عهد زوطهماسب بهمه را شاه خوندندی، و چون قباد آمد، زال او را کی لقب نهاد یعنی اصل، و همه را چنین خواندند، و چون روزگار اسکندر سپری شد، بعد از آن اشکانیان بودند کمابیش چهارصد سال، چون اردشیر پاپک سرتخمهٔ ساسانیان برخاست، او را شاهنشاه گفتند و ایران را زمین پارسیان گفتند زیرا که اردشیر از پارس برخاست و...

ص 478: حد زمین ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمنیه تا به قادسیه، و فرات و بحر یمن، و دریای پارس، و مکران تا به کابل و طخارستان و طبرستان.

تاریخ بخارا (عربی: 332 ق/ 943 م):
522 - 574 ق/ 1128 - 1178 م

ص 11: ابوالحسن نیشابوری درکتاب خزائن العلوم آورده است که شهر بخارا ازجملهٔ شهرهای خراسان است، هرچند آب جیحون در میان است.

ص 112: وچون امیراسماعیل عمرولیث را نزد خلیفه فرستاد خلیفه منشور خراسان به وی فرستاد، و از عقبهٔ حلوان تا ولایت خراسان و ماوراالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه او را شد.

تاریخ هرات فامی: 546 ق / 1151 م

ص 109: انگاه بغزو هندوستان شد و ازغنیمتها مال بسیار بدست آورد و هم دراین سال باز گشت و بعد از آن محمود با خان صلح کرد و خراسان قسمت کردند، هرچه ماورالنهر بود بخان دادند و هرچه از این طرف بود بمحمود. انگاه محمود به نیشاپور آمد در جمادی الاولی سنه احدی تسعین و ازانجا ببلخ و غزنین رفت و باز بغزای هندوستان شد و با جیبال جنگ کرد و او بادشاه هندوستان بود...

ترجمۀ تاریخ یمینی(عربی:427 ق/ 1035م): 603 ق / 1206 م

ص 33: و چون ازین مهم بپرداخت امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی پادشاه خراسان بدو استعانت کرد و از او مدد خواست تا لشکری را که از دیار ترک بمزاحمت او آمده بودند و او را از بخارا که دارالملک و مستقر سریر سلطنت او بود ... جواب باز دهد، و ملک او را در نصاب خویش مقرر گرداند

ص 199: مدت ملک و سلطنت آل سامان به خراسان و ماوراالنهر و دیگر ولایات که در بعضی اوقات در حوزۀ ملک ایشان بود از سیستان و کرمان و جرجان و ری و طبرستان تا حدود سپاهان حدود صدو دو سال و شش ماه و ده روز بود.

فتحنامه سند یا چچنامه

(عربی 215 - 255 ق/ 830 - 869م): 613 ق / 1216 م

ص 9: ...چون خبر فتح خراسان و عراق و فارس و روم و شام، و ذکرآن هریک از مصنفان متقدم بشرح و بسط در سلک نظم و نثر کشیده – و فتح هندوستان که بر دست محمد قاسم و امرای عرب و شام بود، در این دیار اسلام ظاهر گشت، و از دیار محیط تا حد کشمر و کنوج مساجد و منابر بنا شد... خواستم تا ذکراین نواحی و کیفیت و کمیت خلق و کشتن آن معلوم گردد و تاریخی ساخته آید.

طبقات ناصری: 658 ق / 1260 م

ص 93: چون حسن (رض) با او صلح کرد، و امارت بدو سپرد، کوفه به مغیره بن شعبه داد، و بصره و عراق و خراسان به عبیدالله زیاد داد، و او ببلاد ماوراالنهر و طخارستان غزو کرد، و درایام معاویه بلاد روم و روس بکشادند و لشکراسلام هفت سال آنجا بود و از بلاد ایران بلخ و کش و نخشب و سمرقند فتح شد.

ص 140: افراسیاب ... که جمله نسبت ترکان بدو کنند، ... با منوچهر عهد کرد و باز گشت، باردیگر عهد بشکست و از جیحون بگذشت و عراق و خراسان بگرفت و جمله خراب کرد، و آنروز که مملکت ایران بگرفت، با لشکر خود گفت: که تمام خلق ایران را می باید کشت، تا خلق دیگر بر عادت ما، درین زمین در رسند...

ص 204: گشته بامارت خراسان مذکور نه تن بودند از آل سامان مشهور اسمعیلی و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور

ص 297: خاندان سلاطین و ملوک خوارزم که بعد از دولت سنجری اعلام سلطنت ایشان بالا گرفت، و پس از انقراض ملک سلاطین غور و غزنین، ملک ایران جمله در تصرف ایشان آمد...

جهانگشای جوینی: 658 ق / 1260 م

ص 222: و خراسان را معین چهار شهر بود: بلخ و مرو وهرات و نیشاپور.

ص 681: وحکم ممالک خراسان و مازندران و هندوستان و عراق و فارس و کرمان و لور و اران و اذربیجان و گرجستان و موصل و حلب درکف او نهاد...

فضایل بلخ (عربی: 610 ق/ 1213 م): 676 ق/ 1277 م

ص 24: هیچ کس از ابومطیع بلخی فقیه تر نیست. یعنی چون از دجله گذشتی، در عراق و خراسان و ماورالنهر الی اقصی الاقالیم ازو عالم و متقن و متبحر تر یافت نشود.

جامع التواریخ همدانی: 718 ق / 1318 م

ص 50: درقدیم الایام زمین ایران را هنیذه خواندندی، به زمان افریدون ایران خواندند، و جمله حدود ایران تا دیار بکر و شام و سمنی بودند بر دین اهالی هند تا زمان ظهور زردشت النبی از حدود آذربیجان و شهر مراغه. بعد ازآنکه چهل {سال} بر سرکوه سبلان منزوی و ساکن بود نزول کرد و دعوت آشکار کرد {و} بر دین مجوسیت به شهر بلخ، به درگاه گشتاسب و اسفندیار بن گشتاسب دین او نصرت کرد، و در انتشار معاونت و مظاهرت و مساعدت نمود از مشرق تا به مغرب، اِما به صلح و اِما {به} تعزیر و زجر؛ و آتشکده ها بنا نهاد از حدود چین تا منتهای روم؛ و تا زمان ظهور اسلام دین او قایم بماند قریب دوهزار سال، و به ظهور دولت اسلام، دولت فرس منقضی شد.

تاریخنامهٔ هرات سیفی هروی: 721 ق / 1321 م

ص 536: و تا دو سال در خراسان و عراق و ماوراالنهر این خبر شایع بود که ملک فخرالدین کرت زنده است و روی از دنیا گردانیده است و در قلعهٔ محروسهٔ خیسار ساکن شده.

نزهت القلوب قزوینی: 740 ق / 1339 م

ص 55: فارسیان گویند حکیم هرمس که او را "المثلث بالحکمه" خوانده اند و "بالنعمه" نیزگویند. زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود، واو ادریس پیغمبر (عم) بود. زمین را به هفت بخش کرده است برسبیل هفت دایره، یکی در میان و شش درحوالی: اول ازطرف جنوب کشورهندوان است؛ دویم کشور تازیان و یمن و حبش، سیم کشورشام و مصر و مغرب، چهارم که وسطست کشور ایران زمین؛ پنجم کشورروم و فرنگ و صقلاب؛ ششم کشورترک و خزر؛ هفتم کشور چین و ماچین و ختای و ختن و تبت.

بعد ازآنکه فریدون مملکت خود را برسه پسر خود بخش می کرد بریپهنا به سه قسم کرد: قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود، پسر کهتر، ایرج را داد و بدو باز خواندند و ایران گفتتند ... و بعضی ها گفته اند که ایران به کیومرث منسوبست و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند به هوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام داشته اما اصح آنکه به ایرج بن فریدون منسوبست... طولش از قونیهٔ روم است ... تا جیحون بلخ و ... عرضش از عبادان بصره است ... تا باب الابواب تمورقپو...

ایران زمین را حد **شرقی** ولایات سند و کابل و صغانیان و ماوراالنهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغارست؛ و حد **غربی** ولایات اوجات روم و نیکسار و سیس شام؛ و حد **شمال** ولایات آس و روس و مگیر و چرکس و بُرطاس و دشت خزر که آن را نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات و ایران زمین فلجهٔ اسکندر و بحر خزرست که آن را بحر جیلان و مازندران نیز گویند و حد **جنوبی** از بیابان نجدست که به راه مکه است و آن بیابان را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است پیوسته است و تا ولایت هند می رسد...

ص 211: در ذکر ارباع مملکت خراسان: درو چند شهراست. حدودش با ولایات قُهستان و قومس و مازندران و مفازهٔ خوارزم پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی ...، اما درزمان دولت مغول چون اکثر وزرا و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قُهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه...

تاریخ فیروزشاهی: 801 ق / 1398 م

ص 36: المقصود چون این هرسه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک خراسان در دهلی آمدند دراین ایام عهد دولت سلطان علاوالدین بود – حضرت علاوالدین بحکمت کبریائی در باب ایشان انواع ابواب عاطفت کشود.

زبدت التواریخ حافظ آبرو: 830 ق / 1427 م

ص 46 ج 1: دراین سال که ولادت با سعادت حضرت صاحب قرانی اتفاق افتاده... در بلاد ایران زمین چهارماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته و مملکت ابوسعیدی مابین آب آمویه و آب فرات بود، که ایرانشهرعبارت ازاین بلاد است و ممالک روم نیز داخل ممالک ابوسعیدی بود.

جغرافیای حافظ آبرو: 833 ق / 1429 م

ص 60 ج 2: اول خرابی که در بغداد واقع شد آن بود که چون هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیزخان به فرمان برادرش منکوقاآن با لشکرهای جرار به تسخیرممالک ایران آمد، بعد از قلع و قمع ملاحده، متوجه بغداد گشت.

ص 73 ج 2: بعد از مدتهای مدید که نوبت حکومت به انوشیروان رسید، او در عمارت مداین بیفزود و آنرا تختگاه خود ساخت و درآنجا مقیم شد. فرزندان او بطنا بعد بطن تا ایام عمربن خطاب (رض) درآنجا بودند؛ و دارالملک ایران زمین بود.

ص 101 ج 2: درروزگار پیشین از جیحون تا فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای فارسیان. و حالا آن مقدار معموره ارض که آنرا فارس می خوانند، این است که شکل و حد آن بیان کرده می آید. و در روزگار ملوک عجم دارالملک و اصل مملکت بوده است. ازهمه جهان باج و خراج به فارس بردندی. اما چون اسلام ظاهر گشت و فارس بگرفتند، آنرا از مضافات بصره شمارند به جهت آنکه در ابتدای اسلام، فارس را لشکر بصره گشاد.

برعالمیان واضح باشد که خراسان اسم مملکت است و این مملکت عرصه وسیع دارد، حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کوههای تخارستان و بامیان و اعمال بلاد غربی و کابل و ماورای جبال الغور – که منبع هیرمند است – حد غربی آن به بیابانی که فاصله است میان خوارزم و خراسان و حدود نیستان و جرجان تا بحر خزر و بعضی از حدود قومس و بیابانی که میان خراسان و حدود قومس و ری افتاده، وحد شمالی خراسان منتهی میشود به جیحون که آموی بر کنار آن است ... و آز آنطرف آب را بلاد ماورالنهر خوانند، و جنوبی خراسان حدود سند است کابل و غزنین و اعمال سجستان و بیابانی که فاصله است میان کرمان و خراسان و بیابان فارس، و زمین خراسان درطول از بسطام است تا غزنی که تخمینا دویست فرسخ باشد و در عرض از سجستان تا آب آمویه که تقریبا دویست فرسنگ باشد ...

تاریخ مبارکشاهی: 838 ق / 1434 م

ص 101: در سنه 729 ترمه شیرین مغل برادر خواجه بادشاه خراسان با لشکر های انبوه در ولایت دهلی درآمد...

ص 162: د رماه ربیع الاول 800 پیرمحمد نبیسه امیرتیموربادشاه خراسان با لشکرهای انبوه آب سنده عبره کرد – حصار اُچه را گرد گرفت...

مطلع سعدین: 875 ق / 1470 م

ص 649: بنا بران عزیمت فرمود که از ماوراالنهر و توران به جانب ایران و ممالک که سابقا در فرمان آمده بود گذر نماید و جمعی بی باکان را که فتنه انگیخته خونها به ناحق ریخته اند گوشمالی به سزا فرماید.

ص 731: حضرت صاحب قرانی سلطنت خراسان تا به قومس و مازندران و سیستان تا حدود هندوستان را به فرزند ارجمند پادشای عالی همت ... والدین شاهرخ بهادر عنایت فرمود (سنۀ 799 ق).

ص 816: حضرت صاحب قران، بعد از یورش هندوستان، زیاده از چهارماه در سمرقند، توقف نفرمود و باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد ... و ایلچی به خراسان فرستاده امیرزاده شاهرخ را فرمود که با لشکر خراسان متوجه آذربایجان شود و حضرت صاحب قران با لشکرهای گران در افتتاح شهور سنه 902 از جیحون عبور نمود.

روضات الجنات: 899 ق / 1494 م

ص 92: و دیگر از فضای خراسان آنست که در همه روی زمین عرصهٔ از آن وسیعتر نیست و عمارتی ازآن بیشتر نی، و هیچ مملکت و ناحیتی بطول وعرض خراسان نیست.

روضت الصفا: 903 ق / 1497 م

ص 583: و هوشنگ را ایران نیز خوانند و فرقه ای ایران را منسوب بدو دارند و زمره ای به ایرج بن فریدون.

ص 620: لاجرم ربع مسکون را به سه قسم منقسم گردانیده: نواحی روم و دیار مغرب و مملکت فرنگ را با اعمال و مضافات آن بر سلم مسلم داشت؛ و بلاد چین و ماچین و ملک تمام ترکستان زمین را به تور داد؛ و ایران را که عبارت از کنار آب فرات است تا شط جیحون که وسط معمورهٔ عالم و خوشترین و بهترین مواضع عرصهٔ گیتی و واسطهٔ عقد دنیاست نامزد ایرج کرد.

ص 920: ابوحنیفه دینوری آورده است که کسری مملکت خود را به چهار قسمت منقسم ساخت و به هرقسمی شخصی از معتمدان خود را که درغایت کرامت و شرافت بودند والی گردانید: **یک** قسم خراسان و سجستان و کرمان بود، قسم **ثانی** اصفهان و قم و گیلان و آذربایجان و ارمینیه بود؛ قسم **ثالث** فارس و اهواز، **رابع** عراق تا سرحد روم. بعد از انتظام امور مملکت لشکر به طخارستان کشید و کابلستان و چغانیان و بلاد هیاطله را مفتوح ساخت.

حبيب السير: 930 ق / 1524 م

ص 183 ج 1: فريدون باستصواب اركان دولت و اعيان حضرت ممالک خود را منقسم بسه قسم گردانيد بلاد روم و ديار مغرب و فرنگ را با توابع و لواحق بسلم مسلم داشت و تمامی ولايت ترکستان را بتور ارزانی فرمود و عراق و فارس و آذربايجان و خراسان و قهستان را بايرج تفويض نمود و بروايتی ولايات مذکوره را بعد ازآنکه بايرج نسبت کرد ايران گفتند.

ص 185 ج 1: چون مدت پنجاه سال يا شصت سال از سلطنت منوچهر درگذشت افراسياب بن پشنگ از جانب ترکستان با لشکر فراوان ازآب آمويه عبور نموده ببلاد ايران درآمد...

ص 342 ج 2: اول کسيکه درزمان خلفای بنی عباس طرح اساس استقلال انداخته نام خليفه را از خطبه ساقط ساخت ابوالطيب طاهر بن حسين بن مصعب خزاعيست که ذواليمينين لقب داشت واز طاهريان پنج کس در خراسان لوای عدل و احسان برافراشت قريب پنجاه ه چهار سال حکومت خراسان درآن خاندان بود.

بابرنامه: 937 ق / 1530 م

هندوستانی غیرهندوستان را خراسانی میگویند، چنانچه عرب غیرعرب را عجم میگویند. در میان خراسان و هندوستان براه خشکی دو بندر است، یکی کابل و یکی قندهار. از فرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار بدخشان کاروان بکابل میآید و از خراسان بقندهار میآید. در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است...

تذکره همایون و اکبر: 999 ق / 1591 م

ص 2: از تاریخ سنه 949 که حضرت همایون بادشاه بسبب بی مهری برادران و بیوفائی لشکریان از بکر برآمده متوجه خراسان و عراق و ملاقات شاه طهماسب ولد شاه اسمعیل شده ... و سیر تبریز را که پایتخت آذربایجان است ... و از آنجا مراجعت نموده و قندهار را در اوایل سنه 949 از میرزا عسکری – و کابل را در سنه 952 از میرزا کامران گرفته باز بتخت جلوس نمودند.

تاریخ سند یا تاریخ معصومی: 1009 ق / 1600 م

ص 6: و چون ... ولید بر مسند خلافت نشست و حجاج بن یوسف را بحکومت کوفه فرستاد، و او ضبط و ربط عراقین نموده، بسرانجام مملکت کرمان و خراسان و سیستان پرداخت، و خبری از حالات ولایت مکران و سند معلوم نموده بخلیفه عرضه داشت...

تاريخ فرشته: 1018 ق / 1609 م

ص 59: الپتگین درایام دولت سامانیه از مرتبه رقیت به درجه امارت ترقی کرده، در زمان دولت عبدالملک بن نوح سامانی به ایالت ولایت خراسان سرافراز گشت ... وچون منصور{بن عبدالملک}، الپتگین را به بخارا طلب داشت از وی متوهم گشته به قدم اطاعت پیش نیامد. بلکه درسنه 351 ق/ 962 م علم طغیان برافراشته با سه هزار سوارغلام خاصه خویش از خراسان به صوب غزنین نهضت فرموده و آن ولایت را به ضرب شمشیر مسخر کرده رایت استقلال برافراشت...

ص 96: وسلطان {محمود} درآنزمان مکتوبی به خلیفهٔ عباسی، القادربالله، نوشت که "چون اکثر بلاد خراسان به ما تعلق دارد التماس آنستکه آنچه از بعضی بلاد خراسان که درتصرف عمال ایشان است به عمال ما واگذارند". خلیفه چون چارهٔ نداشت اجابت نموده آنچه از ولایت خراسان درتصرف او بود همه را بتصرف یمین الدوله گذاشت.

برهان قاطع: 1062 ق / 1651 م

ص 105: ایران - بر وزن پیران نام هوشنگ بن سیامک باشد و ولایت عراق و فارس و خراسان و آذربایجان و اهواز و طبرستان و بیشتر از حدود شام را گویند.

ص 328: خراسان - به ضم اول به معنی مشرق است که در مقابل مغرب باشد و نام ولایتی هم هست مشهور و چون آن ولایت در مشرق فارس و عراق واقع است بنابرآن بدین نام خوانده اند و نام نغمه ای هم هست از موسیقی.

خلد برین: 1087 ق / 1676 م

ص 122: چون معظم بلاد ایران که متعلق به خوارزم بود به تیغ قهر لشکر چنگیزخان ویران گردید و دود از دودمان مخالفان وی به کرهٔ اثیر رسید آتش غضب او که شعله ور شده بود فی الجمله فرو نشست...

تذکره مقیم خانی: 1116 ق / 1704 م

ص 66: درتاریخ 569 بود که چنگیزخان بربلاد شرق برتخت جهانگیری نشست و ... خانان مغول و ترکستان را بالکل برانداخت ... مملکت ختا و ماوراالنهر و خراسان و عراقین و رومات و اکثر بلاد شرق و غرب را در تصرف آورد...

جهانگشای نادری: 1171 ق / 1758 م

ص 2: و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک وتر شعله افگن گردید، و رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت، چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفهٔ غلجائی، و درهرات ابدالی، و در شیروانات لکزیه، و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب، و در کرمان سید احمد نوادهٔ میرزا داود، ودر بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهوربه خرسوار، ودر جوانکی عباس نام، و درگیلان اسماعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته، گروه رومیه نیز آذربایجان را ازیک سمت آرپه چای تا سلطانیه و ابهر و ازطرف عراق از کرمانشاهان الی کزار بتصرف درآوردند، و روسیه هم نیز از باب الابواب دربند تا مازندران جمیع دارالمرز را متصرف گشته و همچنین ترکمانیه صاین خانی استراباد، که اکثراوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند، و الوار بختیاری و فیلی، و اکراد اردلان، و اعراب حویزه و بنادر، حتی گوشه نشینان میان ولایت، سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی و خود فروشی کردند.

ص 371: جواب بحضرت پادشاه سابق الذکرمرقوم شد که قبل براین که پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزۀ مملکت آن طبقه بود. بعد ازآنکه باقتضای تقدیرالهی سلطنت ایران بسلسلۀ علیه صفویه انتقال یافت درعهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبکیه، و کابل و توابع بتصرف سلاطین هند، و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه درآمد.

تاریخ احمد شاهی: 1187 ق / 1773 م

ص 54: و پس از نگارش داستان جلوس جاوید نشان و گزارش برخی از وقایع رکاب ظفرتوامان، مجملی از نفاق امرای ایران و برهم خوردگی مملکت خراسان و ترقی و تنزل علی شاه و شاهرخ شاه و میرعلم خان را نیز به جهت ربط مدعا و ظهور بلند اقبالی خدیو کشورگشا، درین صفحه سعادت انتما می نگارم و صادرات ممالک موضوعهٔ ایران و ترکستان و هندوستان و غیره و قلمرو آن حضرت را با محاربات و فتوحات خاقانی ... خود شرف اندوز رکاب ظفر انتساب بوده ام و همگی را به رای العین مشاهده کرده ام، به قید تحریر و تسطیر می آورم...

ص 676: درابتدای این سال {1186 ق/ 1772م} کدورت اشتمال که ایام انقضای حیات همایون و هنگام ارتحال شاهنشاه سعادت مقرون بود، رای صواب نما اقتضای آن فرمود که موازی بیست هزار نفر از غازیان رکاب ظفرپرور را به سعادتمند بلند اختر شاهزاده اسکندر داده، مامور به توقف الکای پیشاور فرمایند و پادشاه تائید سپاه، تیمورشاه را که صدمهٔ سطوت و صولتش جگرگسل گردن کشان ترکستان و قوت اقبال دشمن مآلش زهره گداز نام آوران ممالک ایران است، به دارالسلطنه هرات رخصت معاودت عنایت نمایند و خود که به سبب ضعف و وهن قوای جسمانی طاقت و توانائی کشورگشائی و جهان آرائی نداشتند، در احمدشاهی نشسته، به معالجه و مداوای آن عوارض متضاده بپردازند.

بستان السیاحه شیروانی: 1247 ق / 1831 م

ص 124: مخفی و پوشیده نماند که قدیم الزمان ایران را پارس گفتندی، چه که پارس ابن پهلو ابن سام ابن نوح آن ملک را آباد نموده و باسم خویش موسوم کرد و عربان پا را بفا مبدل نموده فارس گفتند. جمعی از مورخان گویند فارس ابن طهمورث ابن کیومرث آنملک را عمارت کرد وعموم اهل سیردرخصوص اینخبر متفقند که چون فریدون مملکت خود را بسه قسمت تقسیم نمود ملک ماوراالنهر را که بتوران شهرت دارد و جانب شرقی ایران واقع شده بتور عنایت فرمود و مرزبوم روم که سمت غربی ایران اتفاق افتاده بسلم مسلم داشت و کشور ایران را بکف کفایت ایرج گذاشت بدانجهت بایران موسوم گشت. قدیم الایام وسعت آنمقام از لب فرات تا کنار جیحون طولا و ازباب الابواب دربند الی ساحل عمان عرضا بوده و بمرور دهور و کرور شهور هر ولایتی باسم صاحب ایالتی مسمی گردید.

ص 234: خراسان رکن اعظم کشور ایران است و مملکتی است مشهور جهان مشتملست بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار همگی از اقلیم چهارم و محدود است از مشرق بملک زابل و توران و از مغرب بولایت عراق و طبرستان و ازجنوب بکرمان و قاین و سیستان و ازشمال بخوارزم و جرجان. اکنون تمامت بلاد قاین و مفازه و جرجان و سیستان وبعضی بلاد طبرستان از مملکت خراسان محسوب میشود. ولایت خراسان برچهار بلوک محتویست: اول طخارستان، دویم مرو شایجهان، سیم نشابور، چهارم هرات...

پوشیده نماند که لفظ خور در لغت فرس خورشید را گویند و سان محل و مکانرا نامند. چون آنکشور سمت مشرق ایران افتاده لهذا آنملک را خراسان نام نهاده اند یعنی محل برآمدن آفتاب...

تاریخ احمد: 1266 ق / 1850 م

ص 5 - 7: دربیان جلوس فرمودن احمد شاه ابدالی بر سریر جهانبانی خراسان ... چون احمد شاه ازانتظام ملک قندهارو کابل و پشاور و بعضی از ملک خراسان فراغت حاصل کرد قصد تسخیرهندوستان پیش نهاد...

ص 54: بوقت یورش کردن محمد شاه پادشاه نبیرۀ فتح علیخان قاجار پادشاه ایران بر هرات که دروازۀ شهر خراسان است بقصد تسخیر آنشهر شجاع الملک را بموجب درخواست او افواج کثیره همراه کرده در کابل و قندهار فرستاد و بعد رسیدن درآنجا سرداران انگریزیها او را برتخت سلطنت خراسان بدین سبب که ملکش موروثیست نشانید و ازطرف او درتمام آنملک عمل نمودند...

ظفرنامه خسروی: 1279 ق / 1862 م

ص 176: گفتاردربیان یورش امیرصاحبقران ظفرقرین معدلت آیین کرت سوم از پایتخت توران زمین به جانب ممالک فرغانه زمین و فتح نمودن ملک خوقند و خجند و اندجان و مرغینان و کاسان و شهر خان مع توابع و لواحق آن تا به سرحد ولایتهای کاشغر و یارکند و به آسانی به دست آمدن دارالملک بلاد تاشکند و ترکستان و سراپای دشت قپچاق تا به سرحد شرق قرغیز مع ایلاتیه قرغیز و قزاق و قلماق تا حدود مملکت روس.

ص 221: شاه طهران درآن اوان جعفرنام سرهنگ خود را سرآمد نموده، به همراهی بیست هزارلشکربه جانب ولایت سرخس فرستاد. لشکر فرمودهٔ آن آمده سرخس را محاصره نموده به تنگ آورده بود که کلانان تکه عهد و پیمان نموده برآمده، جعفرخان را دیده بیلاکات وافره کشیدند. با وجود آن عهد وپیمان سردار لشکر چندی از کلان شوندگان نام آور جماعت تکه را آق اویلی نموده کوچانیده گرفته به جانب ایران زمین مراجعت فرمود.

تاریخ سلطانی: 1281 ق / 1864 م

ص 10 - 13: افغانستان مملکتی است وسیع و کشوریست منیع دربین هندوستان و ایران و ترکستان افتاده و دولت روس و انگلیس و ایران بدان روی تسخیرنهاده ... چون سرحد شمال این ولایت جبل هندوکش است ... و این کوه سربلند بسان سد سکندری فاصل ترکستان و افغانستان گردیده...

3. منابع انگلیسی



گزارش سلطنت کابل الفنستون: 1230 ق / 1815 م

ص 84: سلطنت کابل این سرزمین ها را در برمیگیرد: افغانستان و سیستان، با بخشی از خراسان و مکران، بلخ با ترکستان و کیلان، کتور، قندهار، سند، کشمیر، با بخشی از لاهور و بخش بزرگتر ملتان.

ص 92: افغانان نام عمومی برای کشورشان ندارند؛ ... بنا براین من این نام {افغانستان} را برای کشوری بکار خواهم برد که حدود آنرا شرح دادم (در شمال به هندوکش...؛ در شرق به سند.. درجنوب به سلسله کوه سلیمان...). بیشتر بخش های سرزمین افغان تا غرب مقر در استان مهم و بزرگ خراسان داخل است و بخش باقیمانده خراسان (از اکسوس تا کسپین...) مربوط پارس است. گویند کرمان هم روزگاری در خراسان داخل بوده است؛ چنانکه سیوستان هنوزهم مکرر داخل خراسان شمرده میشود.

ص 151: آنان {افغانان} نام عمومی برای کشورخویش ندارند؛ ... نامی که توسط ساکنان سرزمین به تمام کشور اطلاق میشود خراسان است...

آریانای ویلسن: 1257 ق / 1841 م

ص 119 - 122: نام آریانا شاید بندرت با دقتی که شایسته آنست توسط نویسندگان قدیمی و یا مفسرین معاصر آن استعمال شده باشد... باوجودیکه بعضی اشکالاتی در متن سترابو بارتباط مرزهای اریانا وجود دارد، بآنهم آنها بسیار زیاد مهم نبوده، وسعت عمومی و موقعیت کشور نام نهاد را متاثر نمیسازد. در مرزهای شرقی و جنوبی عدم توافقی وجود ندارد.

مرز شرقی اریانا اندوس و جنوبی آن بحرهند است از دهانه اندوس تا خلیج فارس. مرز غربی در جائی گفته میشود که یک خط فرضی کشیده شده از دروازۀ کسپین تا کرمانیا است. در جای دیگر از قول ایراتوستینیز گفته میشود که یک خط جدا کنندۀ پارتینی از مادها و کرمانیا از پاریتاکینی و پرشیا - که دربرگیرندۀ تمام یزد و کرمان باستثنای پارس میشود. گفته میشود که مرزهای شمال، کوههای پاروپامیزان و یا همان کوه های است که ادامۀ آن مرزشمالی هند را میسازد. در جای دیگری گفته میشود که ... این نام دربرگیرندۀ بعضی حصص پرشیا و مادها و همچنان تا شمال بکتریانها و سغدیانها بوده و بطور مشخص گفته میشود که بکتریانا یک بخش اصلی اریانا است ...

یک دلیل آشکار برای سترابو جهت شامل ساختن حصص شرقی پارسیان، بکتریان و سغدیان با مردمان اریانای جنوب هندوکش عبارت از وابستگی زبان آنهاست "چون دراکثریت موارد دارای زبان واحد اند"... بدون تردید زبان مردمان اکثریت این مناطق تا اندازۀ زیادی یکسان بوده و درواقعیت، آنها باشندگان بومی کشور واحدی اند.

لذا گفته میتوانیم که اییَریا و اییَریانا واژه های کهن پارسی میباشد که بشکل اریا در نامگذاری مناطق هندوها، بشکل ایران درسکه های شهزادگان ساسانی و بشکل اریانا توسط یونانی های عهد الکساندر ثبت و استعمال شده اند.

سفرنامه کابل بُرنِس: 1258 ق / 1842 م

ص 54 - 55: شکارپور یکی از شهرهای درجه اول در تجارت اندوس {رود سند} بشمارمیرود... این شهربه فاصله 28 میل درغرب اندوس و نزدیک مرز شمالی سند قرارداشته وفاصله آن از بندر بوکُر نیز همین حدود است. این شهر بطرف مرز شمالی سند تا روزان در مسیر راه کندهار و کلات از طریق کوتل مشهور بولان وسعت دارد: طوریکه تاجران همیشه از شکارپور و دیرهٔ غازی خان (شهری بالاتر از آن)، بنام "دروازه های خراسان" یاد میکنند، نامی که در اینجا مشخصهٔ سلطنت کابل است.

ص 80: درواقعیت دیرهٔ غازی خان و شکارپور، طوریکه قبلا گفتم، همیشه توسط مردم بحیث دو "دروازهٔ خراسان" شناخته میشوند.

فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها: 1270 ق/ 1854 م

ص 210 ج 1: آریانا نه در تاریخ هیرودوتس {425 ق م} ذکر گردیده، نه در گزارش تاریخی ارین {146م}، نه درجغرافیای پتولیمی {168م} و نه درفرهنگ جغرافیای ستیفانوس بیزنتینوس{قرن 6 م}. آریانا بطورکامل توسط سترابو{24 م} توضیح گردیده و پلینی{79م} هم میگوید که{آریانا} شامل اری با قبایل دیگراست.

برداشت سترابو از وسعت و قلمرو آریانا... او در مورد مرزهای شرقی و جنوبی آریانا نظر واحد دارد: مرز شرقی را اندوس {سند} و مرز جنوبی را بحر هند از دهانه اندوس تا خلیج فارس میداند. اما در مورد مرز غربی دو نظر دارد: در مورد اول مرز غربی را یک خط فرضی از دروازه کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم مرز غربی را (از ایراتوستینز، 194 ق م، نقل میکند) یک خط جدا کنندۀ پارتینی از میدیا، و کرمانیا از پاریتاسینی و فارس میداند (که شامل تمام یزد و کرمان معاصر باستثنای فارس میشود).

در مورد مرزهای شمالی نیز دو نظرمیدهد: در مورد اول مرزهای شمالی آریانا را کوههای پاروپامیزانها {هندوکش} میداند که ادامه آن مرزهای شمالی هند را میسازد. در مورد دوم، مطابق اپولودوروس (120 ق م) نام آریانا را نه تنها شامل بعضی مناطق فارسها و مادها، بلک شامل بکتریانها و سغدیانها در شمال نیز میداند. چون باشندگان تمام این مناطق تقریبا با یک زبان واحد صحبت میکنند. پلینی چهار ایالت غرب رود سند یعنی گیدروزیا، اراکوزیا، اریا و پاروپامیزوس را مربوط هند میداند درحالیکه سترابو آنها را متعلق به آریانا میداند.

تاریخ عمومی پرشیا کلیمینتس: 1291 ق / 1874م

لیست معاهدات (درمتن انگلیسی آنها واژۀ "پرشیا" استفاده شده است)**:**

* نامه ملکه الیزابت به طهماسب 1، شاه پرشیا، 25 اپریل 1561م
* امتیازنامه کریم خان زند فرماندار ارشد سلطنت پرشیا، 2 جولای 1763م
* معاهده ملکم: شاه پرشیا، جنوری 1801م
* معاهده تهران: پرشیا، 25 نومبر 1814م
* کنوانسیون تجارتی: شاه پرشیا، 21 اکتوبر 1841م
* عهدنامه حکومت پرشیا بارتباط هرات، 25 جنوری 1853م
* معاهده پاریس: شاه پرشیا، مارچ-می 1857م
* امتیازات حکومت پرشیا به بارون ریوتر، 25 جولای 1872م
* معاهده گلستان بین روس و پرشیا، 12 اکتوبر 1813م
* معاهده ترکمانچای بین روس و پرشیا، 21 فبروری 1828م

+ + +

نوت: ادعاهای وجود دارد که در متن پارسی آنها واژۀ **ایران** استفاده شده است.

حیات افغانی (فارسی :1282 ق/ 1865م): 1291 ق/1874م

ص 1 – 3: ازافغانستان درکتب قدیم هندوان بنام بلهیک - دیس یاد میشود. پارسیان آنرا بنام زابلستان وکابلستان وپس ازاشغال یونانیان بنام باختر یا بکتریا نامیده شده است. فاتحین مسلمان قسمت غرب کابل و قندهار را بنام خراسان (که اصلا توسط انوشیروان گذارده شده است) نامیده اند که هرات مرکز آن بوده و قسمت شرقی آنرا بنام روه یا "کوهستان" یاد کرده اند ... نام کشور{افغانستان} بصورت واضح از نام قوم غالب (حاکم) در آن اشتقاق شده ... مرزشمالی آنرا سلسله کوههای هندوکش از ترکستان جدا میکند، درغرب آن فارس قرار دارد، جنوب آن بلوچستان است ...در شرق توسط دریای سند ازپنجاب جدا شده است...

یادداشتهای راورتی: 1293 ق / 1876 م

ص 329 – 330: این سلسله کوههای بزرگ {سلیمان} که در بین کندهار و دیره جات قراردارد طولا از درهٔ خیبر و جلال آباد در شمال تا سیوی و دادر در جنوب حدود 300 کروه بوده و پهنای آن حدود 100 کروه میباشد. دراین محدوده که ساحهٔ وسیعی را دربرمیگیرد، دره ها وجلگه های متعددی وجود دارد؛ در اینجا و بخصوص درمجاورت و اطراف کاسی – غر یا شیوال بود که قبایل افغان مطابق به عنعنهٔ ایشان، اولا مسکن گزیده و متعاقبا بتمام جهات گسترش یافتند. همین محدودهٔ فوق الذکر عبارت از افغانستان اصلی میباشد ... نام اصلی منطقهٔ افغان از نقطهٔ بنام تیراه و کاسی-غر ایجاد شده است، جائیکه زیارت حضرت سلیمان قرار دارد کوه ها بسیار بلند بوده و بطورمداوم پوشیده از برف است. در مسیرهای مجاورآن بطرف غرب، جنوب وشرق ونزدیک به ساحات پوشنگ، شال، سیوی، و دیره جات آب بسیار کمیاب، زراعت غیرکافی و باشندگان آن کم میباشد...
مولف تذکرت الملوک بطور دقیق میگوید که: "افغانستان از کاسی غر تا مرزهای ولایت کندهار وسعت دارد، طوریکه در تشکیلات سلطنت صفویه قرارداشت".

ص 469 – 470: افغانها منطقهٔ قسمت غربی سلسله کوه مهترسلیمان را همیشه بنام خراسان یاد کرده اند؛ ما دراینمورد شهادت گادفری را در سفرنامهٔ "غزنی، کابل و افغانستان" در اختیار داریم ... منظور نوهارنیها و لوهارنیها اینستکه، طوریکه او نشان میدهد، تا پای سلسله، او بعدا ایستاده شده و خراسان را مینگرد، طوریکه از فریاد های تمام جوانب باثبات میرسد، وقتیکه تقریبا به قله میرسند و از افغانِ که خیز زده و میخواهد اولین منظرهٔ آنرا مشاهده کند. محل "کوههای پشتو، یا مطابق بومیان، مرز خراسان و هند" چندین منزل قبل از رسیدن به سرکوه یا قلهٔ کوهها قرار دارد ... کتاب ممالک و مسالک و یکتعداد آثار دیگر نشان میدهند که غزنین و ساحات آن ... شامل خراسان بوده است، و درنقشه های خراسان و غور موجود دراین اثر، یک ساحهٔ وسیع شرق دریای هیرمند، و در جنوبشرق تا سیوی مناطقی اند که دربین خراسان و هند قرار دارند.

تاریخ ایران (پرشیا)
(انگلیسی 1245 ق / 1829 م): 1293 ق / 1876 م

ص 7: حدود ایران تغیرات بسیاریافته... ازجانب جنوب بخلیج فارس و دریای هند و ازسمت مشرق و شمال و مشرق باآب سند و رود جیحون منتهی میشود شمال آن ببحر خزر و کوه البرز و مغرب آن بنهرفرات پیوندد. بعضی از ارباب جغرافیای ایران حدود قدیم این ملک را زیاده وسعت میدهند چنانچه چهار دریا را که عبارت از بحراسود و بحر احمر و دریای خزر و خلیج فارس و شش رود عظیم که فرات و دجله و ارس و جیحون و رود پنجاب و نهر اتل باشد همه را در داخل حدود این ملک میگیرند...

تبارشناسی افغانستان بیلیو: 1308 ق / 1891 م

ص 9 - 10: منطقه ایکه حالا افغانستان نامیده میشود آریانای قدیم {کوچک} یونانی ها است ... نام افغانستان طوریکه بمناطق فوق اطلاق گردید بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربُرد دارد ... این نامی است که باین مناطق توسط همسایگان و بیگانگان بارتباط نام قوم غالب درآن داده شده... خراسان نامی است که مردمان این منطقه برای کشورشان بکارمیبرند درحالیکه خارجی ها آنرا افغانستان میخوانند...

سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج: 1323ق / 1905 م

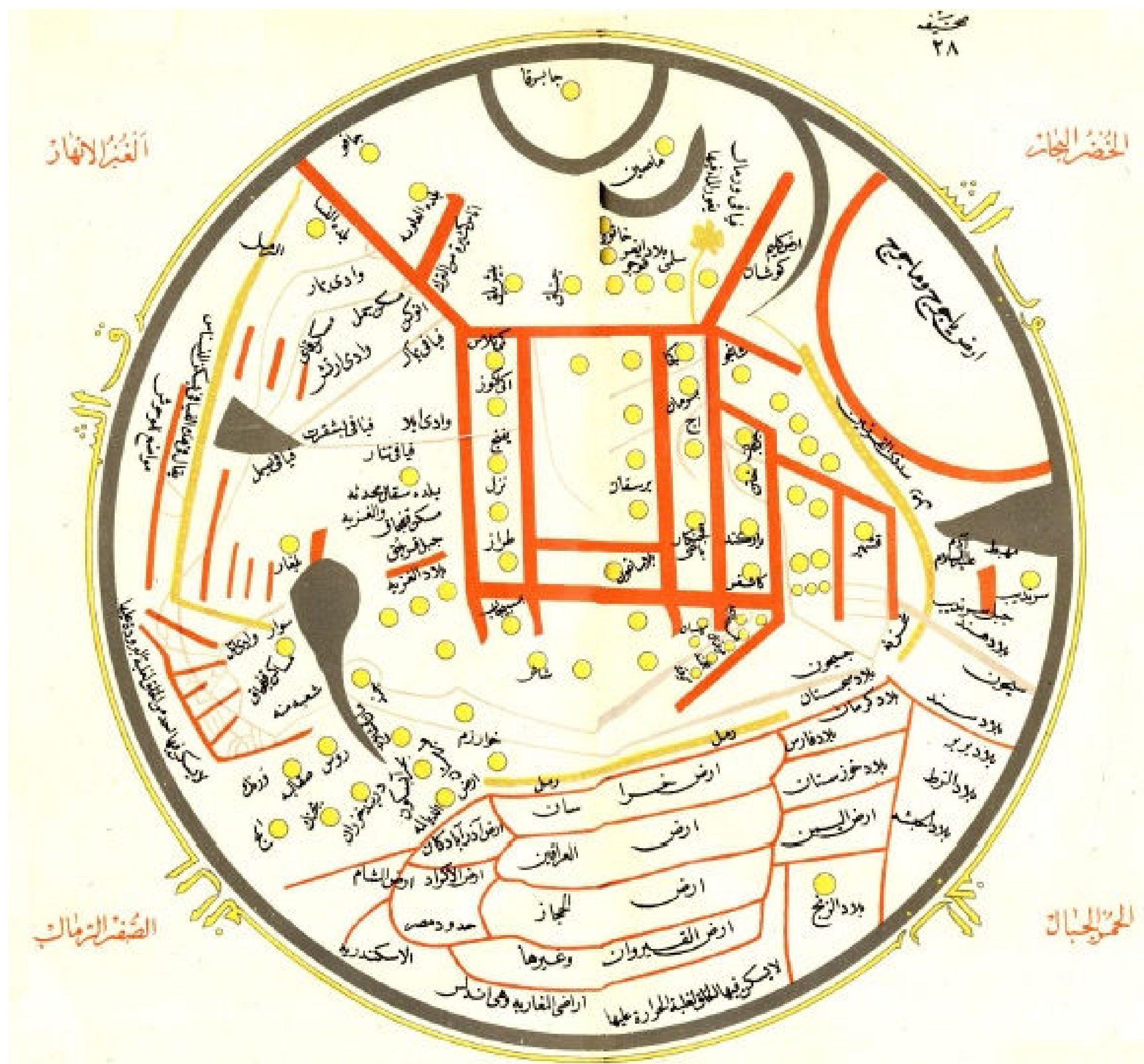
ص 409: خراسان درزبان قدیم فارسی بمعنی خاورزمین است. این اسم دراوایل قرون وسطی بطورکلی برتمام ایالات اسلامی که درسمت خاور کویرلوت تا کوه های هند واقع بودند اطلاق می گردید وباینترتیب تمام بلاد ماوراالنهر را درشمال خاوری باستثنای سیستان و قهستان شامل میگردید...

ایالت خراسان دردورهٔ اعراب یعنی درقرون وسطی به چهارقسمت یعنی چهارربع تقسیم میگردید وهر ربعی بنام یکی از چهارشهربزرگی که در زمان های مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند و عبارت بودند از نیشابور و مرو وهرات و بلخ خوانده میشد.

پس ازفتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروائی خود را بناحیهٔ باختر برده نیشابور را که شهر مهمی درغربی ترین قسمتهای چهار گانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.

4. نقشه های قدیمی





نقشهٔ محمود کاشغری درسال 1073م (دیوان لغات الترک)



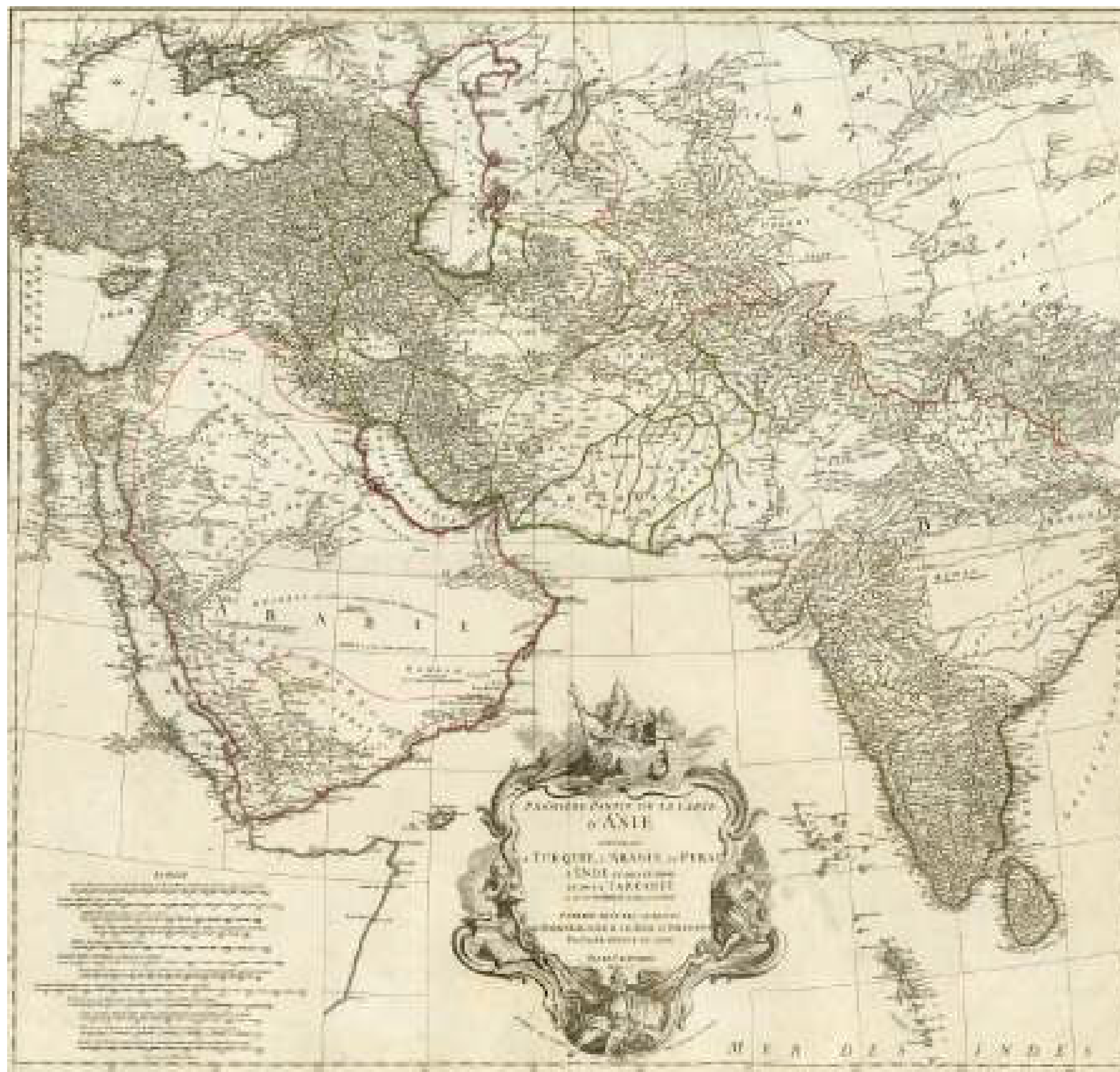
نقشهٔ سال 1573م پرشیا



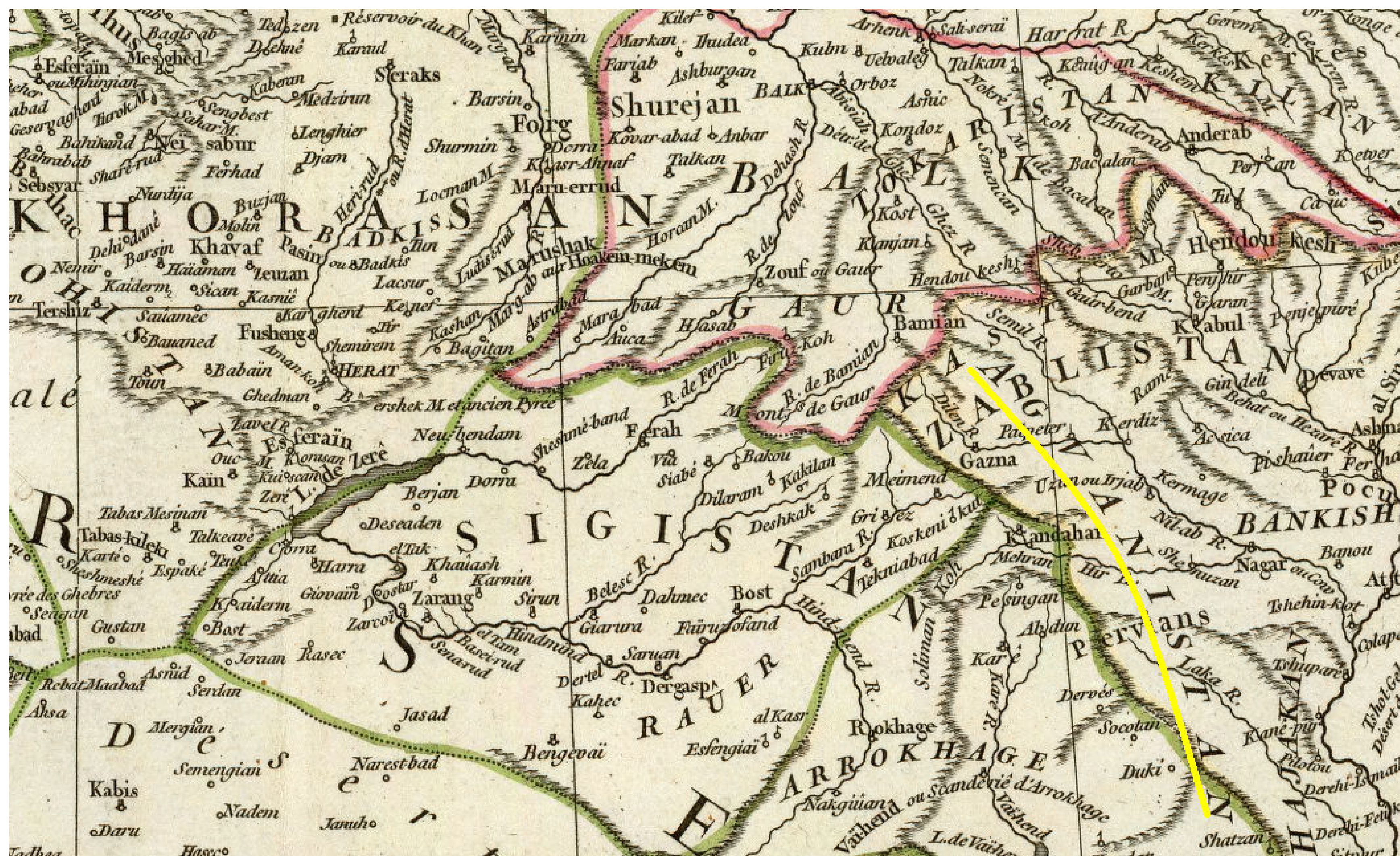
نقشهٔ سال 1724م پرشیا (مناطقی بنام اوغان، اغوان و پتان درنقشه بعدی دیده شود)



مناطق اوغان، اغوان و پتان دراطراف کوههای سلیمان درنقشهٔ سال 1724م پرشیا



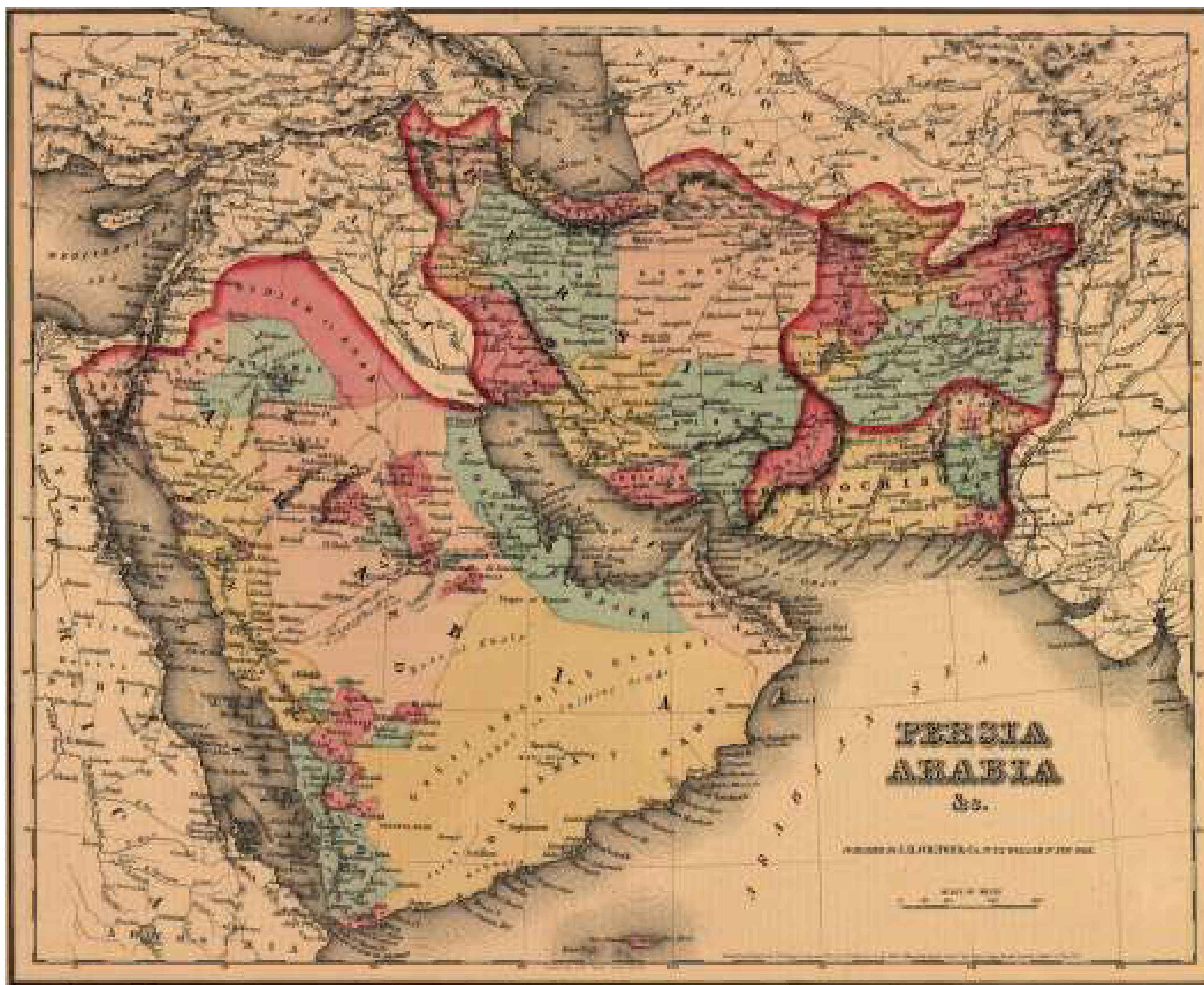
نقشهٔ سال 1751م آسیا (مناطقی بنام افغانستان در نقشه بعدی دیده شود)



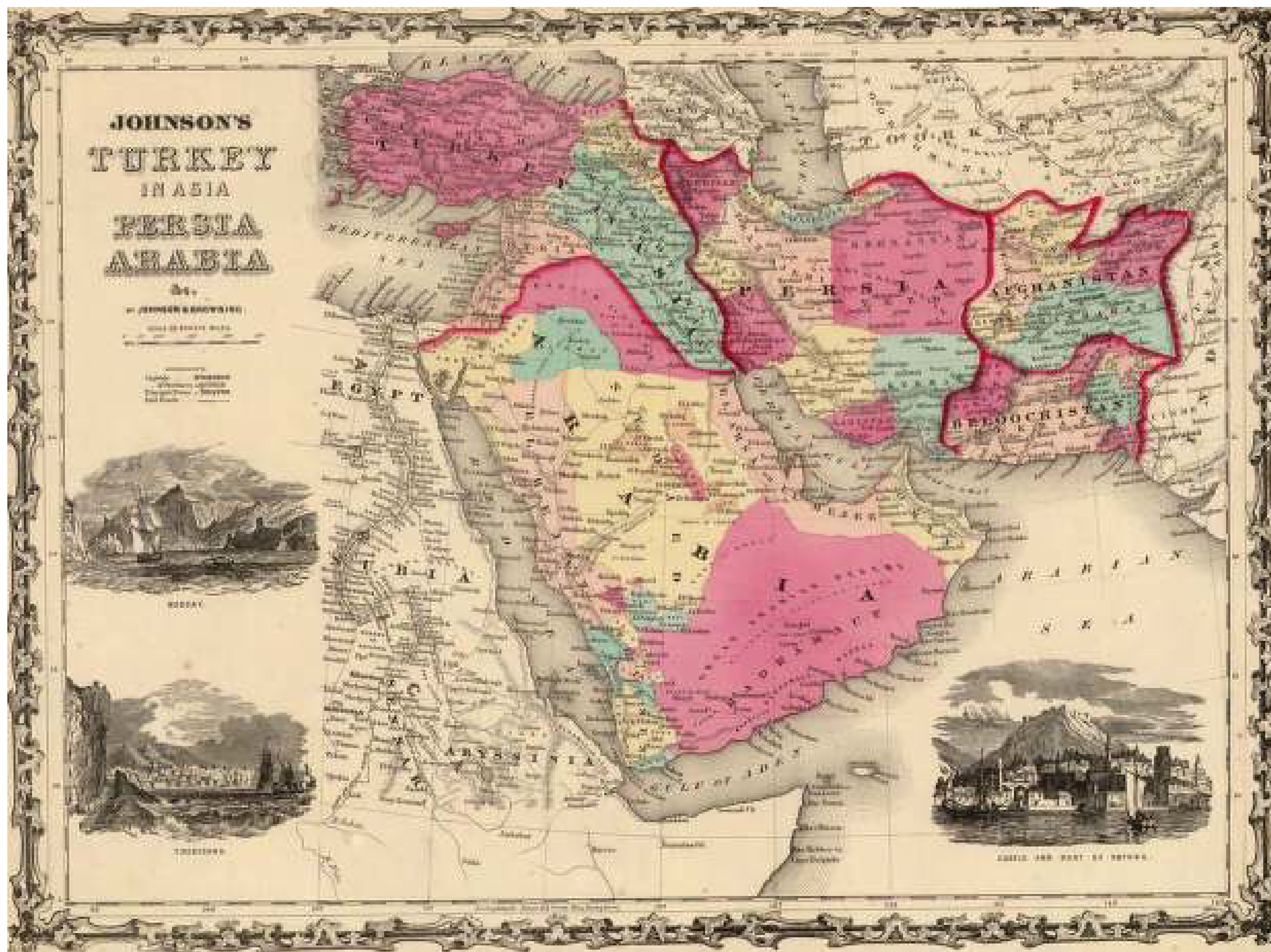
مناطق اغوانستان در نقشهٔ سال 1751م آسیا (اطراف کوههای سلیمان)



نقشهٔ سال 1828م پرشیا و کابل (گسترش نام افغانستان به مناطق جنوب کابل)



نقشهٔ سال 1855م پرشیا و کابل (گسترش نام افغانستان به مناطق جنوب کابل)



نقشهٔ سال 1860م پرشیا و افغانستان (تبدیل نام کابل به نام افغانستان)



نقشهٔ سال 1920م پرشیا و افغانستان (پس از 1935م پرشیا به ایران عوض میشود)

نتیجه گیری



تبدیل نام های تاریخی (توسط حکام پارس و افغان):

* **نصرت آباد** به **زابل** و **دزد آباد** به **زاهدان** در سال 1930م

* **پارس** به **ایران**: رضاشاه درسال 1935م ازمجامع بین المللی درخواست میکند که کشورش را به عوض پارس بنام ایران بشناسند. اما در 1959م با توجه به بحثهای جنجال برانگیزاعلان میشود که هردونام میتواند مورد استفاده قرارگیرد.

* **سبزوار** به **شین دند** در سال ؟

* **فوشنج** به **پشتون زرغون** در سال ؟

* و...

+ + +

درترجمه های منابع کهن عربی و انگلیسی به پارسی، اکثرا به عوض واژه های "فارس" و "پرشیا"، واژۀ "ایران" بکار برده شده است...

منابع عربی

آنچه از بررسی نخستین منابع (عربی) اسلامی (سده های 3 و 4 ق) بدست میآید:

* تقسیم جهان دربین 3 پسر فریدون: **شرق** (ترک و چین) به تور، **غرب** (روم و مصر) به سلم و **میانه** (ایران، ایرانشهر) به ایرج.

* تقسیم ایران به 4 **سپهبد**: **شرق** (خُراسان)، **غرب** (خُربران)، **شمال** (آذربایجان) و **جنوب** (نیمروز). تمام این ولایات یک مملکت بود، یک پادشاه و یک زبان داشت (با لهجه های متفاوت)؛ چون پهلوی، دری، آذری و دیگر زبانهای پارسی. پایتخت شان در بلخ قرار داشت و بعد به مداین عراق انتقال گردید.

* تقسیم خراسان به 4 **مرزبان**: **مروشاهجان، بلخ و طخارستان، هرات و سجستان، ماورالنهر** (بلخ پایتخت و وسط خراسان پنداشته میشود که تا فرغانه، خوارزم، ری{تهران}، کرمان، سیستان، کندهار، ملتان، کابل و کشمیر 30 منزل فاصله دارد).

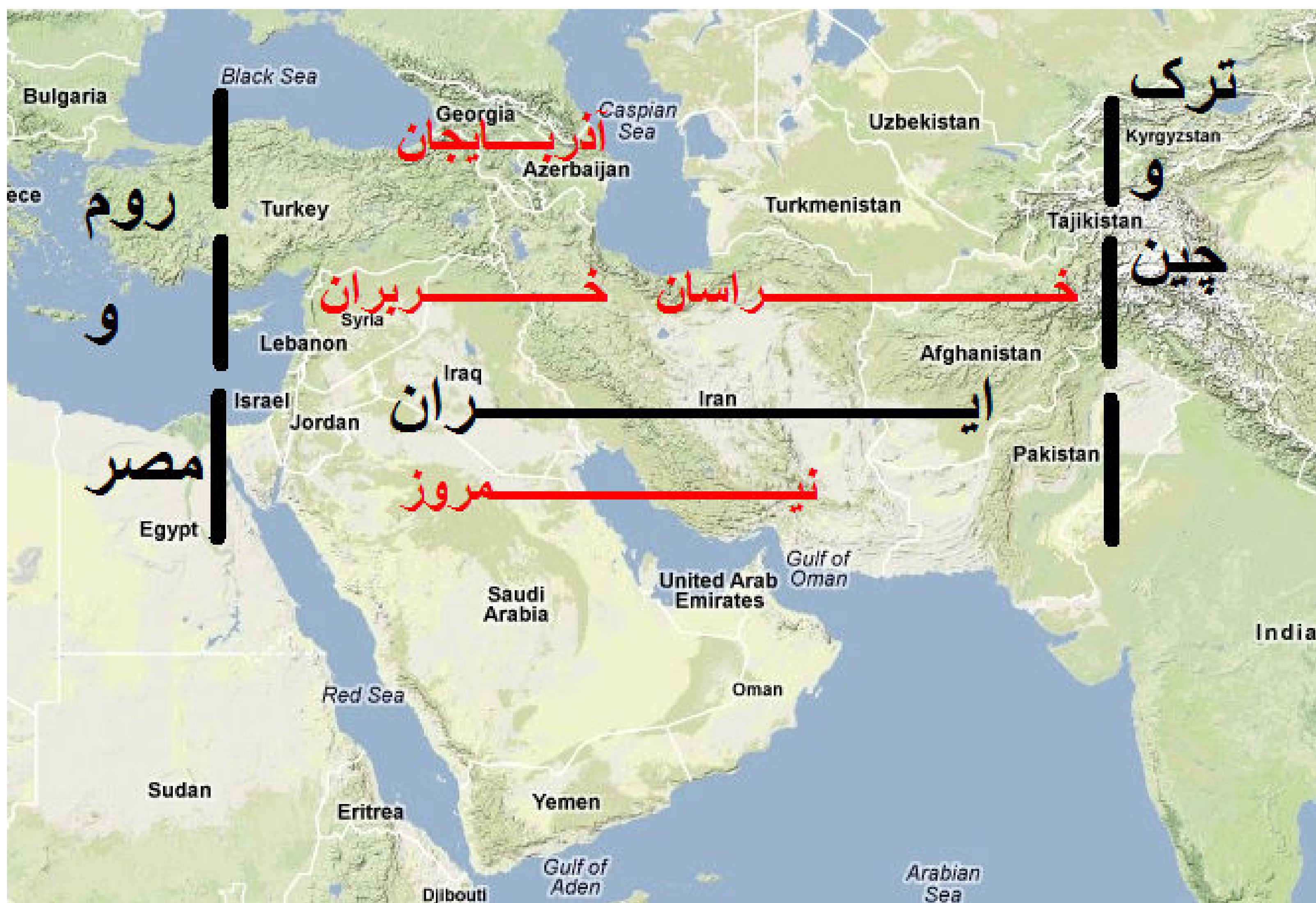
* تقسیم خراسان به 4 **شهر** (اصطخری، ابن حوقل و مقدسی: 345-375 ق): **مرو، بلخ، هرات** و **نیشاپور** (جدا ساختن قسمی ماورالنهر، خوارزم و سجستان از محدودۀ خراسان).

* اعراب ایرانزمین را بنام **فارس** و باشندگان آنرا بنام **فارسی** یا **فارسیان** نامیده اند.

* پس از هجوم اعراب، "**دو قرن سکوت**" در ایران زمین حکمفرماست. اما بازهم (مانند دورۀ استیلای یونانیان) خورشید آزادی از **خراسان** طلوع میکند:

  * **طاهریان** با برانداختن نام خلیفه از خطبه، درفش استقلال خراسان و خراسانیان را به اهتزاز در میآورند.

  * با روی کار آمدن صفاریان و بخصوص سامانیان، "**دارالامارۀ خراسان**" همچون نگینی بر انگشتر شرق میدرخشد.



تقسیم جهان به شرق (ترک و چین)، غرب (روم و مصر) و میانه (ایران) و تقسیم ایران به چهار**سپهبد** خُراسان (شرق)، خُربران (غرب)، آذربایجان (شمال) و نیمروز(جنوب)



قلمروی **خراسان** با چهار **مرزبان** بلخ و تخارستان، هرات و سجستان، ماورالنهر و مروشاهجان (از زمان اردشیربابک تا سدهٔ چهارم قمری)

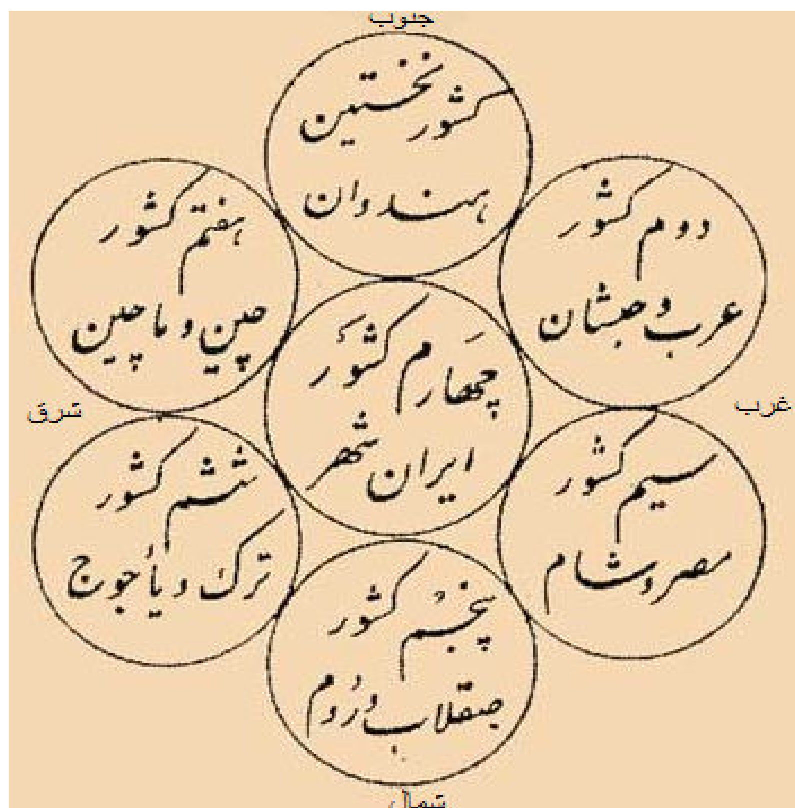


قلمرو **خراسان** با چهار **شهر** مشهور بلخ، هرات، مرو و نیشاپور
پس از سدهٔ چهارم قمری

منابع پارسی

دریافت های منابع پارسی در مورد سرزمین های پیش ازاسلام تقریبا تکرارمنابع عربی است:

* پیش از روزگارفریدون، صحبت از شاهان "**جهان**" است.



* **تقسیم جهان به سه بخش**:

فریدون، جهان را بین سه پسرخود تقسیم میکند:

- بخش **شرقی** (ترکستان و چین) را به تورمیدهد (که بنام توران یاد میشود)؛
- بخش **غربی** (روم و مصر) را به سلم میدهد؛
- بخش **میانگین** (عراق، خراسان و هندوستان) را به ایرج میدهد (که بنام ایران) یاد میشود.

* **تقسیم جهان به هفت کشور**:

* **ایران فریدون** مرزهای معینی ندارد. اما اکثریت شهرهای متذکره در شهنامه در افغانستان کنونی قراردارد. بعدها با هجوم تورانیان، رود **آمو** قسما بحیث مرز**ایران** و **توران** شناخته میشود. طوریکه، افغانستان امروزی قلب این ایران اسطورۀ و بلخ پایتخت آن است.

* **ایران اردشیر** دارای چهاراستان است که هریک توسط یک سپهبد یا سپاهسالار اداره میشود: 1. مشرق یا خراسان، 2. مغرب یا عراق، 3. شمال (قهستان) یا آذربایجان و 4. جنوب (کرمان و فارس) یا نیمروز.

* **ایران پسا اسلامی**: ایران پسا اسلامی دیگرنمیتواند به گسترۀ تاریخی سابق خود دست یابد، اما اکثریت سلاله های که در گوشه های مختلف آن به قدرت رسیده و عمدتا بنام **خانوادگی، قومی** یا **محلی** ایشان یاد میشوند (مانند سامانیان، غزنویان، غوریان، خوارزم شاهیان، آل کرت، تیموریان، صفویان، هوتکیان، افشاریان، درانیان، قاجاریان و...)، قسما بنام **شاه ایران** نیزخوانده شده اند:

* **نخستین بار** واژۀ "ایران" در قصیده **رودکی** (244-329 ق) دیده میشود:

زان می خوشبوی ساغری بستاند   یاد کند روی شهریار سجستان
شادی بوجعفراحمد بن محمد   آن مه آزادگان و مفخر ایران

* **ابوشکوربلخی** شاعرقرن چهارم (تولد 300 ق)، شاه سامانی در بخارا را شه ایران خوانده است:

خداوند ما نوح فرخ نژاد   که برشهر ایران بگسترد داد
خوشا شهرایران وایرانزمین   که یک شهرآن به ز ماچین و چین

* **عنصری بلخی** (350-431 ق) محمود غزنوی را خسرو ایران میخواند:

دل نگهدار ای تن از دردش که دل باید ترا   تا ثنای کدخدای خسرو ایران کنی

* **فرخی** (وفات 429 ق) سرزمین سلطان محمود را ایران و مردم آنرا ملت ایران خوانده است:

چه روزاست وعالی دولتست این دولت سلطان	که روزافزون بدوگشته ست ملک وملت ایران
خداوند ما شاه کشورستان	که نامی بدو گشت زابلستان
سرشهریاران ایران زمین	که ایران بدو گشت تازه جوان
شیرنردرکشور ایران زمین	ازنهیبش کرد نتواند زیان
هیچ شه را درجهان آن زهره نیست	کوسخن راند ز ایران برزبان

* **ناصرخسرو بلخی** (394-481 ق) محمود را شاه زابلستان مینامد:

به ملک ترک چرا غره اید یاد کنید	جلال دولت محمود زابلستان را
پریر قبله احرار زابلستان بود	چنان که کعبه است امروز اهل ایمان را

* **ابوسعید ابی الخیر** (357-440 ق):

درچین وختن نقش ونگارازتو برند   ایران همه فال روزگارازتو برند
سیاوش نیم و ز پریزادگان   از ایرانم از شهرآزادگان

* **مسعود سعد سلمان** (438-518 ق):

به هرشهری که بگذشتی به آن شهراین خبرده   که آمد براثراینک رکاب خسرو ایران

* **سنایی غزنوی** (473-545 ق):

آنکه تا چون دست موسی طبع را پرنور کرد   ملک ایران را چو هنگام تجلی طور کرد

* **فارسنامۀ ابن بلخی** (510 ق): از حد جیجون تا آب فرات را بلاد فارس خواندندی یعنی شهرهای پارسیان.

* **مجمل التواریخ** (520 ق): حد زمین ایران از کنار جیحون تا فرات است.

* **صاحب چهارمقاله عروضی** (551 ق) دروصف سلطان غورگوید: "چگونه پدری چون خداوند ملک، فخرالدوله والدین خسرو ایران ملک الجبال اطال الله... که اعظم پادشاه آن وقت است و افضل شهریاران عصر.

* **وجیه نسفی** محمد کرت (676 ق) را سالار ایران خوانده است:

بسال شش صدوهفتادوشش مه شعبان قضا زمصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدرایرانیان محمد کرت برآمد آیت الشمس کورت در حال

* **مولف تاریخ وصاف** (716 ق) درحق شمس الدین کرت از سلاله های غوری: سالهاست که تا گوش جان و جان گوش به آوازه جود مخدوم ملک اسلام شهریار ایران، خسرو بر و بحر شمس الحق والدین که روزگار امرونهی او را رام باد و جریان افلاک مطابق مرام مشنف و مروج گشته...

* **درسال** 818 ق چون بنای قلعه (اختیارالدین) دارالسلطنه هرات گذاشته میشود برکتیبه کاشی آن قصیدهٔی در مدح شاهرخ مینویسند که سه بیت آن اینست:

ایا پادشاهی که بر روی دفتر کلامی نیامد زمدح تو خوشتر
شهنشه الغ بیگ وسلطان براهیم که هستند شایسته تخت و افسر
یکی رانشانده است برتخت توران دگرکرده ازبهرش ایران مسخر

* **زبدت التواریخ حافظ ابرو** (830 ق): مملکت ابوسعیدی مابین آب آمویه و آب فرات بود که ایرانشهر عبارت از این بلاد است.

* **جغرافیای ابرو** (833 ق): درروزگار پیشین از جیحون تا فرات را بلاد فارس خواندندی یعنی شهرهای پارسیان.

* **روضت الصفا** (903 ق): ایران عبارت از کنار آب فرات است تا شط جیحون.

* **میرزا جعفر راهب طوسی** درمورد احمدشاه درانی (1160-1187 ق):

جهاندار احمد شه سرفراز که درهای دلهاست بر وی فراز
خداوند دولت بر ایرانیان در درج اقبال درانیان

* **احمدشاه درانی** درفرمان تاریخی 16 شوال 1167 ق که در نشریه فرهنگ ایرانزمین چاپ شده، واژۀ افغانستان را بکار نبرده و درعوض آرزو کرده تا بیاری خداوند سراسر ایران را به زیر فرمان خود آورد: "و حال قلعه مشهد را محاصره داریم، انشاالله همینکه قلعه فتح شد بکلی کل ایران به تصرف آمد..."

* **جهانگشای نادری** (1171 ق): پادشاهی ایران به سلاطین ترکمان اختصاص داشت... بعد... سلطنت ایران بسلسلۀ علیه صفویه انتقال یافت...

* **شهاب تبریزی** در رثای تیمورشاه درانی (1207 ق):

ملک ایران گشت ویران چون دل آشفتگان ای دریغا تاجدار خسرو ایران کجاست؟

* **بستان السیاحه شیروانی** (1247 ق) در قدیم ایران را پارس گفتندی... وسعت آنمقام از لب فرات تا کنار جیحون بود.

* **تاریخ احمد** (1266 ق): محمدشاه پادشاه نبیرۀ فتح علیخان قاجار پادشاه ایران...

پس از کسب استقلال خراسان و شکوه و جلال آن در دنیای اسلام، یک تعداد خانواده های حاکم در شرق ایران تاریخی، شاه خراسان نیز نامیده شده اند:

* **رودکی سمرقندی** (244-329 ق) که در دربار سامانیان میزیست و بخارا پایتخت آن بود، اسامی شاهان سامانی را به عنوان شاهان خراسان چنین منظوم ساخته است:

نه کس بدند زآل سامان مذکور دایم به امارت خراسان مشهور
اسماعیل است و احمدی و نصری دونوح و دو عبدالملک و دو منصور

و قلمرو ماورالنهر را خراسان میداند:

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت شد آن زمانه که او شاعرخراسان بود

* **عنصری بلخی** (350-431 ق) در مورد محمود غزنوی:

خورشید خراسان و خدیو زابل ار نخشب و کش بهار گردد کابل

* **ناصرخسرو بلخی** (394-481 ق) خاک خود را خراسان و"اصل" خود را خراسانی میخواند:

خاک خراسان چو بود جای ادب　　معدن دیوان ناکس اکنون شد
حکمت راخانه بود بلخ و کنون　　خانه اش ویران وبخت وارون شد
گرچه مرا اصل خراسانی است　　ازپس پیری ومهی و سری
دوستی عترت و خانه رسول　　کرد مرا یمگی و مازندری
مرا مکان به خراسان به یمگانست　　کسی چرا طلبد درسفرخراسان را

* **مولوی خداوندگار بلخ** (604-672 ق) نیز خود را خراسانی میگوید:

ازخراسانم کشیدی تا بریونانیان　　تا درآمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

* **جامی** (793-871 ق) دراستقبال ازغزل معروف حافظ گفته است:

هرجا که رفت زورق حافظ به بحر شعر　　جامی سفینه تو ز دنباله می رود
نظم تومی رود زخراسان به **شاه فارس**　　گرشعراوازفارس به بنگاله می رود

* **امیرعلیشیر نوائی** (844-906 ق):

درخراسان نتوان گفت کس خرم نیست کس در روی زمین یافت نشود خرم کو

* **عبدالله خان فوفلزایی** درضمن تاریخ بنای احمدشاهی قندهار(1747-1772م) سرزمین او را خراسان میداند (نه افغانستان):

دمی که شاه شهامت مدار احمد شاه   باستواری همت بنای شهر نهاد
جمال ملک خراسان شد این تازه بناه   زحادثات زمانش خدا نگهدارد

* **شهاب تُرشیزی** به هنگام تاجگذاری تیمورشاه در کابل (1772-1793م):

که کابل امروز به آئین کیان جشن گرفت   که نهد تاج بسر شاه خراسان، تیمور

* **سردارشاه ولیخان** وزیراعظم تیمورشاه او را خدیو خراسان خطاب کرده است:

خدیو خراسان داراسپاه   گل باغ اقبال تیمورشاه

* **سجع مُهر (و سکه) امیرمحمد افضل خان** (تخت نشینی درکابل 1866م):

دوفوج مشرق ومغرب زهم مفصل شد امیرملک خراسان محمد افضل شد

منابع انگلیسی و نقشه های قدیمی

* انگلیسها (و سایرمنابع خارجی) ایرانزمین را پرشیا و باشندگان آنرا پارسیان نامیده اند.

* **الفنستون** (1815م) قلمروی افغانان در بین هندوکش تا دریای سند را "افغانستان" نام میگذارد، درحالیکه ساکنانش آنرا "خراسان" میگویند (تاکنون سندی وجود ندارد که پیش ازعبدالرحمن (1880-1901م)، کسی بنام امیر یا شاه "افغانستان" نامیده شده باشد).

* **برنس** (1842م) میگوید که مردم شهرهای کنار رود سند (شکارپور و دیرهٔ غازی خان) را "دروازهٔ خراسان" مینامند.

* **راورتی** (1876م) مناطق اطراف کوههای سلیمان را "افغانستان اصلی" میداند(نقشه های قدیمی نیز نشان دهندهٔ موقعیت مناطق افغان در اطراف کوههای سلیمان، تبدیل آن بنام افغانستان، گسترش نام افغانستان به مناطق جنوب کابل و تبدیل کابل بنام افغانستان میباشد).

* **بیلیو** (1891م): خراسان نامی است که مردمان این سرزمین برای کشورشان بکار میبرند درحالیکه خارجیها آنرا افغانستان میخوانند (طوریکه ایران درمنابع خارجی و نقشه های قدیمی بنام پرشیا شناخته میشود).

* **ویلسن** (1841م) باراول واژۀ آریانا را از منابع یونانی به منابع انگلیسی معرفی میکند: شرق آن اندوس و جنوب آن بحرهند است.

مرزهای غربی: در مورد اول، یک خط فرضی از دروازۀ کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم یک خط جدا کنندۀ پارتینی از مادها و کرمانیا از پاریتاکینی {اصفهان} و پارس که دربرگیرندۀ تمام یزد و کرمان به استثنای پارس میشود.

مرزهای شمالی: در مورد اول کوه های پاروپامیزان {هندوکش}، ولی درمورد دوم اریانا را نه تنها شامل بعضی حصص فارس و ماد بلکه شامل بکتریانا و سغدیانا درشمال نیز میداند (باساس وحدت زبانی مردمان باشندۀ این سرزمینها).

* **فرهنگ جغرافیای یونانیها** (1854م) نیز با گفته های ویلسن مطابقت دارد.

* **واژۀ اریانه** باراول در سال 1923م توسط محمد حسین و بعدا در سال 1927م توسط محمدعلی خان درمطبوعات افغانستان ذکرمیگردد. اما پسان ها (1942م) توسط تاریخسازان درباری (مانند کهزاد، حبیبی و...) با بار "نژادی - سیاسی" بحیث قدیمترین نام "افغانستان" قلمداد میشود.

*** باینترتیب ارزیابی کرونولوژیکی تمام منابع نشان میدهد:**

* واژهٔ زیبای "**ایران**" از واژه های "اریا"ی ریگویدای هندیان، "اِییّریا" یا "اییریانا"ی اویستای بلخیان، "ارییا"ی کتیبه های هخامنشیان و "اریانا"ی یونانیان باستان مشتق شده است؛

* این واژه بیشتر مفهوم **زبانی - فرهنگی** داشته و از سدهٔ سوم میلادی به اینسو نام قلمروی وسیعی از آسیای میانه تا شرق میانه بوده است؛

* این قلمرو با هجوم عربها از غرب، ترکها از شرق، انگلیسها از جنوب و روس ها از شمال توته و پارچه میگردد؛ اما یکتعداد سلاله های حاکم در گوشه های مختلف آن (با وجودیکه عمدتا به نام خانوادگی، قومی یا محلی ایشان یاد میشوند) بنام شاه ایران نیزنامیده شده اند (یا درآرزوی رسیدن به چنان جایگاهی بوده اند)؛ ولی واژه ایران ازسال 1935م بدینسو درجغرافیای کشور ایران کنونی زنده نگهداشته شده است.

* همانطورکه **ایران** و **ایرانیان** در دورۀ پیش از اسلام صاحب شکوه و جلال، بنیان گذار تخت و تاج و پرچمدار علم، فرهنگ و تمدن در"جهان" بوده اند، در دورۀ پس از اسلام، این افتخارات بر تارک نگین **خراسان** و **خراسانیان** در "شرق" می درخشد (مانند سامانیان، غزنویان، تیموریان و...).

* شاید بهمین علت باشد که خوشحال خان (1613- 1689م) شاعر مشهور "افغان"، حدود 350 سال پیش چنین ناله و افغان میکند:

درست جهان په ناپوهانو سره دک دی ولی زیات په کشی وگوری افغان دی
هوشیاران یگان یگان په هرمکان شته چه کثرت ئی دی په ملک د خراسان دی

ترجمه: این جهان پُر از نادان است لیک تعداد زیاد آن، افغان است
هوشیاریگان یگان درهمه جاست اما کثرت آن در خراسان است

*** جغرافیای خراسان (شرق) تاریخی نیز بدینگونه بوده است:**

* درمنابع پیش ازاسلام بحیث بزرگترین **کوست** (حوزه) ودربرگیرنده مناطق شمالشرق قلمروی "ایرانشهر" ساسانیان یاد میشود (از بدخشان تا تهران و از هندوکش تا جهیل ارال).

* درمنابع پس ازاسلام، از زمان اردشیر تا سدهٔ چهارم قمری بحیث نخستین **سپهبد** ایران گفته میشود که دارای چهار **مرزبان** (بلخ و تخارستان، هرات و سجستان، مروشاهجان و ماورالنهر) است (شامل جنوب هندوکش وسجستان میشود).

* یعقوبی (278 ق) بلخ را پایتخت و وسط خراسان میداند که از تهران، کرمان، سیستان، قندهار، ملتان، کشمیر، کابل، فرغانه و خوارزم سی منزل فاصله دارد (از بدخشان تا تهران و از رود سند تا جهیل ارال).

* اصطخری، ابن حوقل و مقدسی (345-375 ق)، ماورالنهر، خوارزم و سجستان را از خراسان جدا دانسته (درحالیکه بخارا مرکز سامانیان است) و آنرا با چهار شهرمشهورآن (بلخ، هرات، مرو و نیشاپور) معرفی میکنند.

* درسدهٔ نزدهم بازهم مرزهای جنوب آنرا سیوستان، شکارپور و دیره غازی خان در کنار رود سند میدانند. چنانکه در هندوستان به هر غیرهندوستانی، خراسانی گفته میشود (همچنانکه هر غیرعرب را عجم میگفتند).

* اما درسدهٔ بیستم با ایجاد کشورها و دولتهای "قومی" افغان، ترکمن، ازبک، تاجک، قرغز، قزاق و...، این نام تاریخی بتدریج از بین رفته و حالا درنام یک استان کوچک در شمالشرق ایران کنونی زنده مانده است.

در حالیکه از خدمات شایسته ای دانشمندان ایران کنونی در قسمت رشد، انکشاف و معرفی زبان، فرهنگ و مفاخر ایران زمین در سطح جهان ستایش و سپاس گذاری میشود، سرودۀ پیشکش دوستان میگردد که بازتاب دهندۀ **درد دل** صدها دانشمند تاجیکستانی، ازبکستانی و افغانستانی در مورد یکتعداد افرادی است که آگاهانه یا نا آگانه تمام افتخارات خراسان تاریخی و ایران تاریخی (زبانی-فرهنگی) را در جغرافیای سیاسی ایران کنونی محدود میسازند:

پارۀ جان

ای برادر تاجیکستان هم خراسانِ تو است   گر خراسان تن بود این پارۀ جانِ تو است
در بخارا و سمرقند و خجند و وَخش و چاچ   ریشۀ فرهنگِ اجدادِ درخشانِ تو است
کابل وبلخ وهرات وگنجه ومرو وحصار   همچو شیراز و سپاهان است، ایرانِ تو است
مرز و بوم آریانا مرز و بوم حکمت است   گر فرو پاشیده است خاک پریشانِ تو است
ذره-ذره خاکِ او را جمع می باید نمود   قطره-قطره آب پاکش اشکِ چشمانِ تو است
رستمی باید که باشد حافظِ ناموس و ننگ   ورنه داغِ بی وفایی نقش دامانِ تو است

بهروز ذبیح الله (تاجیکستانی)

ســـبز و شـــــاداب باشـــــید!

منابع عربی

1. محمد بن عمرواقدی. **مغازی:** تاریخ جنگهای پیامبراعظم (ص). ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی. چاپ سوم. تهران. 1389
2. عبدالمالک ابن هشام. **سیرت رسول الله** (ص). ترجمهٔ رفیع الدین همدانی. چاپ چهارم. تهران. 1386
3. ابن خردادبه. **مسالک و ممالک**. ترجمه سعید خاکرند. تهران. 1371
4. احمد بن یحیی بلاذری. **فتوح البلدان**. ترجمهٔ آذرتاش آذرنوش. تهران. 1346
5. احمد بن ابی یعقوب. **تاریخ یعقوبی**. ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1382
6. احمد بن ابی یعقوب. **البلدان**. ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1387
7. ابن فقیه. **البلدان**. ترجمهٔ ح- مسعود. تهران. 1349
8. محمد بن جریر طبری. **تاریخ طبری**. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. چاپ پنجم. تهران. 1375
9. علی بن حسین مسعودی. **مروج الذهب**. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. چاپ هفتم. تهران. 1382
10. علی بن حسین مسعودی. **التنبیه والاشراف**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران. 1381
11. ابن حوقل. **صورت الارض**. ترجمهٔ جعفر شعار. تهران. 1345
12. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی. **احسن التقاسیم**. ترجمهٔ علینقی منزوی. چاپ دوم. 1385

منابع پارسی

1. رضازادهٔ ملک زاده. **دیباچه شاهنامهٔ ابومنصوری**. در: نامهٔ انجمن آثارملی. 1383
2. ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی. **تاریخ بلعمی**. ترجمهٔ تاریخ طبری. چاپ سوم. تهران. 1385
3. جمعی از علمای ماوراالنهر. **ترجمهٔ تفسیر طبری**. چاپ چهارم. تهران. 1387
4. مولف ناشناخته. **حدودالعالم**. چاپ دوم. تهران. 1372
5. ابوالقاسم فروسی. **شهنامه**. نسخهٔ مسکو و مقابله نسخهٔ ژول. چاپ پنجم. تهران. 1386
6. ابوریحان بیرونی. **التفهیم**. چاپ پنجم. تهران. 1386
7. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی. **زین الاخبار**. تهران. 1384
8. مولف ناشناخته. **تاریخ سیستان**. چاپ دوم. تهران. 1387
9. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی. **تاریخ بیهقی**. چاپ یازدهم. تهران. 1386
10. ابن بلخی. **فارسنامه ابن بلخی**. تهران. 1385
11. مولف ناشناخته. **مجمل التواریخ**. تهران. 1383
12. ابوبکرنرشخی. **تاریخ بخارا**. ترجمهٔ ابونصرقباوی. چاپ سوم. تهران. 1387
13. شیخ عبدالرحمن فامی هروی. **تاریخ هرات**. تهران. 1387
14. محمد بن عبدالجبارعتبی. **ترجمهٔ تاریخ یمینی**. ترجمهٔ ابوالشرف. چاپ چهارم. تهران. 1382
15. علی بن حامد کوفی. **فتحنامه سند**. تهران. 1384
16. منهاج سراج. **طبقات ناصری**. تهران. 1363
17. عطاملک جوینی. **جهانگشای جوینی**. چاپ دوم. تهران. 1386

ادامهٔ منابع پارسی...

18. واعظ بلخی. **فضایل بلخ**. تهران. 1350
19. رشیدالدین فضل الله همدانی. **جامع التواریخ**. تهران. 1384
20. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. **تاریخنامه هرات**. چاپ دوم. تهران. 1385
21. حمدالله مستوفی قزوینی. **نزهت القلوب**. تهران. 1381
22. شمس سراج عفیف. **تاریخ فیروزشاهی**. تهران. 1385
23. حافظ ابرو. **زبدت التواریخ**. تهران. 1380
24. حافظ ابرو. **جغرافیای حافظ ابرو**. تهران. 1378
25. یحیی بن احمد السیهرندی. **تاریخ مبارکشاهی**. تهران. 1382
26. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی. **مطلع سعدین**. تهران. 1383
27. زمچی اسفزاری. **روضات الجنات**. تهران. 1338
28. محمد بن خاوندشاه. **روضت الصفا**. تهران. 1380
29. خوندامیر. **حبیب السیر**. چاپ چهارم. تهران. 1380
30. **بابرنامه** موسوم به توزک بابری.
31. بایزید بیات. **تذکره همایون و اکبر**. تهران. 1382
32. سید معصوم بکری. **تاریخ سند** معروف به تاریخ معصومی. تهران. 1382
33. محمد قاسم هندوشاه استرابادی. **تاریخ فرشته**. تهران. 1387
34. محمد حسین بن خلف تبریزی. **برهان قاطع** (فرهنگ فارسی). تهران. 1380

ادامهٔ منابع پارسی...

35. محمد یوسف واله. **خلد برین**. روضه پنجم درتاریخ مغول. لندن. 1390
36. محمد یوسف منشی. **تذکرهٔ مقیم خانی**. تهران. 1380
37. میرزا مهدی خان استرابادی. **جهانگشای نادری**. تهران. 1377
38. محمود حسینی جامی. **تاریخ احمدشاهی**. تهران. 1384
39. سرجان ملکم. **تاریخ ایران (پرشیا)**. ترجمه حیرت. تهران. 1383
40. حاج زین العابدین شیروانی. **بستان السیاحه یا سیاحت نامه**. دستنویس. انتشارات کتابخانه سنائی
41. عبدالکریم. **تاریخ احمد**. 1266 هجری
42. مولف ناشناخته. **ظفرنامهٔ خسروی**. تهران. 1377
43. سلطان محمدخان ابن موسی خان درانی. **تاریخ سلطانی**. بمبی. 1298 ق
44. لعل زاد. نامهای تاریخی سرزمینهای ما درمنابع پیش ازاسلام:
http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad06.pdf
http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzad07.pdf
45. لعل زاد. نامهای تاریخی سرزمینهای ما درمنابع پس ازاسلام:
http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzad02.pdf
46. لعل زاد. بحثی پیرامون نامهای تاریخی سرزمینهای ما:
http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad02.pdf
47. لعل زاد. افغانستان امروزی در نقشه های دیروزی:
http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzad04.pdf

منابع انگلیسی

1. Mounstuart Elphinstone. An Account of the Kingdom of Caubul.New Delhi. 1998.
2. Godfrey T. Vigne. A Personal Narrative of a Visit to Ghazni, Kabul and Afghanistan. London. 2005.
3. Wilson, H. H., Ariana Antiqua. A Descriptive Account of the Antiquities and Coins of Afghanistan. London. 1841.
4. Alexander Burnes. Cabool: a personal narrative of a journey to and residence in that city, in the years 1836-38. London. 1842.
5. Smith, W., Dictionary of Greek and Roman Geography. Boston. 1854.
6. Clements R. Markham. A General Sketch of The History of Persia. London. 1874.
7. M. Hayat Khan. Afghanistan and its Inhabitants (Hayat-I-Afghan, 1865). Translated by Henry Priestly (1874). Lahore. 1981.
8. H. G. Raverty. Notes on Afghanistan and Baluchistan. Lahore. 2001.
9. هنری والتر بیلیو. **پژوهشی در بارهٔ اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان**. ترجمهٔ سهیل سبزواری. 2009
10. گای لسترنج. **جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی**. ترجمهٔ محمود عرفان. تهران. 1383